

۶

ویژه نامهء نادر ابراهیمی



۱ - زندگینامه و آثار (به نقل از سایت رسمی نادر ابراهیمی)

زندگینامه

نادر ابراهیمی در [چهاردهم] فروردین ماه سال ۱۳۱۵ در تهران به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در این شهر گذراند و پس از گرفتن دیپلم ادبی از دبیرستان دارالفنون، به دانشکده‌ی حقوق وارد شد. اما این دانشکده را پس از دو سال رها کرد و سپس در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی به درجه‌ی لیسانس رسید.

او از ۱۳ سالگی به یک سازمان سیاسی پیوست که بارها دستگیری، بازجویی و زندان رفتن را برایش در پی داشت.

ارابه‌ی فهرست کاملی از شغل‌های ابراهیمی، کار دشواری است. او خود در دو کتاب "ابن مشغله" و "ابوالمشاغل" ضمن شرح وقایع زندگی، به فعالیت‌های گوناگون خود نیز پرداخته است. از جمله شغل‌های او بوده است: کمک‌کارگری تعمیرگاه سیار در ترکمن‌صحرا، کارگری چاپخانه، حسابداری و تحویل‌داری بانک، صفحه‌بندی روزنامه و مجله و کارهای چاپ دیگر، میرزایی یک حجره‌ی فرش در بازار، مترجمی و ویراستاری، ایران‌شناسی عملی و چاپ مقاله‌های ایران‌شناختی، فیلمسازی مستند و سینمایی، مصور کردن کتاب‌های کودکان، مدیریت یک کتاب‌فروشی، خطاطی، نقاشی و نقاشی روی روسری و لباس، تدریس در دانشگاه‌ها و...

در تمام سال‌های پرکار و بی‌کار یا وقت‌هایی که در زندان به سر می‌برد، نوشتن را - که از ۱۶ سالگی آغاز کرده بود - کنار نگذاشت. در سال ۱۳۴۲ نخستین کتاب خود را با عنوان "خانه‌ی برای شب" به چاپ رسانید که داستان "دشنام" در آن با استقبال چشمگیر مواجه شد. تا سال ۱۳۸۰ علاوه بر صدها مقاله‌ی تحقیقی و نقد، بیش از صد کتاب از او چاپ و منتشر شده است که دربرگیرنده‌ی داستان بلند (رمان) و کوتاه، کتاب کودک و نوجوان، نمایشنامه، فیلمنامه و پژوهش در زمینه‌های گوناگون است. ضمن آن‌که چند اثرش به زبان‌های مختلف دنیا برگردانده شده است.

نادر ابراهیمی چندین فیلم مستند و سینمایی و همچنین دو مجموعه‌ی تلویزیونی را نوشته و کارگردانی کرده، و آهنگ‌ها و ترانه‌هایی برای آن‌ها ساخته است. او همچنین توانسته است نخستین مؤسسه‌ی غیرانتفاعی - غیردولتی ایران‌شناسی را تاسیس کند؛ که هزینه و زحمات‌های فراوانی برای سفر، تهیه‌ی فیلم و عکس و اسلاید از سراسر ایران و بایگانی کردن آن‌ها صرف کرد؛ ولی چنان‌که باید، شناخته و به‌کار گرفته نشد و با فرارسیدن انقلاب و جنگ، متوقف شد.

او فعالیت حرفه‌ی خود را در زمینه‌ی ادبیات کودکان، با تاسیس "مؤسسه‌ی همگام با کودکان و نوجوانان" - با همکاری همسرش - در آن مؤسسه متمرکز کرد. این مؤسسه، به‌منظور مطالعه در زمینه‌ی مسائل مربوط به کودکان و نوجوانان برپا شد و فعالیتش را در حیطه‌ی نوشتن، چاپ و پخش کتاب، نقاشی، عکاسی، و پژوهش درباره‌ی خلق‌و‌خو، رفتار و زبان کودکان و نیز بررسی شیوه‌های یادگیری آنان دنبال کرد. "همگام" عنوان "ناشر برگزیده‌ی آسیا" و "ناشر برگزیده‌ی نخست جهان" را از جشنواره‌های آسیایی و جهانی تصویرگری کتاب کودک دریافت کرد.

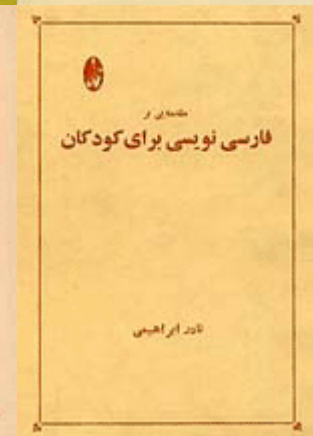
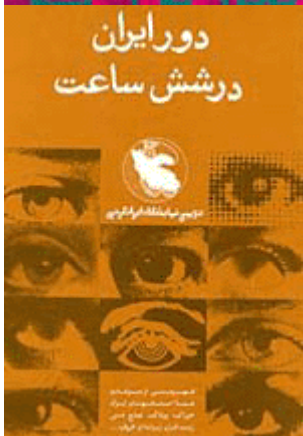
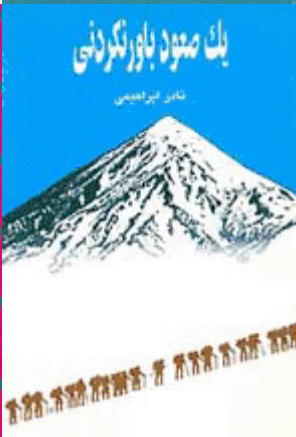
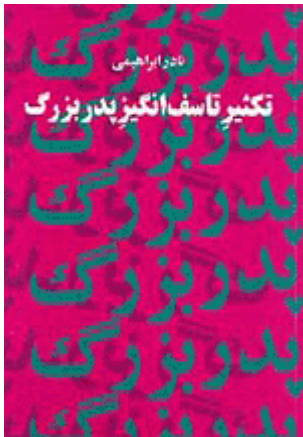
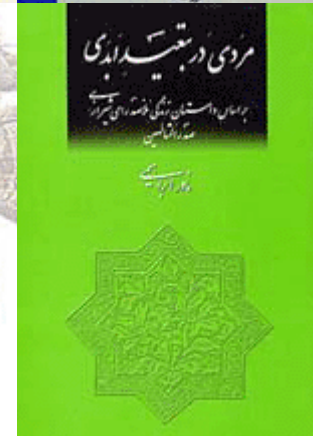
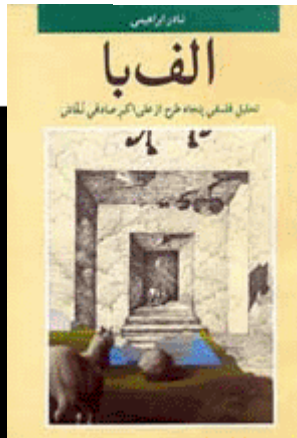
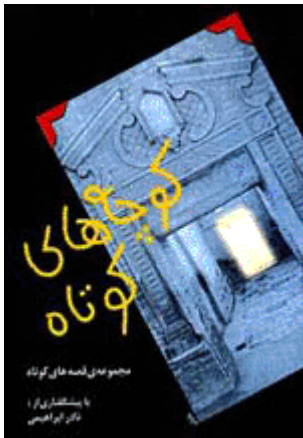
ابراهیمی در زمینه‌ی ادبیات کودکان، جایزه‌ی نخست براتیلاوا، جایزه‌ی نخست تعلیم و تربیت یونسکو، جایزه‌ی کتاب برگزیده‌ی سال ایران و چندین جایزه‌ی دیگر را هم دریافت کرده است. او همچنین عنوان "نویسنده‌ی برگزیده‌ی ادبیات داستانی ۲۰ سال بعد از انقلاب" را به‌خاطر داستان بلند و هفت‌جلدی "آتش بدون دود" به‌دست آورده است.

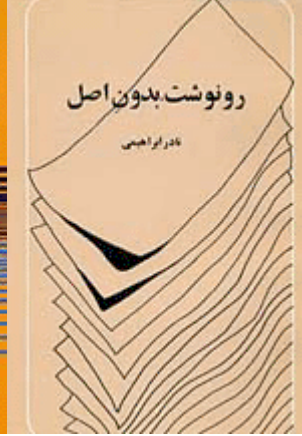
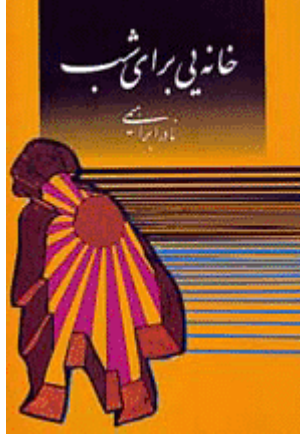
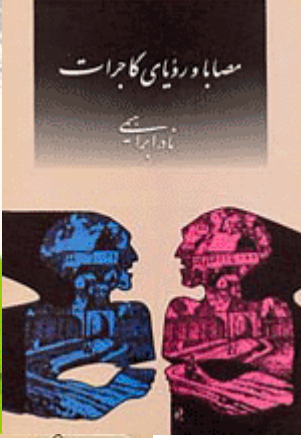
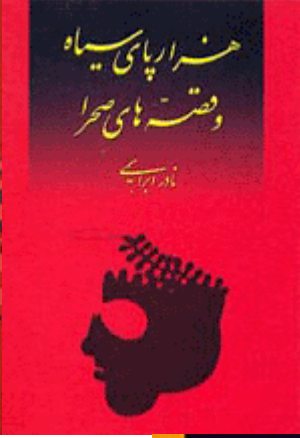
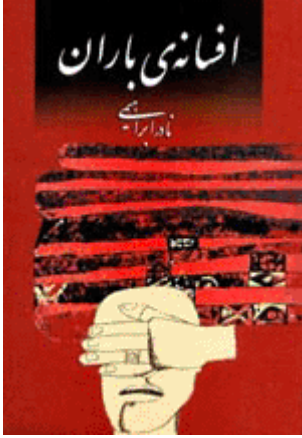
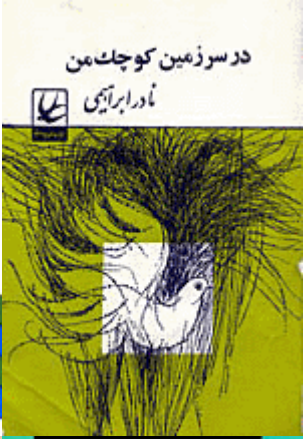
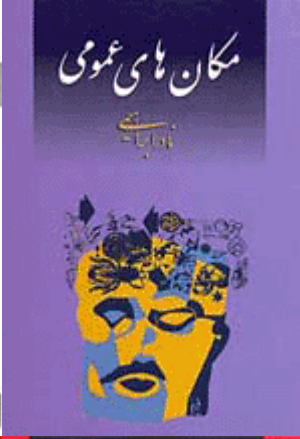
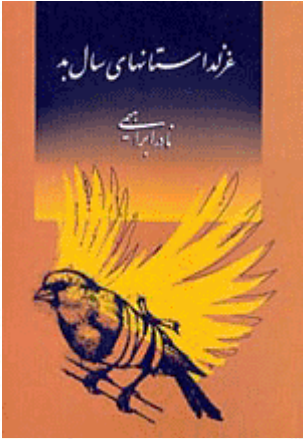
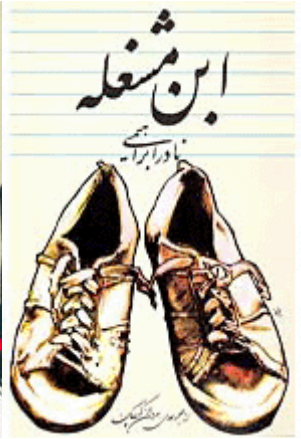
نادر ابراهیمی در زندگی پرفرازونشیب خود، جایگاه خاصی برای ورزش نگه‌داشته است. او رشته‌های مختلف ورزشی را تجربه کرده، یکی از قدیم‌ترین گروه‌های کوهنوردی به نام "آبرمرد" را بنیان نهاده و در توسعه‌ی کوهنوردی و اخلاق کوهنوردی، تاثیرگذار بوده است.

نادر ابراهیمی در حال حاضر که ۷۰ سال دارد، به علت بیماری در منزل استراحت می‌کند، بیماری اش آرام آرام در حال بهبود است. امید که بتواند انبوه کارهای ناتمامش را که شامل تحقیقات، داستان‌های بلند و کوتاه و فیلمنامه می‌شود، به پایان برساند.



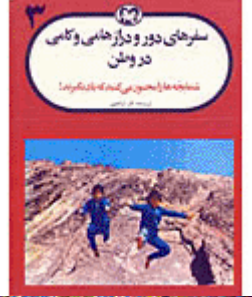
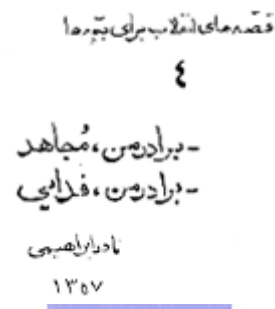
کتاب بزرگسالان



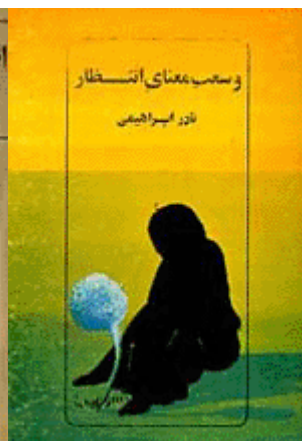
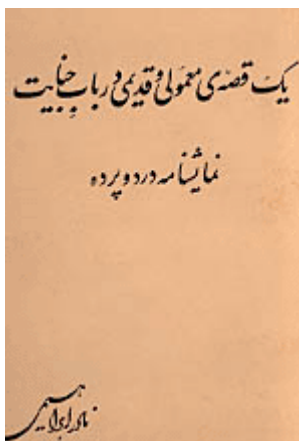


کتاب کودکان و نوجوانان

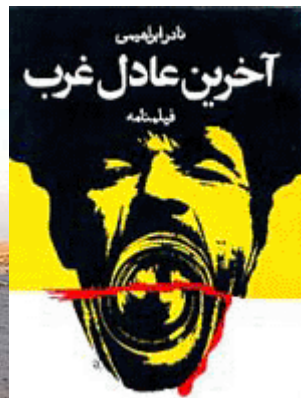
<p>تصویر موجود نمیباشد</p>	<p>دیدار با آرزو تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>همه ی گریه های من تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>همه ی گریه های من تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>قصه ی قالچه های شیری تصویر: نادر ابراهیمی</p>
<p>حالا دیگر می خواهم فکر کنم تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>با من بخوان تا یاد بگیري تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>قصه ی موش خردنشا و شتر با صفا تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>سار و سیب تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>ما مسلمان های این آب و خاکیم تصویر: نادر ابراهیمی</p>
<p>مکتب نشانی بشنید لفظی تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>فرهنگ فرآورده های لفظی ایران تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>مکتب نشانی بشنید لفظی تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>مکتب نشانی بشنید لفظی تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>مکتب نشانی بشنید لفظی تصویر: نادر ابراهیمی</p>
<p>مکتب نشانی بشنید لفظی تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>مکتب نشانی بشنید لفظی تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>مکتب نشانی بشنید لفظی تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>مکتب نشانی بشنید لفظی تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>داستان سنگ و فیروزه آهن تصویر: نادر ابراهیمی</p>
<p>عشای بولاد باش بسم، عشای بولاد! تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>قلب کوچکم را به چه کسی بدهم؟ تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>آن شب که تا سحر... تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>حکایت دو درخت خرما تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>حکایت آب خنک تصویر: نادر ابراهیمی</p>
<p>آنکه خیال یافت آنکه عمل کرد تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>عبدالرزاق پهلوان تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>آدم وقتی حرف می زند چنان شکلی می شود تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>روزی که فرادم را همسایه ها شنیدند تصویر: نادر ابراهیمی</p>	<p>روزی که فرادم را همسایه ها شنیدند تصویر: نادر ابراهیمی</p>



نمایشنامه ها



فیلمنامه‌ها



مقاله‌ها و مصاحبه‌ها

مقاله‌ها

- ۱- خود معیاری داستان نویس ایران، روزنامه ی کیهان ، ۶۶/۱۱/۵
- ۲- توجه کنید دوست من ، ماهنامه نگین ، شماره ۱۰۲ ، آبان ۱۳۵۲ ، صص ۲۳-۲۱ و ۵۹ [جوابیه ابراهیمی به مقاله ی انتقادی فریدون تنکابنی].
- ۳- کتاب کودک در روبرویی با پدیده های تمدن معاصر، روزگار وصل ، سال اول ، شماره ی یک ، دی ماه ۱۳۷۳ [نگاهی گذرا به کتاب « جهان علیه کودک »].
- ۴- ششمین سال خاموشی صمد ، روزنامه ی کیهان ۵۲/۶/۸
- ۵- فارسی نویسی برای کودکان ، پیام نوین ، دوره ی دهم ، شماره ی ۴ ، خرداد ۵۲ / شماره ی ۵ ، تیر ۵۲
- ۶- عاشقی با یک دوربین هشت میلیمتری و چهار دقیقه فیلم ، آیندگان ، دوره سوم ، شماره ۸۹۷ ، ۸/۴۹/۳۰ ، صص ۴۷ و] نقد فیلم عمو سیبیلو[.
- ۷- پنجمین فستیوال بین المللی فیلم های کودکان ، فرهنگ و زندگی ، شماره های ۴ و ۵ ، اردیبهشت ۵۰ صص ۸۹-۹۲
- ۸- تا- نشان خواهد بود ، گرافیک ، سال اول، شماره ی یک ، خرداد ۷۱ ، صص ۴-۷
- ۹- نمایش در خدمت کودکان معلول، در کتاب « مجموعه ی مقالات اولین کنگره ی هنر در ادبیات ، سال ۱۳۷۲ ، تهران ، انتشارات تربیت ، ۱۳۷۳، ۲۶۰ ، صص. مصور.
- ۱۰- نویسندگی شفابخش است ، ایران، یکشنبه ۷ آبان ۱۳۷۴.
- ۱۱- تولید امروز، برای فردا، سخنرانی در سمینار بررسی ادبیات کودکان، ۱۳۷۰.

فعالیت‌های سینمایی



- نویسندگی و کارگردانی فیلم سینمایی "صدای صحرا" تهیه شده در سینماتئاتر رکس



- نویسندگی و کارگردانی فیلم مستند "عَلَم‌کوه و تخت سلیمان"



- نویسندگی و کارگردانی فیلم مستند "گل‌های وحشی ایران"؛ قسمت اول: آذربایجان - گل‌های خردادی - تهیه شده در تلویزیون



▪ نویسندگی و کارگردانی فیلم داستانی "پدر در کوهستان" (یا: ما از راه دیگری می‌رویم) - تهیه‌شده در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

▪ نویسندگی و کارگردانی مجموعه‌ی تلویزیونی ۳۶ ساعته‌ی "آتش بدون دود" - تهیه‌شده در تلویزیون ۱۳۵۴ - ۱۳۵۳

▪ نویسندگی و کارگردانی ۵۰ ساعت از مجموعه‌ی تربیتی آموزشی "سفرهای دور و دراز هامی و کامی در وطن" - تهیه‌شده در تلویزیون

۱۳۵۶ - ۱۳۵۷

- تدریس فیلمنامه‌نویسی و کارگردانی و تحلیل فیلم در دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم
- تدریس فیلمنامه‌نویسی و اصول کارگردانی و تحلیل فیلم در دفتر فیلمسازی سپاه پاسداران
- تدریس فیلمنامه‌نویسی و اصول داستان‌نویسی در دانشکده‌ی صداوسیما
- تدریس اصول داستان‌نویسی و تحلیل فیلم در دانشگاه هنر
- نویسندگی و مشاورت کارگردانی مجموعه‌ی کوتاه تلویزیونی "هفته‌ی دولت"
- نویسندگی، مشاورت، کارگردانی و تدوین مجموعه‌ی ۱۳ قسمتی "جمعه‌ی خونین مکه"
- نویسندگی، کارگردانی و تدوین فیلم ۶۱ دقیقه‌ی "شرکت نفت در سخت‌ترین سال‌ها"
- نویسندگی، کارگردانی و تدوین یک مجموعه‌ی تلویزیونی به نام "اسناد کهنه، تاریخ نو"
- نویسندگی و کارگردانی فیلم مستند "صحرای دوگانه"
- گفتار متن فیلم‌های مستند "ارگ بم"، "گلاب قمصر"، "پ مثل پلیکان"، بخشی از "مغول‌ها"، "تپه‌های قیطریه"، "آن‌که خیال بافت و آن‌که عمل کرد" و "کایت"
- نویسندگی و کارگردانی فیلم سینمایی "روزی که هوا ایستاد"
- نویسندگی فیلمنامه‌ی فیلم سینمایی "دست شیطان"، و دو فیلمنامه‌ی چاپ‌شده: "صدای صحرا" و "آخرین عادل عرب"

سرودها

- تصویر وطن (شعر) در مجموعه‌ی تلویزیونی "سفرهای دور و دراز هامی و کامی"
سفر به خاطر وطن

ترانه‌ی « سفر به خاطر وطن »
ترانه و طرح آهنگ : نادر ابراهیمی
تنظیم کننده برای ارکستر و رهبر گروه نوازندگان : فریدون شهبازیان
خواننده : محمد نوری
(این ترانه بوسیله گروه خوانندگان خردسال و نوجوان رادیو نیز خوانده شده.)

ما برای پرسیدن نام گلی ناشناس	چه سفرها کرده ایم، چه سفرها کرده ایم
ما برای بوسیدن خاک سر قله‌ها	چه خطرها کرده ایم، چه خطرها کرده ایم
ما برای آنکه ایران	خون دلها خورده ایم خون دلها خورده ایم
ما برای آنکه ایران	خانه خوبان شود رنج دوران برده ایم رنج دوران برده ایم



چه سفرها کرده ایم، چه سفرها کرده ایم

ما برای بوئیدن بوی گل نسترن

چه خطرها کرده ایم، چه خطرها کرده ایم

ما برای نوشیدن شورابه های کویر

خون دلها خورده ایم
خون دلها خورده ایم

ما برای خواندن این قصه عشق به خاک

رنج دوران برده ایم
رنج دوران برده ایم

ما برای جاودانه ماندن این عشق پاک

تصویر وطن

ترانه ی « تصویر وطن »
ترانه سرا : نادر ابراهیمی
آهنگساز و رهبر نوازندگان : فریدون شهبازیان
خواننده : محمد نوری

ای سلامم ، ای سرودم
ای نگهبان وجودم
ای غمم تو، شادی ام تو
مایه آزادی ام تو ... ای وطن!

ای دلیل زنده بودن
ای سرودی صادقانه
ای دلیل زنده ماندن
جانپناهی جاودانه ... ای وطن!

همچو رویش در بهاران
همچو جان در هر بدن
مثل بوی عطر گلها
مثل سبزی چمن ... ای وطن!

مثل راز شعر حافظ
مثل آواز فناری
همچو یاد خوشترینها
همچو باران بهاری ... ای وطن!

مثل غم در مرگ مادر
مثل کوه غصه های
مثل سربازان عاشق
قهرمان قصه های ... ای وطن!

همچو آواز بلندی
از بلندیهای پاک
باغرویی، با گذشتی
با وفايي همچو خاک ... ای وطن!
ای وطن!
ای وطن!

- دنبال دل (شعر و آهنگ) در نمایشنامه‌ی "سَنجاب‌ها" - اثر نویسنده
- سرود کوه نوردان (شعر و آهنگ)



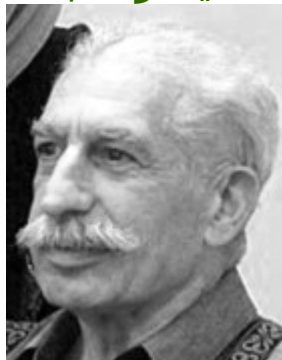
۲ - از نگاه او (و... دیگران) :

سمین دانشور
مرتضی ممیز
احمد رضا احمدی
احمد جلیلی
آسیه امینی
حسام‌الدین مطهری
لادن پارسی
معصومه ناصری
یوسف نیک فام
و...



<http://www.adabkade.com>

چهل نامه‌ی کوتاه به همسر



بسم الله الرحمن الرحيم

اشاره

آن روزها که تازه تمرین خطاطی را شروع کرده بودم، حدود سال های شصت و سه - شصت و پنج، به هنگام نوشتن، در تنهایی - در فضایی که بوی تلخ مرکب ایرانی در آن می پیچید و صدای سنتی قلم نی، تسکین دهنده ی خاطر می شد که گرد ملالی چون غبار بسیار نرم بر کل آن نشسته بود - غالباً به یاد همسر می افتادم - که او نیز همچون من و شاید نه همچون من اما به شکلی، گهگاه و بیش از گهگاه، دلگرفتگی، قلبش را خاکستری رنگ می کرد - و می کوشیدم که با جستجو به امید رسیدن به ریشه ها گیاه بالنده و سر سخت اندوه، و دانستن این که این روینده بی پروا از چه چیزها تغذیه می کند، و شناختن شرایط رشد و دوامش آن را نه آن که نابود کنم بل زیر سلطه و در اختیار بگیرم.

پس، یکی از خوبترین راه های رسیدن به این مقصود را در این دیدم که متن تمرین های خطاطی ام را تا آن جا که مقدور باشد اختصاص بدهم به نامه کوتاهی برای همسر، و در این نامه ها بپردازم، تا حد ممکن، به تك تك مسائلی که متحمل بود ما را، قلب هایمان را، آزرده کند؛ و دست رد بر سینه زورآوری های ناحقی بزنم که نمی بایست بر زندگی خوب ما تسلطی مستبدانه بیابد و دائماً بیازردمان.

رفته رفته عادت شد که تمرین نستعلیق را از روی سرمشق استاد بنویسم و شکسته را، به میل خودم، خطاب به همسر، در باب خرده و کلان مسائلی که زندگی مان داشت و گمان می کنم که هر زندگی سالمی، در شرایطی، می تواند داشته باشد.

و این شد که تدریجاً تعداد این نامه ها که نگاهی هم داشتند به جریان های عادی زندگی، رو به فزونی نهاد، تا آن جا که فکر کردم این مجموعه، شاید فقط نامه های من به همسر نباشد، بل سخنان بسیاری از همسران به همسرانشان باشد، و به همین دلیل به فکر باز نویسی و چاپ و انتشار آن ها افتادم.

در سال شصت و شش، عمده توانم را برای تنظیم و ترتیب این نامه ها به کار گرفتم؛ و اینک این هدیه ی راستین ماست - من و همسر - به همه ی کسانی که این نامه ها می تواند از زبان ایشان نیز بوده باشد - لافل، گهگاه، اگر نه همیشه، و مشکل گشای ایشان به همین گونه.

و شاید، در لحظه هایی به ضرورت، غم را عقب بنشانند، آنقدر که امکان به آسودگی نفس کشیدن پدید آید.

نادر ابراهیمی

یادداشت: همسر می گوید: «بنویس که رسم نامه نوشتن و از طریق نامه حدیث دل گفتن و به مسائل و مشکلات جاری پرداختن را تو از آغاز جوانی داشتی، تا گمان نرود که تنها بوی تلخ مرکب سنتی قلم به نوشتن وادارت کرده است» و نوشتم.

چهل نامه ی کوتاه به همسر

۱. نامه ی اول ۲. نامه ی دوم ۳. نامه ی سوم ۴. نامه ی چهارم ۵. نامه ی پنجم ۶. نامه ی ششم
 ۷. نامه ی هفتم ۸. نامه ی هشتم ۹. نامه ی نهم ۱۰. نامه ی دهم ۱۱. نامه ی یازدهم ۱۲. نامه ی
 دوازدهم ۱۳. نامه ی سیزدهم ۱۴. نامه ی چهاردهم ۱۵. نامه ی پانزدهم ۱۶. نامه ی شانزدهم ۱۷. نامه ی
 هفدهم ۱۸. نامه ی هیجدهم ۱۹. نامه ی نوزدهم ۲۰. نامه ی بیستم ۲۱. نامه ی بیست و یکم ۲۲. نامه ی
 بیست و دوم ۲۳. نامه ی بیست و سوم ۲۴. نامه ی بیست و چهارم ۲۵. نامه ی بیست و پنجم ۲۶. نامه ی
 بیست و ششم ۲۷. نامه ی بیست و هفتم ۲۸. نامه ی بیست و هشتم ۲۹. نامه ی بیست و نهم ۳۰. نامه ی
 سی ام ۳۱. نامه ی سی و یکم ۳۲. نامه ی سی و دوم ۳۳. نامه ی سی و سوم ۳۴. نامه ی سی و چهارم
 ۳۵. نامه ی سی و پنجم ۳۶. نامه ی سی و ششم ۳۷. نامه ی سی و هفتم ۳۸. نامه ی سی و هشتم
 ۳۹. نامه ی سی و نهم ۴۰. نامه ی سی و دهم

[دریافت اثر به صورت فایل Zip](#)



<http://4rahi.blogfa.com>

بار دیگر نادری که دوست می داشتیم

- سلام استاد. می خواستم بپرسم فرصت کردین به سوالها جواب بدین؟
- ببخشید دوست من! من حافظه ام خراب شده. شما را می شناسم؟
- هفته قبل با هم صحبت کردیم . برای مصاحبه سوالاتم را خدمتتان فرستادم..قرار بود امروز ..
- یادم نیست. حتما نرسیده یا گم شده. من فرصتی ندارم. خیلی زود می میرم. سرطان مغز دارم. باید سریع کار کنم. از منشی هایم می پرسم اما اصلا چنین چیزی ندیده ام.
- چرا استاد! هفته قبل با هم صحبت کردیم و همین حرف های امروز را گفتم.
- به من نگو استاد! من از این کلمه نفرت دارم. روشنفکرها دوست دارند که بهشان بگویی استاد. من از روشنفکرها بدم می آید. آنها هم از من.
- پس چه بگویم؟
- پس بگو نادر، نادر خان، نادر جان، هرچه خواستی بگو... [تلاش علی کاشفی برای گفتگو با ابراهیمی ...](#)



نادر ابراهیمی فعلا دیگر نمی نویسد، نادر ابراهیمی دیگر شهرتی که دوست می داشتم را شاید حتی به یاد هم نمی آورد. اما ما او را می شناسیم و به یادش هستیم، که او همه این سالها به یاد هنر و ادبیات این مرز و بوم بوده است.....همو که نام زیبای **هلپارا** به فرهنگ نام های ایرانی اضافه کرد بی آنکه ردپایی از این نام در تاریخ ایران باشد و چه زیبا جا افتاد این نام در این فرهنگ که انگار گمشده اش بود که شاید بوده باشد....

اینها را گفتم که بگویم **ویژه نامه نادر ابراهیمی محله اینترنتی هفت سنگ** خواندن دارد.....آن را از دست ندهید..همین

پی نوشت بی ربط: اگه امروز فردا خبر اومد که دیه گو آرماندا مارادونا یه وری افتاد و مرد نگید نگفتی ها!!



<http://jooybaar.blogfa.com>

"عشق در لحظه پدید می آید و دوست داشتن در امتداد زمان .عشق معیارها را در هم می ریزد و دوست داشتن بر پایه معیارها بنا می شود. عشق ناگهان و ناخواسته شعله می کشد، دوست داشتن از شناختن و ساختن سرچشمه می گیرد. عشق قانون نمی شناسد، دوست داشتن اوج احترام به مجموعه ای از قوانین عاطفی است . عشق سیحر است و دوست داشتن باطل السیحر. عشق و دوست داشتن از پی هم می آیند ، اما هرگز در یک خانه منزل نمی کنند " .

برگرفته از کتاب **آتش بدون دود اثر نادر ابراهیمی**

(در این مورد اندیشه ی شخصی من کاملا منطبق با اندیشه ی نادر ابراهیمی نیست. به پندار من عشق و دوست داشتن در یک منزل می توانند خانه کنند آنگاه که عشق انسان به بلوغ می رسد و از شعله بودن به آفتاب زندگی تکامل می یابد) .

"مستقل از انسان و آنچه انسان می کند، در جستجوی چیزی در ذات زندگی نباید بود... هرگز از زندگی، آنگونه که انگار گلدانی است بالای تاقچه یا درختی در باغچه، جدا از تو و نیروی تغییر دهنده ی تو، گله مکن! هرگز از زندگی آنگونه سخن مگو که گویی بدون حضور تو، بدون کار تو، بدون نگاه انسانی تو، محبت تو، ایمان تو، نفرت تو، خشم تو، فریاد تو، و انفجار تو، باز هم زندگی ست و می تواند زندگی باشد

"شب عمیق است، اما روز از آن هم عمیق تر است. غم عمیق است اما شادی از آن هم عمیق تر است." ... من، هرگز، ضرورتِ اندوه را انکار نمی‌کنم. چرا که می‌دانم هیچ چیز مثل اندوه، روح را تصفیه نمی‌کند و الماس عاطفه را صیقل نمی‌دهد. اما میدان دادن به آن را نیز هرگز نمی‌پذیرم. چرا که غم حریص است و بیشترخواه و مرزناپذیر، طاغی و سرکش و بدلیگام... غم هرگز به صلح دوستانه رضا نمی‌دهد. و چون پیش آمد و تمامی روح را گرفت، انسان بیهوده می‌شود، و بی اعتبار، و نا انسان، دلیل غم و مصلوب بی سبب....

ارزش نهایی هر زندگی در حضور لحظه های سرشار از احساس خوشبختی در آن زندگی ست. در یکنواختی و سکون، هیچ چیز وجود ندارد چه رسد به خوشبختی که ناگزیر، از پویایی دائمی سرچشمه می‌گیرد. ما نباید بگذاریم که هیچ جزئی از زندگیمان در دام تکرار، گرفتار شود... خوشبختی را نمی‌توان وام گرفت. خوشبختی را نمی‌توان برای لحظه ای هم به عاریت خواست. خوشبختی را نمی‌توان دزدید، نمی‌توان خرید، نمی‌توان تکدی کرد... خوشبختی گمان می‌کنم تنها چیزی ست در جهان که فقط با دستهای طاهر کسی که به راستی خواهان آن است ساخته می‌شود، و از پی اندیشیدنی طاهرانه... خوشبختی را در چنان هاله یی از رمز و راز فرو نبریم که خود درمانده از شناختش شویم. خوشبختی، عطر مختصر تفاهم است که در سرای ما پیچیده و عطری ست باقی که از آغاز تا پایان این راه، همیشه می‌توان بوییدش... خوشبختی را ساده بگیریم ای دوست، ساده بگیریم..."

برگرفته از کتاب **چهل نامه ی کوتاه به همسرم اثر نادر ابراهیمی**

نوشته شده در Sat 16 Jul 2005 ساعت ۲:۸ قبل از ظهر توسط لیللا



<http://sandeich84.blogfa.com>

ساندویچ

بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم



...بخواب هلیا، دیر است. دود دیدگانت را آزار می‌دهد... بازگشت من به شهر، بازگشت من به سوی تو نیست. سگ های خانگی، مرز میان آشنایی و بیگانگی هستند... پدر! بگذار به شهری برگردم که نخستین خندیدن های شادمانه را به من آموخت و نخستین گریستن های کودکانه را.

بخشی از کتاب بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم نوشته نادر ابراهیمی

این کتاب شامل سه بخش: باران رویای پاییز، پنج نامه از ساحل چمخاله به ستاره آباد و پایان باران رویا است که می‌توان عاشقانه ترین بخش آن را باران رویای پاییز دانست.

این کتاب در کنار کتاب "یک عاشقانه آرام" از زمره عاشقانه ترین کتاب های نادر ابراهیمی است که با توجه به حجم کمی (۱۱۰ صفحه) که دارد از تاثیرگذاری چشمگیری برخوردار است.

بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم، داستان عاشقی پسر مردی کشاورز است که سخت دلباخته دختر خان شده است و هنگامی این داستان را روایت می‌کند که عشقش (هلیا) پس از گذر روزها از فرارشان از شهری که در آن کودکی خود را به دست جوانی سپرده بودند، او را تنها رها کرده و به خانه بازگشته بود. مرد عاشق به شهری باز می‌گردد که روزگاری به خاطر عشقش از آن گریخته بود و از آن طرد شده بود. به شهری که دوستش می‌داشت... و می‌گوید هیچ عشقی ماندگارتر از عشق به خاک نیست... حتی عشقی که برایش از خاکت بگذری!

هر چند مضمون این کتاب دست مایه فیلم های فارسی و داستان های بشماري بوده است ، با این همه این بار نادر ابراهیمی با نثري متفاوت ، لطیف و سرشار از احساس آن را به رشته تحریر درآورده است. این کتاب کوچک ، تنها داستان گلایه ها و واگویی های مرد عاشقی نیست که محبوبش رهایش کرده... نویسنده با دقت و ظرافت در پس پرده دلتنگی عاشقی تنها ، بسیاری از عادات ، معضلات و نکات اجتماعی و حتی سیاسی را در چارچوب یک جامعه کوچک مورد اشاره قرار داده است.

نادر ابراهیمی در این کتاب خواننده را با جریانی آرام وارد دنیایی از تضاد ها و تناقض های جامعه می کند که افکار پوسیده حاکم بر آن معصومیت کودکی را به بی وفایی ، عشق را به نفرت و زندگی را به زنده ماننی تبدیل کرده است و هنگامی که عاشق تنها رها شده به شهری که روزگاری دوستش می داشت... در آن به دنیا آمده بود و با هر نفس عشق را در دل پرورانده بود... باز می گردد ، هر چند پدران این شهر از دنیا رفته اند اما رسوم و عادات کهنه آنان همچون تار عنکبوتی ، هر زنده و جانداري را به بند می کشد؛ عنکبوت پیر مرده اما تارها هنوز پابرجا مانده است. آنچه باعث می شود فضای حاکم بر این شهر کوچک ، یادآور روزهای سیاه و سفید روسیه در زمان انقلاب باشد ، شاید زمینه فکری نویسنده است که البته در کتاب " یک عاشقانه آرام " نمود بیشتری دارد.

نادر ابراهیمی در روزهای انقلاب که احزاب و گروه های زیادی متولد شدند و جوانان زیادی را به خود جذب کردند ، یک کمونیست بود و شیوه تفکر ، نگرانی ها و دغدغه هایی که در داستان هایش به چشم می خورد مربوط به باورهای حزبی اوست.

هر چند داستان بار دیگر شهری که دوست می داشتم ، انباری از جملاتی لطیف و عمیق با مفاهیمی زیبا و تاثیرگذار است اما گاهی به نظر می رسد این کتاب ، یک کتاب داستان نیست ؛ گویی این جملات ، حرف دل نویسنده ای است که روی کاغذ فریاد کشیده است تا بالاخره خوانده شود... درست مثل کتاب هایی که جملاتی کوتاه و زیبا از نویسنده های مختلف نقل می کند.

پسنوی نقد، به کوشش داریوش اسدی کیارس

حبیب خادم، شخصیتی از کتاب « قرنطینه » / نادر ابراهیمی

« از زمان جنگ به این طرف مشرق زمین خیلی عوض شده است. از هم اکنون آینده در آنجا ساخته میشود.»

- « قرنطینه »

از قرنطینه ای آقای فریدون هویدا در جای دیگری به اختصار سخن گفته ایم. و ضمن نوشتن آن نقد کوتاه بود که متوجه شدم برای بیشتر شناختن قرنطینه، ناگزیر بایستی بعضی شخصیت های این کتاب را شناخت؛ و از همان زمان دست به کار گردآوری مطالبی درباره ی چهار تن از شخصیت های قرنطینه یعنی: حبیب خادم، آرشیمد کاستوس، سامی سالم، و ترمیس شدم. اکنون یادداشت های من در باره ی حبیب خادم شکلی گرفته است که شاید قابل ملاحظه باشد، اما ذکر این نکته ضروری است که من چندان چیزی به آنچه از خود کتاب قرنطینه گرفته ام نیفزوده ام.

سامی سالم، راوی ماجرای قرنطینه، در شش نقطه‌ی کتاب از مردی به نام حبیب خادم یاد می‌کند و از او شش تصویر می‌دهد. این تصویرهای بریده و دور از هم، وقتی در یک جا گرد آید و توالی داشته‌باشد، یک داستان بزرگ و از یادرفتنی می‌شود. برای شناختن شخصیت حبیب خادم این شش تصویر کافی است. شخصیتی که نه یک انسان بدون وابستگی‌ست نه یک استثنا و نه زاده‌ی کامل تخیل؛ بلکه نماینده‌ی یک گروه بزرگ اجتماعی‌ست. حبیب خادم حتی متعلق به یک ملت هم نیست. او مظهر کامل همه‌ی آدم‌هایی‌ست که راه زندگی خود را در طول راه انتخاب می‌کنند، نه از پیش. تجربه، آزمایش، برخورد، حادثه و نتایج است که همیشه هدیه‌ی تازه‌ای برای آنها دارد. مردمی که ارضاء شدنی نیستند. در اوهام خود بهشت موعودی نساخته‌اند و نمی‌دانند کدامین باغ آخرین باغ است و کنار کدام چشمه باید خانه ساخت. مدینه‌ی فاضله‌ی آنها راه آنها، حرکت آنها، و جنبش دایمی آنهاست.

نخستین تصویر مربوط به زمانی‌ست که سامی سالم، راوی ماجرا، شاید هفت یا هشت سال داشته. یک افسر فرانسوی می‌آید که همسایه‌ی خانواده‌ی سامی سالم بشود و سامی ناظر حمل ائانه است از کامیون به داخل منزل. «حمال جلوی لبه‌ی کامیون دولا شده‌بود و می‌کوشید که صندوق چوبی بزرگی را که راننده هل میداد روی پشتش جا بدهد... چیزی که افسونم می‌کرد کوشش حمال بود. جوانی بود نیرومند و دارای عضلات برجسته... آهسته کمرش را راست کرد وزیر لبی گفت: بسم‌الله... سرباز لبنانی، که لابد مصدر این افسر بود، از عمارت بیرون آمد و راننده دوچمدان به او داد.

» - اینها خیلی سنگین است. بگذارد برای حمال...

» - حمال دوباره بیرون آمد و چمدان‌هایی را که سرباز لبنانی سنگین یافته‌بود، برداشت. انگار که چمدانها خالی بود... لباسش را ورنه‌انداز کردم... به -خشتک شلوار نظامی بسیار کتیفش وصله‌های سرخ و بنفش زده‌بود...
«- آی کوچولو! یک تکه از نانت را بده به من... من دستپاچه شدم و دویدم به راهرو...»
سرانجام، حمل و نقل تمام می‌شود و افسر فرانسوی مزد می‌دهد. اما باربر راضی نیست.

» - برای اینهمه بار این مزد نشد... پول را پس می‌دهد و می‌گوید: «من که از شما صدقه نخواستم. بهتر است که کار مجانی کرده‌باشم.»

افسر این حرف را فحشی تصور می‌کند و باربر را وحشیانه می‌زند. باربر مقاومت نمی‌کند -با اینکه جسماً می‌تواند- و از درد نعره می‌کشد. پای دیوار می‌افتد و ناله می‌کند. بقال سرگذر به او می‌گوید: «تا پلیس نیامده از اینجا برو... بقدر کافی برایمان دردرس درست کردی.» باربر روی سکوی خانه‌ی سامی کوچک می‌نشیند و سامی می‌ترسد. «اما نگاهش چنان مهربان بود که من... خرده نان و پنیرم را به او دادم و گفتم: بگیر.» باربر نان را می‌قاپد و آب می‌خواهد. سامی حمال را به خانه دعوت می‌کند و به او آب می‌دهد. اما در همین خانه یک مستخدمه‌ی لبنانی -هموطن باربر- به او می‌پرد.

»- عمو، برو پی کارت. دیگر اینجاها نبینمت.

» -خانم، من که دیو نیستم. فقط فقیرم.»

این باربر حبیب خادم است. تصویری که از او در ذهن می‌ماند دقیق و همه جانبه است. قوی است، مثل یک اسب. و دیو نیست. خشونت و وحشیگری ندارد. مهربان است -حتی در اوج زخم خوردگی. ترکیبی‌ست از انسان و یک چارپای بارکش. از هموطنش

نان می‌خواهد و از افسر فرانسوی «حقش» را -نه کمتر و نه بیشتر. قدر خود را می‌داند و می‌داند که این قدردانی چقدر برایش گران تمام می‌شود.

تصویر دوم: سال‌ها گذشته و سامی سالم سیماي حبيب خادم را از یاد برده‌است. برخورد دوم برخورد اول را زنده می‌کند و سامی سالم در سرنوشت خود یک نوع وابستگی به سرنوشت حبيب خادم احساس می‌کند؛

« - از بیلاق برگشته بودیم. راننده‌ي کامیون ائانه و چمدانها را روی پیاده‌رو خالی می‌کرد... راننده به حمال کمک می‌کرد.»
 سامی سالم ظاهر مرد باربر را توصیف می‌کند و تشابه میان تصویر اول و دوم احساس می‌شود.

« به حمال گفتن: تو هم یک قهوه بخور.

« افتاد به سپاسگزاری و فنجان را از دستم گرفتم...»

« سرش را به طرفم برگرداند و با چشمان درخشان پرسید که آیا او را به خاطر دارم.

« - اسمت چیست؟

« - حبيب خادم، ارباب.

« دیگر نمی‌خواستم او را در میان مردم ناشناس رها کنم...»

سامی به اتفاق حبيب خادم به محل زندگی او می‌رود: «حلبی‌آباد»، دنیای فقر و درماندگی. صاحب این حلبی آباد یک شرقی دیگر، یک عرب دیگر است که چندرغاز درآمد خادم و امثال او را از گلویشان بیرون می‌کشد. پس از این تصویر است که خواننده نیز، مانند سامی سالم، دلبسته به زندگی حبيب خادم می‌شود. او به کجا می‌خواهد برسد؛ حق او از حیات و از مواهب حیات چیست؛ آیا حبيب خادم برای ادامه‌ي زندگی منطقی دارد؛ آیا خادم می‌داند که بیشتر یک جانور باربر است تا یک انسان؛ آیا خادم اگر بتواند فکر کند و موقعیت خود را دریابد خودکشی نمی‌کند؛ اما تفاوتی است میان بینش ما و آنچه در درون حبيب خادم می‌گذرد. سامی سالم با حبيب خادم دوست می‌شود. یک بورژواي ثروتمند با یک حمال. شاید سامی سالم، مانند یک استاد جانورشناسی، جانوری را کشف کرده‌است که می‌خواهد به شکل زندگی او پی‌برد. چه می‌خورد؟ چگونه می‌خوابد؟ از دوزیستان است یا به میمونهای آدمنا شبیه است؟ راستی این جانور فکر هم می‌کند؟ به چه فکر می‌کند؟ به حال یا به آینده؟ اما بعدها همین سامی سالم، به دلایل فراوان، از حبيب خادم الهام می‌گیرد و به گروه مسلمین مبارز می‌پیوندد و سر می‌خورد.

تصویر سوم: «حبيب خادم در کنار من نشسته بود و تمام توجهش به شیخ بود. او مرا به مسجد کشانده بود... بعد از قتل عمر شامی روزهای جمعه به دیدن من می‌آید... شیخ توفیق از مجتهدین معروف پایتخت بود.»

مذهب نخستین پایگاهی‌ست که حبيب خادم را مجذوب می‌کند. خداوند مددکار بینوایان است. جهاد در راه حق، جهاد در راه حقیقت است. مذهب همه‌ي بندگان بی‌پناه خداوند را نجات خواهد داد

.حبيب خادم پی چیزی‌ست. زندگی را رها نکرده‌است که بگذرد. پایگاهی برای جهاد می‌خواهد. سالم و صمیمی‌ست و با پاک طینتی کامل به سوی هر کس که بانگی به سلامت بردارد روی می‌آورد. حبيب خادم باطل نیست و وجودش تسلط ابدی بدی را تلقین نمی‌کند. تسلیم هم نیست. جمود فکری هم ندارد. در درون خویش انسانی ترقی طلب است. تصویرهای دیگر روش او را برای انتخاب روشن می‌کند.

تصویر چهارم: این تصویر جامعیت پنج تصویر دیگر را ندارد. اما نکته‌ی پر اهمیتی را درباره‌ی حبیب خادم می‌گوید حبیب خادم را به جرم قتل یکی از هموطنانش گرفته‌اند. افسری که باج درجه می‌خواهد و به کمک خانواده‌ی سامی سالم دلبسته است، موافقت می‌کند که خادم را رها کند. سامی می‌گوید: «من باور نمی‌کردم خادم آدمکش باشد.» و این حرف راست است. مقصر واقعی را خیلی زود پیدا می‌کنند.

حبیب خادم درست است که درد کشیده، اما این درد او را وادار به جنایت نکرده‌است. او هرگز تحت تأثیر مسائل شخصی دستش را به سوی کسی دراز نمی‌کند. هر قطره‌ی رنج در وجود حبیب خادم متبلور می‌شود و او را به مفهوم عمیق‌تر عدالت نزدیک می‌کند.

تصویر پنجم: «آن سال که در بیروت بودم، خادم مرا مهمان کرده بود... کت و شلوار سرمه‌ای به تن کرده... و حتی کراوات هم زده بود. معه‌ها رفتاری ساده داشت... هنوز یکی از جمله‌هایش را بخاطر دارم: قومیه نه وطن پرستی‌ست و نه نژادپرستی. مقصود ما اینست که در عین حفظ خصایص فرهنگی خودمان با پیشرفت دنیا هماهنگ باشیم... در مقام دبیری سندیکای باربران بندری از فعالیت خودش راضی بود. جناب سرهنگ برایش داستان کهنه شده و فراموش شده‌ای بود.»

حبیب خادم را باز می‌یابیم. تعالی طلب است تکامل‌پذیر. دیگر فرانسوی‌ها به آن صورت قدیم وجود ندارند. اینجا شاید لازم باشد که به نظرات و عقاید سامی سالم توجه کنیم، زیرا او متأثر از حبیب خادم است. سامی می‌گوید: «در لبنان من شاهد مقدمه‌ی تحولاتی بودم که نزدیک بود تعادل سیاسی جهان را برهم بزند. بروز جنبش‌های ملی در زمان جنگ ناقوس مرگی بود برای استعمار.» و باز می‌گوید: «وقتی شعف ناسونالیسم بالا می‌گرفت، مبارزه‌ی طبقاتی کاهش می‌یافت. ولی بدون شک روزی این مبارزه سر می‌گرفت.» و سرانجام: «مشکل واقعی و اساسی مسأله‌ی روابط فرانسویان و اعراب نبود، جنبه‌ی موقت داشت، بلکه مسأله‌ی مناسبات خود اعراب با یکدیگر بود. به یاد فلاحان رنجور و نزار افتادم که وقتی با برادرم به سرکشی پنبه‌زارهایمان می‌رفتیم پیش می‌دویدند و دستمان را بوسه می‌زدند.»

پی بارفتن فرانسوی‌ها همه چیز تمام نشده‌است. بیگانه رفته‌است اما خودی خودی را رنج می‌دهد. پایان هر جنگی به خاطر عدالت آغاز جنگ دیگری به خاطر عدالت است. سامی سالم می‌گوید: «امروزه ظواهر عوض شده‌است. دو سال پیش به بیروت سفر کرده بودم. تنها معدودی از خانه‌های قدیمی باقی مانده‌است. در همه‌ی شهر بناهای جورا جور نوساز دیده می‌شود... همه چیز عوض شده، هیچ چیز عوض نشده.» و اینست آنچه که حبیب خادم را باز به حرکت درمی‌آورد. برای او بهترین فرصت‌ها پیش می‌آید که تطمیع یک ترقی ظاهری شود، توقف کند، «رئیس» باشد و محبوب – و با خاطرات شیرین جهاد بزرگش برای طرد استعمار مشغول. اما او هیچ راهی را بطور قطع و برای همیشه انتخاب نکرده‌است. راه- نه منزلگاه. تا راه در پیش است انتخاب مسکن در نیمه راه ماندن است. شاید این سخن سامی سالم که می‌گوید: «به دلایل بیشمار... در نظرم دنیا به دو طبقه تقسیم شده بود: اربابان و بندگان،» نیز متأثر از حبیب خادم باشد.

تصویر ششم: «آخرین سفرم به بیروت باز زنده شد.

» موقعی که نخستین قاشق بستنی داشت در دهانم آب می‌شد و از عطر و خنکیش تمام وجودم حظ می‌برد به یاد حبیب خادم افتادم.»

سامی سالم می‌پرسد و دیگران، پسران پیشکار سابق پدرش، جواب می‌دهند:

« مگر خبر نداری؟ بد از آب درآمد.

«بد از آب درآمد؟»

«بله. کمونیست شده. ابتدا رئیس سندیکای باربران بندر شد و بعد هم رئیس اتحادیه‌ی سندیکاها. ما که آنقدر کمکش کرده بودیم چندین بار مزاحمان شد.

«کجا می‌شود او را دید؟»

«فعلا که در زندان است.»

سامی سالم می‌گوید: «...همچنان در فکر خادم بودم. از جمعیت ملیون مسلمان کارش به سندیکالیسم و کمونیسم کشیده شده بود... این آدم همیشه تو سری می‌خورد. آنوقت‌ها از فرانسویان و از مالک حلبی آباد که تا مغز استخوان او را استثمار می‌کرد... و اینک همان کسانی که یاریشان کرده بود، هموطنان و هم مذهبانش، جای فرانسویان را گرفته بودند و او را به زندان افکنده بودند. دوره‌ی استعمار قسمتی از داستان زندگی خادم بیش نبود!»

حبیب خادم، آنطور که می‌شناسیمش، یک انسان اخلاقی‌ست. اخلاقی به معنای ابتدایی آن. واحدهای اساسی خوب و بد رامی‌شناسد و به آنها ایمان دارد.

حبیب خادم به دنبال حل مجهولات نیست. نه فیلسوف است نه عالم. خادم اصولا با مسائل کلی سروکار ندارد. خادم حتی خود آگاه، انتخاب‌کننده‌ی راهی نیست. وی بیشتر از همه چیز با محسوسات سروکار دارد. واقعی‌ترین و حس‌ترین نوع برداشت را از مسائل دارد. خیالپرست هم نیست. فردا» برای او چیزی جز شکل گرفتن وظایف «امروز» نمی‌تواند باشد.

محرک حبیب خادم عاطفه‌ی انسانی‌ست. برای او فلسفه‌ی خاصی اهمیت اساسی ندارد. آنچه بابرداشتهای عاطفی او نزدیک باشد همه چیز اوست. وی قضاوتی عالی، طبیعی و صادقانه دارد. شاید بشود گفت که حبیب خادم پلی‌ست میان امروز و فردا. پلی میان امروز و «همیشه».

IranBookShop.com



Shopping Cart

HELP

Home

Custom request

Sell your books

Members

IranBookShop

Register

RandomBook

Feed back

How to Order

<http://www.iranbookshop.com>

حکایت آن ازدها

در این مجموعه کوچک، به نوعی خود به خودی در نوشتن رسیده‌ام که نمی‌دانم نتیجه‌اش مطلوب بوده یا نه و چنین بوده که هر قصه معمولاً پس از مدتی که در ذهنم یا عناصر آن کلنجار رفته‌ام و به ضرورت قطعی نوشتن آن رسیده‌ام، سر ریز کرده است بر کاغذ.
نادر ابراهیمی

زیستیکاتور

زیست شناسی از دیدگاه طنز . کاریکاتور . داستان کوتاه و ...

<http://www.zistikatur.blogfa.com>

غیر ممکن

آن روز صبح آقا معلم نتوانست زود برخیزد . شب پیش تا صبح روی ورقه ها ص و غ گذاشته بود . شیطان ولگردانه و بیخیال وارد اتاق آقا معلم شد و جامه خاکستری رنگ معلم را پوشید و گفت : خب ! حالا دیگر من خود آقا معلم هستم . شیطان در کلاس را باز کرد . مبصر برپا داد . همه برخاستند . شیطان حضور و غیاب کرد . شیطان موزیانه به همه نگاهی کرد و سپس به پسرک موسیاه اشاره ای کرد و گفت : تو آقا پسر فعل ترکیبی بدبخت بودن را در هر سه زمان گذشته ، حال ساده و آینده صرف کن !

پسرک موسیاه آهسته برخاست . پسرک گفت: من بدبخت بودم ، توبدبخت بودی ، من بدبخت هستم ، تو بدبخت هستی و ساکت شد . شیطان لبخندی زد و گفت : ادامه بده . بدبخت بودن را بر به زمان آینده .

پسرک گفت : نمی توانم . شیطان گفت : خیلی آسان است . پسرک جواب داد: نمی توانم . شیطان گفت : صفر . بنشین . حالا تو پسر جان . و اشاره کرد به دیگری . تو بدبخت بودن را در زمان آینده صرف کن .

پسر گفت : آقا این را هیچوقت به ما یاد نداده اند . شیطان برافروخته شد . یکی از شاگردان ته کلاس گفت : آقا این فعل اصلا در زمان آینده صرف نمی شود . شیطان لرزید . باصدایی گرفته گفت: همه شما را فلک می کنم . یا بگویند یا می گویم ترکه تر بیاورند. به طرف در کلاس رفت . دوباره به پسرک موسیاه گفت : فقط یک بار . پسرک گفت : غیر ممکن است .

آقا معلم یعنی خود آقا معلم بیدار شد . آینه موجدار ناصاف به او گفت : شیطان به بالینت آمده بود و لباس تورا پوشید و دل معلم لرزید . تمام مسیر را دوید . بچه ها یکباره دیدند که آقا معلم جلوی در نیمه باز کلاس ایستاده است . و دیگر از شیطان خبری نبود . ولی شیطان پنهان از دید دانش آموزان به آقا معلم لبخندی زد . معلم با هراس پرسید : با بچه های من چه کردی ؟ شیطان گفت : وادارشان می کردم بدبخت بودن را در زمان آینده صرف کنند . معلم گفت : شکست خوردی ، نه ؟ من به آنها یاد داده ام که هرگز این کار را نکنند . برای زمان آینده افعال بهتری وجود دارد . حالا دیگر از دانش آموزانم مطمئن هستم که بی شک ، آینده را با افعالی که دوست دارند پر خواهند کرد کلاس مرا ترک کن . برو بیرون شیطان با صدای بلند خندید و بیرون رفت .

اما ماجرا از چشم بچه ها که شیطان را نمی دیدند اینطور اتفاق افتاد . آقا معلم در را باز کرد . مبصر تصور کرد باید برود و ترکه تر را بیاورد . معلم تشکر سردی کرد و زیر لب گفت : با بچه های من چه کردی ؟ سپس آرام شد خیلی آرام . لبخندی زد و زیر لب ادامه داد: بله شیطان من به آنها یاد داده ام که

معلم آهسته به سوی میز برگشت و گفت: خب . بچه های من این فقط برای امتحان کردن شما بود . می ترسیدم یک بار شما را وادار به کاری کنند که دوست ندارید . من از همه شما متشکرم ، خیلی متشکرم . زنگ خورد و بچه ها برای آقا معلم کف زدند .

معلم ، شیشه عینکش را پاک کرد . دفتر را گشود و روی نمره صفر پسرک سیاه مو قلم قرمز کشید .

حرف آخر : داستان بسیار زیبایی بود از استاد نادر ابراهیمی نویسنده معاصر در کتاب پاسخ ناپذیر چاپ انتشارات آگاه ۱۳۵۶ . داستان ۷ صفحه ای کتاب را من بنا به ضرورت برای وبلاگ خلاصه کردم . آقای نادر ابراهیمی را اولین و آخرین بار حدود ده سال قبل در جلسه نقد فیلم دیوانه از قفس پرید اثر میلویش فورمن در خانه فیلم مشهد دیدم . از همان زمان شیفته نگاه تیزهوشانه ایشان شدم . امیدوارم داستان کامل را از کتاب بخوانید . برای ایشان آرزوی سلامتی می کنم .



<http://www.hamvatansalam.com>

یک دقیقه سکوت به احترام نویسنده «آتش بدون دود»

هموطن سلام، جمعه ۲۰ آذر ۱۳۸۳ - ساعت ۱۸:۳۲

نادر ابراهیمی متولد ۱۳۱۵ در تهران است. او نویسنده و سینماگري است که با داستان‌های کودک و نوجوان، فعالیت‌های فرهنگی را شروع کرد.

نادر ابراهیمی متولد ۱۳۱۵ در تهران است. او نویسنده و سینماگري است که با داستان‌های کودک و نوجوان، فعالیت‌های فرهنگی را شروع کرد.

حالا باید اغلب بزرگانی که کودکی‌شان را در پیش از انقلاب گذرانده‌اند کتاب‌های کودک او را به خاطر داشته باشند. کلاغ‌ها، سنجاب‌ها، دور از خانه، قصه‌های ریحانه خانم، قصه سار و سیب، نوسازی حکایت خوب قدیم برای کودکان و... بعضی از کتاب‌های کودک و نوجوان او است.

نادر ابراهیمی نخستین کتابش را با اسم «خانه‌ای برای شب» در سال ۱۳۴۱ نوشت، او در همان سال‌ها با همکاری همسرش موسسه‌ای به اسم «موسسه همگام با کودکان و نوجوانان» را تاسیس کرد. موسسه‌ای که توانست به سرعت عنوان ناشر برگزیده قاره آسیا و ناشر برگزیده نخست جهان را از جشنواره‌های آسیایی و جهانی تصویرگری کتاب کودک را از آن خود کند. پس از آن، نادر ابراهیمی کتاب‌های کودکش را منتشر کرد و جوایز ارزشمندی دریافت کرد. جایزه نخست براتیسلاوا، جایزه نخست تعلیم و تربیت یونسکو و جایزه کتاب سال برگزیده ایران بعضی از این جوایز بودند؛ اما او همزمان شروع به تالیف داستان کوتاه و رمان هم کرد. «بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم»، یکی از داستان‌های بلند عاشقانه اوست که خیلی زود توانست مخاطبان زیادی را به خود مجذوب کند. عاشقانه‌ای آرام که نام «هلیا» را برای نخستین بار بر سر زبان‌ها انداخت.

همسر نادر ابراهیمی درباره چگونگی انتخاب این اسم از قول نادر ابراهیمی می‌گوید: «روزی نادر با اتوبوس در حال مسافرت از تهران به اصفهان بود. در آن زمان داشت داستان بلند «بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم را می‌نوشت و به دنبال اسمی برای شخصیت زن این داستان بود. به طور ناخواسته شروع کرد به بازی کردن با واژه «الهی» و درهم ریختن حروف آن که ناگهان واژه «هلیا» ساخته شد. این اسم لطیف در آن روز ساخته شد و بعد از انتشار کتاب، معلوم شد که عده زیادی از خوانندگان این اسم را پسندیدند و بعدها روی فرزندانشان گذاشتند».

مکان‌های عمومی؛ غزل داستان‌های سال بد؛ تکثیر تاسف‌انگیز پدربزرگ، مردی در تبعید ابدی؛ تضادهای درونی؛ آرش در قلمرو تردید؛ مصابا و رویای گاجرات؛ رونوشت‌های بدون اصل؛ وسعت معنای انتظار؛ افسانه باران؛ هزارپای سیاه و قصه‌های صحرا و انسان، جنایت، احتمال، برخی دیگر از مجموعه داستان‌ها و رمان‌های او هستند؛ اما آنچه که باعث شد نادر ابراهیمی در میان مردن شناخته شود و تا سال‌ها رمان‌ها او در بازار کتاب، پرفروش باقی بماند، رمان هفت جلدی و طولانی «آتش بدون دود» است. داستانی که با مبارزات ایلات ترکمن صحرا و عشق‌های آتشین شروع می‌شود.

و با نوشتن جلد‌های بعدی آن پس از انقلاب با ماجراهای انقلاب ۵۷ و ... خاتمه می‌یابد.

با وجود این که رمان «آتش بدون دود» توانست مخاطبان زیادی را به خود جلب کند؛ اما منتقدان همواره نادر ابراهیمی را نویسنده‌ای تشخیص دادند که نوشته‌هایش فاقد مسیر منطقی و استخوان‌بندی دقیق است.

بعضی از این نقد و نظرها که در نشریات و کتاب‌های مختلف به چاپ رسیده اینگونه است:

«ابراهیمی اساساً داستان کوتاه‌نویس هنرمندی نیست. داستان‌هایش از نظر ساختمان و آدم ویران است و او در پی تزئین نثر است؛» «ابراهیمی اسیر کلمه‌های خوش آهنگ می‌شود و داستان را از دست می‌دهد. از مسیر اصلی قصه دور می‌شود و بافتی تزئینی و تصنعی می‌آفریند». حسن میرعبدینی در کتاب «صد سال داستان نویسی» خود نیز می‌نویسد: «ابراهیمی نویسنده تجربه‌گری است که در زمینه‌های گوناگون طبع آزمایی می‌کند. فابل‌های تمثیلی می‌نویسد، فلسفه می‌یابد، فیلمنامه، قصه نمایشی، غزلهای رمانتیک، قصه‌های نقاشی‌واره و داستان‌های رئالیستی پدید می‌آورد. وجود داستان‌های تفننی در اولین و آخرین مجموعه‌های ابراهیمی، نشان‌دهنده این واقعیت است که وی نتوانسته شکل اصلی بیان خود را بیابد. به قول خودش در یکی از داستان‌های «تضادهای درونی» (۱۳۵۰)، کم‌کم فراموش کرده بود که چرا می‌نویسد و برای چه کسانی می‌نویسد. فقط فکرش این بود که کتاب‌های بیشتری داشته باشد و شهرت بیشتری به هم بزند و متأسفانه پول در بیاورد؛» اما نادر ابراهیمی همواره ستایشگرانی نیز چه در نسل قبل و چه در نسل امروز داشته است. برخی از آنها نوشته‌اند: «بعضی از قصه‌های ابراهیمی، ضمن حفظ ارزش‌های هنری، دارای جنبه نیرومند آموزش و پرورش است، طوری که می‌توان آنها را تدریس کرد».

به هر حال نادر ابراهیمی نویسنده پرکاری بود که می‌توان از بیان تمامی آنها، داستان‌هایی با حجم متوسط را به عنوان آثار برتر او انتخاب کرد.

نادر ابراهیمی نخستین بار با قصه‌های حیوانات و تمثیل‌های فلسفی و کتاب‌های کودکان وارد عرصه داستان‌نویسان شد و سپس کارش را با داستان‌های کوتاه درباره زندگی خانوادگی کارمندان و افسردگی‌های روحی روشنفکران ادامه داد؛ اما پس از آن کارش را به سمت نوشتن درباره یاغی‌های ترکمن کشاند.

پس از این دوره نیز او داستان‌هایی خیالی و وهم‌آلود راجع به مسائل کلی بشری نوشت و بالاخره پس از انقلاب از روی زندگی امام خمینی، زندگینامه او را با نام «سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما آمد» نوشت.

و بالاخره در اثر بیماری، گوشه‌نشین و خانه‌نشین شد.

نادر ابراهیمی در زمینه نمایشنامه‌نویسی نیز فعال بود. نمایشنامه‌های «یک قصه معمولی و قدیمی در باب جنایت» «وسعت معنای انتظار» و «اجازه هست آقای برشت؟» تالیف او است.

نادر ابراهیمی به جز قصه کودکان، داستان و رمان و نمایشنامه به فیلمنامه‌نویسی و فعالیت‌های سینمایی نیز علاقه‌مند بود.

صدای صحرا و آخرین عادل غرب دو فیلمنامه او هستند؛ اما او در زمینه ساخت فیلم و فعالیت‌های پشت صحنه پرونده قطورتری از فیلمنامه‌نویسی دارد.

صدای صحرا، علم کوه و تخت سلیمان، گل‌های وحشی ایران، آتش بدون دود، اسناد کهنه، تاریخ نو، ارگ بم، گلاب قمصر، روزی که هوا ایستاد و ... بعضی از آثار سینمایی او هستند؛ اما به هر حال نادر ابراهیمی در هر شکل از نویسندگی که مهارت داشت یا نداشت و توجه منتقدان را به خود جلب کرد یا نکرد، به هر حال بخشی از تاریخ ادبیات ایران را با آثار خود از آن خود کرد و نام خود را در کتاب‌های تاریخی ادبیات معاصر ایران به ثبت رساند.

عاشقانه‌های آرام او مثل «بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم» و رمان مفصل او که سرشار از درس‌هایی درباره عشق و مبارزه و وطن خواهی است، هنوز در صدر آثار پرفروش است و هر سال خوانندگانی جوان از نسل این روزگار را به خود جذب می‌کند.

زمانی نادر ابراهیمی دوستان روشنفکر زیادی داشت که همه آنها در صدر ژانر هنر خود بودند. احمد شاملو، سهراب سپهری، اخوان ثالث و دیگران؛ اما این دوستان پس از مدتی راه خود را از ابراهیمی جدا کردند و به قول نادر ابراهیمی «بدعنادی» کردند و اشک در چشمانش نشانند. حالا او در خانه‌اش عکس «عباس کیارستمی» را به دیوار زده است و از او یاد می‌کند.

نادر ابراهیمی از سال ۱۳۷۸ خانه‌نشین شد و اندک اندک بیماری و کپولت سن با او کاری کرد که حتی این روزها به سختی حرف می‌زند یا نمی‌زند. هنوز همسر وفادارش «فرزانه منصوری» با او همراه و هم کلام است و نمی‌گذارد نوشته‌های ناتمام و کارهای نیمه رها شده، ناراحتش کند.



ما فرزانه منصوری، همسر نادر ابراهیمی را پس از انتشار نامه‌های عاشقانه نادر ابراهیمی به او شناختیم. نامه‌هایی که مانند اغلب دیگر آثار ابراهیمی، دارای نثری روان و موزون و تاثیرگذار هستند و لحظه‌هایی احساسی و عمیق را در خاطره‌ها حک می‌کند.

هم اکنون نادر ابراهیمی در سن ۶۸ سالگی در خانه‌اش در میان یادگاری‌ها و تابلوها و صندوقچه‌ها و کتاب‌ها و نوشته‌ها و نوشته‌ها و نوشته‌ها، گاهی با همراهی همسرش راه می‌رود و مرور روزهای خوش و ناخوش گذشته را مزمزه می‌کند.

این روزها، شاید تنها کاری که می‌توانیم برای او بکنیم این باشد:

«یک دقیقه سکوت برای احترام به نویسنده، آتش بدون دود».

<http://elhamkh2001.persianblog.com>

به نقل از: **دنیای متفاوت**

گریز اصل زندگیست

نادر ابراهیمی رو اولین بار با "بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم" شناختم. سبک نوشتنش جالبه. معمولاً موضوع خاصی نداره که آدم دنبال کنه و بیشتر فقط یک موضوع رو وسط می‌کشه و سعی می‌کنه از طریق اون یک سری پیام به خواننده بده.

«- هلیا، تحمل تنهائی از گدائی دوست داشتن آسانتر است. تحمل اندوه از گدائی همه شادی‌ها آسانتر است.

نه، هلیا بگذار که انتظار فرسودگی بیافریند، زیرا تنها مجرمان التماس خواهند کرد.

- ما باغچه کوچکی داشتیم و گل‌های کوچکی که باغبان برای آن آفریده بود. ما گل‌های کوچکمان را آب می‌دادیم. گل‌ها از یاد بردند که باغبان آنها را کوچک آفریده است. سرکشیدند و بلند شدند. ما نتوانستیم با

گل‌ها بجنگیم. گل‌ها از درخت‌های بلند و سایه بان‌های برگ نترسیدند. گل‌ها از آنکه باغچه کوچک است،

باغ کوچک است و دنیا کوچکتر از همه آنها نهراسیدند.»

از بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم

من اصولاً سبک زندگی‌ای رو که تو آثارش ارائه می‌ده خیلی می‌پسندم و معمولاً خیلی از فکرها و دغدغه‌های خودم رو

تو کتاب هاش می‌بینم.

"یک عاشقانه آرام" داستان عسل و گیله مردیه که عاشق یکدیگرند و برای زنده نگه داشتن عشقشون از خاطره و عادت پرهیز

می‌کنند.

«- سن مشکل عشق نیست. زمان نمی‌تواند بلور اصل را کدر کند، مگر آنکه تو پیوسته برق انداختن آن را از یاد برده باشی.

- حرفه‌ئی شدن پایان قصه‌ی خواستن است. عادت، رد تفکر است و رد تفکر، آغاز بلاهت است.

- در گذشته‌ها به دنبال آن لحظه‌های ناب گشتن، آشکارا به معنای آن است که آن لحظه‌ها اینک وجود ندارند.

- همدیگر را فهمیدن و حس کردن. نه یکی شدن»

از یک عاشقانه آرام

"چهل نامه کوتاه به همسر" شامل نامه‌هایی که توشون به خیلی از مسائلی که برای رشد و بقاء رابطه دو نفره لازمه، اما

متأسفانه ندید گرفته میشه اشاره می‌کنه.

«- پس اگر زنان و شوهران به راستی، میل به بقای زندگی مشترک خود دارند، چرا نمی‌آیند، به هنگام برخوردهای روزمره،

خوب‌ترین، نرم‌ترین، مهرمندانه‌ترین، شیرین‌ترین، بی‌کنج و لبه‌ترین، صریح و ساده‌ترین واژه‌ها، جمله‌ها و روش‌ها را انتخاب

کنن و به کار گیرند؟

-همسفر بودن و هم هدف بودن، ابا به معنای شبیه بودن و شبیه شدن نیست. شبیه شدن، دال بر کمال نیست، بل دلیل توقف است.

- تنها فاصله است که ارتفاع صدا را مشخص می کند.» از چهل نامه کوتاه به همسر

کتابی که اخیرا از این نویسنده خندم " تکثیر تاسف انگیز پدربزرگ" بود. این رمان به داستان علمی-تخیلی که شاید بشه گفت اولین کتابی بود که موضوع داشت. تو این داستان پدربزرگ قربانی یک اشتباه میشه. اشتباه افراد مصلحت اندیشی که فقط خیرش رو می خوان اما این خیرخواهی به از دست دادن پدربزرگ تموم میشه. این فاجعه از اعتنا نکردن به حرف پدربزرگ شروع میشه، که میگه: "شما به چه حقی فکر می کنید که مصلحت مرا بهتر از خودم می دانید؟ چرا خود را مجاز می دانید که به جای دیگران درباره منافعشان تصمیم بگیرید؟"

» - بخشی از آزادی، آزادی نیست، همانطور که پاره ای از حقیقت، حقیقت نیست. و یادتان باشد که شما آزادی آدمها را در منطقه اقدام می توانید محدود کنید نه در منطقه عدم اقدام.

- حامی عملکردهای هورمونی عصر دوم علم بود، و دل بسته به شناخت هرچه دقیق تر ژن ها، عصر سوم علم. هورمون و ژن

جنگ جنگ بزرگ هورمون و ژن بود. جنگ کسانی که بقای مرض شرط بقای آن ها بود با کسانی که خواهان یک دنیای سلامت مطلقا بدون مطب و بیمارستان بودند.» از تکثیر تاسف انگیز پدربزرگ

شاید بشه گفت ابراهیمی تو این کتاب به جورائی داره شکایت می کنه از این زندگی ماشینی که می خواد به هر حریمی وارد بشه و همه چیز رو صنعتی کنه.

یکی از نکات قوت این کتاب به نظر من اینه که با اینکه فضای داستان تخیله، اما آخر کتاب خیلی ماهرانه خواننده رو از فضای تخیلی به دنیای واقعیت میاره.

به نقل از: <http://www.mahroo5981.blogfa.com> **مهرو ملالی**

چهاردهم فروردین سالروز تولد نادر ابراهیمی مبارک

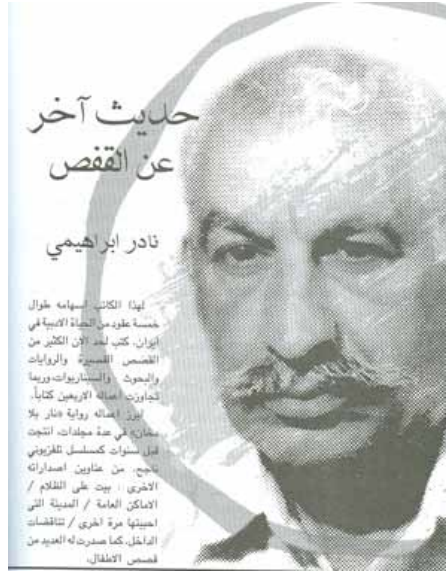
من سالروز تولد تمام کسانی رو که خیلی دوستشون دارم به خاطر می مونه. امروز هم تولد به مرد نازنینیه که واقعا با خوندن نوشته هاش و داستانهای زیبایش واز مشاهده فیلمهای مستندی که کارگردانی کرده لذت می برم. امروز چهاردهم فروردین سالروز تولد نادرابراهیمی عزیزه. مرد بزرگواری که خوندن "یک عاشقانه ی آرام"ش کلی منو آروم کرد. "فردا شکل امروز نیست"ش رو خیلی دوست دارم... ولی کتاب" بار دیگر شهری که دوست میداشتم"ش در نظر من به نوشته ی متفاوتیه. ولی آنقدر سبک نوشتارش زیباست که نمیتوان گفت کدامیک از نوشته هایش بهتر از دیگریست".سه دیدار" بر جاده های آبی سرخ" آتش بدون دود" حکایت آن اژدها".... از دیگر نوشته های خواندنی این نویسنده ی خوب وشایسته ی کشورمان میباشد.

چند خطی از کتاب ((بار دیگر شهری که دوست میداشتم)) که بسیار زیاد دوستش دارم را مینویسم:

"هلیه! بدان که من به سویی تو باز نخواهم گشت. تو بیدار مینشینی تا انتظا رپشیمانی بیافریند. بگذار تا تمام وجودت تسلیم شدگی را با نفرین بیامیزد زیرا که نفرین بی ریاترین پیام آوردرماندگی است" صفحه ۱۰

اينهم از ابراهيمي در سايت « اسلاميون » - . صد البته به عربي :

<http://www.ircap.com>  **سوره ماهر**



اشارة:

يا صديقي !
هل فكرت يوماً بأوجاع القفص ؟
الطائر أو القفص ،
هل سألت نفسك يوماً أيهما أشد تعاسةً وبؤساً ؟
فكر بأسلاك القفص المتشابكة
وبوجه القفص المنقبض.
ولكن تذكر أن التاريخ كله غاصُّ بمديح طيور تذوقت طعم الأسار؛
وما من كلمة واحدة عن آلام القفص.
لم أر إلا أناساً عاديين في الأزقة والشوارع
يقفون احياناً بقرب اقفاص الطيور، ويقولون بكل عواطفهم :
«يا للقفص المسكين ! يا للقفص المسكين !
منذ اعوام وهو صابر على الاذى !
وهذا الطائر !
كيف رفعه حبسهُ بضعة أيام الى أعلى عليين ! »
لا تقل لي أن الألم جزاؤه الحق ؛
لأنك قد نسيت الأسرين.
نحن يا رفيقي !
صبينا لعناتنا على القفص
طوال سنوات الطغيان
وطوال سنوات الهياج الناعسة
(وتصور أن القفص كشك مفاخرنا)
واصطنعنا كل اناشيدنا مديحاً للطيور
وألقينا الطائر في كبد مفخرة
لايمكن تلافيها.
ثم بعد ذلك،
حينما ألقينا انفسنا ايضاً في القفص
وتذوقنا الطعم العذب للاستشهاد الورقية.



وعلمنا أيّ متسكع تافه هذه المفخرة
قعدنا للتجاوز من جانبي القفص :

*

والآن يا رفيقي، انظر للقفص !
وفكر بأسار القفص ولو ليوم واحد
واقلع عن مديح الطائر.
انت تعلم جيداً أن ثمة أملاً للطائر
وغابة في خاطره
كل نباتاتها مفاخر : النزول ضيفاً على القفص ليومين أو ثلاثة ؛
ولكن لا شيء للقفص إطلاقاً.
فذهن القفص اسير الأسار الى الابد.
أنت يا صاح خير من يدري
أن اعظم شهداء التاريخ طيور ماتت في الاقفاص
وكانت اللعنات على الاقفاص دائماً.

*

سمعت أن الرجل، رفيق الأمس، ركض في الشارع وهو يصرخ ويقول:
«انظروا اليه، ها قد أنشد أغنية في مدح الاقفاص !
نسيان الطائر خاتمة الرواية.
ها قد نزل الى الساحة لصالح القفص
وسيكون له أجر دنيوي عظيم ...»

*

قلتُ : يا صديقي، أبة نافذة ستفتحها الفريّة في جوانب القفص الستة ؟
إذا لُذت بأحقر الوسائل
وتظاهرت بالاستشهاد الحقيقي
ايها المفترى، ما الفرق بين فمك وفم بالوعات العذرة ؟
اسمعني
وتمهل معي
لم اطلب منك شيئاً لصالح القفص ابداً.
لقد عودنا الطيور على افيون المفاخر
ونثرنا حبات الادمان على أرض الاقفاص
«يا أخي، ألا تريد الرفعة والعظمة ؟
ألسنت من زبائن بضاعة الفخر الزهيدة ؟
والآن، القفص !»
ولكن، لاتنس أن خلف الستائر المزوّقة لمثل هذه المفاخر، لا يوجد شيء ابداً.

*

لاريب أن الطائر يعرف أنه سيكون صاحب سيرة شامخة في التاريخ.
ويدري كل طائر انه لولا القفص
فانه سيضطر للبحث عن قفص آخر.
كل طائر يدري ان القفص هو المبرر الوحيد للعودة من وسط الطريق بأيدي مملوءة.
أنا أسألك :
الى فتح أي القمم يسير القفص ؟
أي هواء يتنفسه القفص براحة و دعة ؟
أي لقب سيفاخر به القفص ؟
لا تنس أنني لا أدعوك
للشفقة على القفص.
اقول لك فقط : أطلق سراح القفص
لتتبدد هذه المفاخر الزائفة



ونحرم عیشاق الاستشهاد الورقي من نعمة الخلود الباطل.
يوم تحطمُ القفص، ستعرف الاسلاك معنى الحرية
وتتسامى روح القفص وسط هذا التغيير؛
لكن الطائر المدمن، بلا مفاخر الأسر المحبب،
لن يرى من الفخر أن يكون واحداً كالأخرين.
سمعت أن الرجل ركض في الشارع يموء ويقول :
«وأمصبتاه ، انظروا اليه !
ها هو يمد يداً لانقاذ القفص .
ارجموه ! »
وَأنا قلت : «حربة القفص، بداية حرية الطائر ... الحقيقية».

*

بقينا غرباء
لأننا تحدثنا بكل ما عندنا
طردنا
لأننا قلنا شيئاً لم يرق للإنسان الذي يروقه الاستشهاد الورقي.



<http://www.cloob.com>

در جدال با بیماری (نوشته ی دکتر احمد جلیلی)

۱۰ اسفند ۱۳۷۸. همسر نادر ابراهیمی، خانم فرزانه ابراهیمی (منصوری) تلفن می کند و نگران حال نادر است. نادر مدتی است که از بیماری های چند و دردهای رنج می برد، اما نگرانی اساسی وجود ندارد. روزی چندین ساعت می نویسد و برنامه کوه رفتن او هم قطع نمی شود. همسر نادر می گوید که فراموشی های مقطعی نادر چند روزی است مشکل ساز شده است. پیشنهاد سی تی اسکن می کنم. از بخش سی تی اسکن تلفن می کنند. خبر نگران کننده است. توده ای فضاگیر در عمق مغز نادر دیده می شود.

به دکتر خسرو پارسا تلفن می کنم. با محبت نادر را می پذیرد و وجود تومور مغزی را تأیید می کند. نادر با لطف دکتر فرزین برزویه در بیمارستان شهدا بستری می شود و از تومور نمونه برداری می کنند. خبر ابعاد بزرگتری می یابد. توده در جایی غیرقابل دسترسی برای جراحی، در مغز جا خوش کرده است. بدخیم هم هست و از آنجا رنج ها و دردهای نادر و خانواده و همسر فداکارش فزونی می گیرد و ماراتن نفس گیر درمان های ناخوشایند شروع می شود و یک سال پردرد می گذرد. درمان با اشعه، شیمی درمانی، در ایران و در خارج، و سایر اقدامات نادر را از کار و نوشتن باز می دارد و زمان نزدیک به اتمام «سال های شیرین و دشوار آوارگی» ناتمام می ماند. اقدامات درمانی خطر را مهار می کند و تومور مغزی تقریباً محو می شود. اما اقدامات درمانی نسج های اطراف غده را هم بی آزار نمی گذارد و نادر از نوشتن و کم کم از سخن گفتن عادی نیز باز می ماند.

آغاز سال ۸۰ با امیدواری هایی به همراه است. وضع جسمی نادر بهتر می شود. سلطان بی چون و چرای کلمات، کسی که کلمات در دستش چون موم نرم بودند، کم کم بر کلمه مسلط می شود، ارتباط های کلامی را از سر می گیرد و از آن به بعد پیشرفت ها خیلی تدریجی است و خوشحال کننده اما «سال های شیرین و دشوار آوارگی» همچنان ناتمام آمده است و نادر هنوز چون آتشفشانی خاموش می ماند. ذکر موقوف برای اطلاع خوانندگان کوتاه شد، اما درازای درد و رنج نادر و اطرافیان نانوشته است. آنچه را که همه خانواده به خصوص همسر فداکارش در این راه انجام دادند به یاد می آورد که:

«اگر عشق نیست

هیچ آدمیزاده ای را تاب سفری این چنین نیست»

این روزها را نادر با آرامش می گذراند و به تدریج توانایی سخن گفتن و حتی برنامه ریزی خود را باز می یابد. گرچه هنوز سحرگاهان پنجشنبه او را در حال بازگشت از ارتفاعات توجال نمی بینیم، اما روزها به پیاده روی می رود و در منزل به کارهای شخصی اش می رسد و گرچه هنوز قلم به دست نگرفته است تا «سال های شیرین و دشوار آوارگی» را تمام کند اما تسلط خود را بر واژه ها آرام آرام باز می یابد و امید که پر دیر نباشد که او را هم در کوه ببینیم و همه پشت میز و در حال نوشتن و نوشتن...

و ما چشم انتظار می مانیم که «سال های شیرین و دشوار آوارگی» و سایر کارهای نیمه تمام نادر تمام شود و جلد هشتم و نهم «آتش بدون دود» هم نوشته شود

ما این جراحی را باور می کنیم (نوشته ی احمد رضا احمدی)

کسی که می خواست بر گرسنگی و تشنگی و جهل و تاریکی و ایام هفته و مرگ و نیستی چیره شود اکنون دیر زمانی است که در اتاق خویش تنها مانده و فقط به اطراف و دیوارهای خانه خیره است. او همان شبگردی بود که در روز همه کوچه ها را طی می کرد و دشنام ها را به جان می خرید که دوستان و یارانش را دانه و تسلی دهد. این دانه و آذوقه را از باد و توفان و حسرت و نامرادی ها می ربود، به خانه می آورد و به سفره ی یاران و دوستان اندکش رها می کرد.

اکنون به جوانی او و خویش می نگرم و دیگر با وضوح می بینم که در دوستی و دشمنی و تلاش و تکاپو افراطی بود. چه سخت جان و پرتحمل بود. همیشه جوان بود و گستاخ بود. در تابستان با همسر فداکار و کمیابش به دیدار ما آمده بود. همان موهایی کم را بر سر داشت و بر شقیق هایش جای زخم بیماری شفا نیافتنی اش هویدا بود. آیا این جراحی نشانه ی نیستی او بود؟ او را پشت سبد میوه می دیدم. جراحی در حجم میوه ها گم شده بود اما هنوز گاهی از پشت میوه ها لبخند می زد. او دیگر چراغ کهنسالی بود که گاه روشن می شد و سپس خاموش می شد و خیره به من و همسر و دخترم. ساز زدن دخترم را به یاد داشت و یاد از آن شبی می کرد که برای شفای بی حاصلش به دیار غرب رفته بود. او که در هنگام سلامت خصم دیارهای دور بود و فقط شیفته این خاک بود، این بار تسلیم بیماری و سرنوشت ناخواسته اش شده بود و به این سفر تن داده بود. در این خاک شاید همه عمرش را به پرسه و دیدار گذرانده بود. آیا کسی که از پشت میوه ها به من خیره شده بود همان کسی بود که برای دیدار گل ها و گیاهان وطنمان از کوه های بی عبور و مجهول در همه قلمروهایی که کوشش به کشف و یافتن آنها داشت در همه عمر صعود کرده بود؟ ظرف میوه را به کناری می زنم، با خلوص او را می بینم که به زبان مادری عشق داشت و آن را پاسداری می کرد. در همه ی قلمروهای ادبی این سرزمین پرسه زد فقط برای آنکه دوستی ارجمند برای این زبان کهنسال باشد. میوه ای به او تعارف کردیم، فقط از روی سپاس به ما لبخند زد. همه ما که به او خیره بودیم تابستان را که بیرون از خانه بود فراموش کردیم. با فراموشی تابستان به وضوح او را می شناختیم. مگر او که نامش نادر و شهرتش ابراهیمی بود آن یک تن نبود که همه عمرش را به تاراج نهاد و پس از هر شکست از زمین کنده شده بود و به سوی آسمان رفته بود و با سبدهایی از ابرهای چهارفصل به زمین بی برکت بازگشته بود؟ او سبدها را می شناخت و اکنون خیره به این تنها سبیدی بود که رو به روی ما بود. کودکی بی پناه و سیاه، جوانی خاکستری رنگ که همه سال های آن خرج رو در رویی با فقر و گرسنگی گذشت. از کارگری چاپخانه آغاز کرده بود و همیشه بهترین و صادق ترین یارانش یادگار همان روزهای کارگری در چاپخانه بود. آیا او همان کسی نبود که پس از مرارت ها و رنج های ناگفتنی پناهگاهی یافته بود که او را تسلی می داد؟ این پناهگاه ابدی و ازلی همسرش بود. در هر قلمرو، در هر لحظه از عمرش را که طی کرد باید جواب هزاران سؤال بی جواب را می داد، اما صفت بارزش سخت جانی و طاقت بود.

او از نخستین کسانی بود که در قلمرو ادبیات کودکان طبع آزمایی کرد. این قلمرو مدعیانی داشت که خالق نبودند و فقط آماده بودند هر خلقی را به زیر چتر خویش درآورند و مطیع افکار ورشکسته ی سیاسی خویش کنند. اما نادر همه عمرش را به طغیان گذرانده بود. او تسلیم این مدعیان نشد و به جنگ این مدعیان رفت. او پس از هر مصاف لباس رزم تازه ای بر تن می کرد و آماده ی مصاف دیگری می شد. در همه عمری که طی کردم چنین غیور تنهایی را ندیدم. زندگی پرحادثه و آمیخته به دردش به او آموخته بود که تنها به جهان آمده است و در تنهایی از جهان خواهد رفت.

این عزلت و تنهایی را پاس می داشت و در این عزلت ابدی در انتظار تأیید و ستایش دیگران نبود. او در عمرش جراحی روی جراحی در روحش از ستایش کرده بود و اعتماد داشت که خلق یک اثر ادبی اگر بر جراحی و زخم روح آدمی متکی نباشد اثری خنثی و رنگ پریده است.

از روزهای ممتد و شب های بی پایان عمرش این حدیث را یافته بود: کسی که قادر به خلق و ساختن است همواره تنها و بی یار و یاور است. گاه که به طومار عمرش خیره می شوم او را زنده به گوری می بینم که گورش را تا انتهای زمین کنده بود به این خیال که به آب و سکوت و میوه و ابدیت و کودک می رسد. ما دوستان او گاهی به خیال پرستی او طعنه داشتیم اما هنگامی که این خیال پرستی او واقعیت می یافت و مبدل به اثری ادبی می شد خجل می شدیم که چرا نسبت به توانایی های شگفت او شک کرده بودیم. حتی در آن هنگام که به خلق اثری ناب توفیق یافته بود از یاد نمی برد که هنرمند مشرق زمین به زمین آمده است که شریک رنج و نیستی جهان شود. کسی او را صدا نمی کند و هیچ کس در اندیشه ی برادری و یآوری او نیست. هنرمند مشرق زمین همه عمر باید به درختان میوه خیره شود، کسی به او میوه ای تعارف نمی کند و اگر جسارت کند و اقدام به چیدن میوه ای کند لاجرم آن میوه تلخ و گس خواهد بود. پس نادر به خوانندگان پرشمار آثارش دل بست. آنان بودند که در همه ی عمرش او را تسلی دادند.

ساعت هاست که نادر و همسرش از خانه ما رفته اند. دختر و همسر سید میوه را که بکر و دست نخورده است از روی میز بر می دارند. همسر با چشمان غرق اشک با اندوه می گوید: «آیا این نادر ابراهیمی بود که در هنگام روزهای سخته ی تو تسلی بخش و پناهگاه دختر هفت ساله ام بود؟» من می گویم: «چگونه باید باور کرد این جراحی را بر شقیق های همیشه جوان و باطراوتش؟ او نادر ابراهیمی بود.»

شب تابستان آمده است. ما این جراحی را باور می کنیم همانگونه که مرگ را باور داریم. میز از سبد میوه خالی است. من دیگر سبد میوه را در خانه ندیدم. زمستان است.

مهر دوستی و جابجایی اندازه های سنی ذهنم (نوشته ی مرتضی ممیز)

دقیقاً یادم نیست چگونه با نادر ابراهیمی آشنا شدم. اما چیزی را که همیشه به یاد دارم حضور پرانرژی نادر است که حتی هنگام حرف زدن کلمات را کاملاً شمرده و محکم ادا می کند و همین طرز حرف زدن به همراه اندام بلند و سالمش او را پرانرژی می نماید. با آن که کار دایم او نویسندگی است و هر وقت که با من کار دارد در رابطه با نویسندگیش بوده است اما او علاوه بر نویسندگی، دست اندر کارهای بی شماری بوده است. از فیلم سازی گرفته تا نقاشی و مجسمه سازی تا کوهنوردی تا انتشار و نشر تا تعلیم و آموزش تا خیاطی و کفاشی و ده ها تجربه مختلف و عجیب و غریب دیگر که شرح کاملش را در کتابی به نام [ابن مشغله و] ابوالمشاغل نوشته است و وقتی که آن را برای طراحی جلدش به من داد و خواندم از گوناگونی مشاغلش حیرت کردم که چگونه لحظه ای به خود امان نداده است و بی پروا به گونه های مختلف خطر کرده است و پا به حیطة ها و میدان های جورواجور نهاده است.

بعد به یاد چهره آرام و صبور همسر واقعاً بی همتایش افتادم که چون کوهی در کنار او زندگی کرده است و به نظرم هم اوست که پشتوانه محکم و استواری برای نادر بوده و هست تا نادر بتواند هر کاری که اراده می کند به عمل درآورد. اما نادر علیرغم هیبت سالمش میل داشت هر از چند گاهی خود را در معرض بیماری های قلبی معرفی کند و گمانم بیش از پانزده بار به من گفت که از خطر سکنه ای خفیف و نیمه خفیف نجات پیدا کرده و از بیمارستان بیرون آمده است و حتی یک بار هم گفت یک راست از بیمارستان به دفترم آمده است تا کاریفوری را به خاطر کمبود وقت سر و سامان بدهیم!

اوایل از شنیدن چنین خبرهایی تکان می خوردم اما بعد از چندی به این سکنه ها عادت کردم و وقتی او چندمین ماجرای سکنه کردنش را شرح می داد لبخندی زدم و پیگیری نکردم.

اما بعد به هنگامی که دائم در بیمارستان بستری می شدم خبردار شدم که نادر هم در بیمارستانی دیگر بستری است و به یاد سکنه های ادواری او افتادم و قضیه را جدی نگرفتم تا آن که در ایام نفاقت در منزلم توسط احمدرضا احمدی خبردار شدم که نادر همچنان بستری است. در عین بی رمقی باز هم بی رمق تر شدم. از او و از دوستان دیگر خواستم که به عیادتش برویم که تا امروز میسر نشده است.

مقصر دوستانم نبودند. چرا که بعدها آنقدر انرژی پیدا کرده بودم که تنهایی نزد نادر بروم. اما دائم طفره رفتم و در ذهنم بهانه تراشیدم. اما خدا را شکر متوجه شدم نادر از خطر جسته است و هر بار دوست عزیزم مهندس منصور برادر خانمش، خبرهای خوش و خوش تر را به من می داد.

من که زمانی همیشه و همه جا در کنار دوستانم حضور پیدا می کردم اما این بار نمی دانم چرا از دیدن نادر طفره می رفتم. در سنین بالا اتفاقاتی می افتد که اندازه های انسان جابجا می شود. نمی دانم چگونه این مطلب را دقیق تر توضیح دهم.

نادر، باز هم بنویس (یادداشتی از سیمین دانشور)

شناخت من از نادر ابراهیمی در نوجوانی ی او روی داد. کیهان ماه، وابسته به سازمان کتاب کیهان، به سرپرستی ی جلال آل احمد و من در می آمد که از شماره ی سوم به علت چاپ غرب زدگی به قلم جلال، توقیف شد. از میان مطالب رسیده به مجله، به داستان سنجاب ها اثر نادر ابراهیمی برخوردیم که عالی بود. نظر جلال را هم جلب کرد و آن را برای چاپ در شماره ی سوم در نظر گرفتیم. نویسنده را خواستیم و به او تبریک گفتیم. اما کیهان [ماه]* پس از انتشار دو شماره توقیف شد. در آمریکا که بودم این داستان را ترجمه کردم و برای اعضای سمیناری که در آن شرکت داشتم و گروه انبوهی از شنوندگان خواندم. تحسین کم نظیری را برانگیخت. جلال مرا واگذاشت و رفت. غروب جلال ناپهنگام و دردناک بود. اما دوستی ی نادر و من ادامه یافت.

نادر ابراهیمی هم مثل بسیاری از روشنفکران زمانه ی ما، قربانی ی جو متشنت برخورد آرا و عقاید گوناگون مسلط بر محیط شد و اگر من جستم، به این علت بود که سیاست زده نبودم. اما نادر ابراهیمی هم مثل پیشکسوتان و همزمانان خود، نوسان های گوناگون را پذیرا شد. ابتدا چپ گرا بود و عاقبت مذهب پناهگاه او شد. مدتی به فیلم سازی گروید و اگر درست بگویم، آتش بدون دود، و سفرهای دور و دراز همامی و کامی [در وطن] را ساخت و کتاب ها بسیاری نوشت که لابد دیگران از فهرست آثار او نام خواهند برد.

نوسان های او هم بیشتر ملهم از جستجوگری اش بود، آن چنان که او و بسیاری از روشنفکران، راه های رفته و نرفته را رفتند و آزمودند و احتمالاً در آثارشان منعکس کردند. خبر بیماری اش را از دوست گرامی، پزشک - شاعر، دکتر احمد جلیلی شنیدم

و می دانم که این پزشکِ حاذق، سلامتی ی او را به او باز خواهد داد. نادر ابراهیمی عزیز! این بیماری را هم نوسانی دیگر بشمار و درباره ی آن بنویس. تو می توانی. تو قلم توانایی داری.

*در ویرایش متن ها سعی کرده ام تا کمترین دستکاری را انجام بدهم. تنها نشانه های سجاوندی را به کار برده ام (برای قابل فهم شدن متن)، در مواردی رسم الخط را درست کرده ام، و غلط های نوشتاری ی بسیاری را که از سر کم سواد ی و یا بی اطلاعی ی نویسنده بوده اصلاح کرده ام (متأسفانه حقیقتی ست که حتی نویسنده ها و شاعرهای ما هم گاهی آشنایی ی درست و بعضاً حداقلی هم از زبان فارسی که ابزار کار آنها باید باشد ندارند)، و اگر چیزی مثل این مورد را از خودم اضافه کرده ام حتماً داخل کروشه آورده است. سعی کرده ام تا زبان اصلی ی نویسنده حفظ شود که برای شناختن بیشتر نویسنده های مان مفید می تواند باشد.

پی نوشت ۱: مقالات تنها بیانگر نظر نویسنده ی مقاله است و نه لزوماً نظر مدیر کلوب. همه ی دوستان نظرشان را درباره ی تمامی ی مقالات بنویسند تا با هم نقدی بر نویسنده های روزگاران داشته باشیم. پی نوشت ۲: حتی الامکان تلاش شده تا نوشته ها به تأیید خانواده ی محترم ابراهیمی برسد.

اولین کتابی که از نادر ابراهیمی خوانده ام

شہلا

سال ها پیش، وقتی اولین موشک را به کرمانشاه (شهری که در آن زندگی می کردم) زدند و از قضا افتاد درست سر کوجه ما، ساختمان نمایندگی کیهان تبدیل به ویرانه ای شد و چندین جلد کتاب از آنجا افتاد توی حیاط خانه مان. (شرح مفصل چیزهایی که توی حیاط پیدا کردیم را یک روز مفصل توی وبلاگم می نویسم) بین آنها چهار جلد از کتاب های «هامی و کامی» نوشته نادر ابراهیمی هم بود. من دوازده- سیزده ساله ی خانه خراب (!) با خواندن آنها قبل از این که بیفتم دنبال مفهوم همذات پنداری و کاتارسیس، با هامی و کامی همراه شدم. خودم را به جایشان و در کنارشان گذاشتم و تازه فهمیدم که چرا خاک وطنم دوست داشتنی است، چرا برای نگهداشتن یک وجبش باید اینهمه مرگ و ویرانی و آوارگی را به جان بخریم و چرا و چطور من نوجوان تنها (شرح این تنهایی بماند) باید گلیمم را از آب بکشم.

کمتر از یک سال بعد دختر خاله ام ازدواج کرد و همسرش که تهرانی بود در کتابخانه اش چندین جلد کتاب از نادر ابراهیمی داشت؛ وقتی ازش خواستم بهم قرض بدهد تا بخوانم کتاب «ابن مشغله» را بهم داد (ابوالمشاغل را نداشت!) شرح یکدندگی و کله شقی یک آدم واقعی و صاف ایستادنش جلوی هر کس که زور می گفت کلی از تابوهایم را شکست و ارزش های جدیدی برایم شکل گرفت. کتاب بعدی که خودم از آن کتابخانه ی مختصر انتخاب کردم «بار دیگر شهری که دوست می داشتم» بود. بهم ندادند! گفتند فهمش از سن تو بالاتر است! ناچار شدم یواشکی (!) بخوانمش. بعد دیگر گرفتار شده بودم. به نوعی برایم الگو بود. در طول بزرگ شدنم بسیاری از اصول و عقاید و انتخاب هایم با نادر ابراهیمی تعریف شد. حالا همه کتاب های در دسترس و چندین کتاب کمیاب از او را دارم، از بعضی هاشان دو- سه جلد. به خاطر این که بارها کتاب های مختلفش را هدیه داده ام یا قرض گرفته اند و دیگر پس نداده اند و من بیچاره که مدتهای مدید مجبور بودم کتاب هایم را توی جعبه و زیر تخت و این ور آن ور قایم کنم خیلی وقت ها در تردید مانده ام که بالاخره الان فلان کتاب را دارم یا نه و طبعاً دوباره خریده ام. چند تا از آنها امضای نویسنده را هم دارند که به احدالناسی قرض نمی دهم. بهترین هدیه ازدواجم هم کتاب «چهل نامه کوتاه به همسرم» است که همسر مهربانش فرزانه، روز ازدواجمان به ما داده است.



<http://www.ketabnews.com>

از این روزهای نادر / گفت‌وگو با همسر " نادر ابراهیمی "

همسر و همراه آدمی پر شر و شور بودن، لذت‌بخش است؛ اما سخت هم هست. وقتی همسر کسی که چند فرزند دارد، به خانه بیاید و بگوید: «خراج شدم»، چه حالی به انسان دست می‌دهد؟

حسام‌الدین مطهری



اهالی ادبیات، این روزها تن از سرما رنجیده‌شان را می‌رسانند به فلان جشنواره و بهمان جایزه تا گرمای روزهای جایزه‌دار ادبیات را بچشند، به کوری سرما، به نابودی سرما... و باز؛ می‌گذرد این روزهای گرم و سرد، تا از پس‌ش دیگر ایام سر رسند، تند و بی‌فاصله. خاطرات، زائیده‌ی همین روزهای از پس هم و بی‌درنگ‌اند؛ خاطراتی که یاد را می‌برد پیش کسی، که سال «یادم نیست»، نامش هم‌آوای جایزه‌ها و جشنواره‌ها بود. و چه جای شک، در بادروبه‌ای که می‌برد یاد را و گم می‌کند خاطره را؟

فردای سیزده عید، نخستین بار که چشم باز کرد، تهران را دید؛ گنگ و اعجاب‌آور. و چه می‌دانست که این آغازین ساعات روزهای نادر پرخطر و تجربه است؟ روزهای نگاشتن و نگرستن و ساختن و فروختن و کارگری کردن و زندان رفتن و الخ و الخ و الخ. روزهای نادری که «نادر» را به آن می‌شناسند؛ نویسنده‌ای که فرای چه‌نوشتن و چگونه نوشتن‌ش - از منظر انسانی - تلاش‌گری است خستگی‌ناپذیر و ستودنی. «نادر ابراهیمی» - نویسنده‌ی پرکار و نام‌آشنا - این روزها علاوه بر بیماری فراموشی، نه نای رفتن‌ش مانده و نه توان گفتن. حدکم این بود که به یادش بیاوریم، اگر دوست‌داشتن ادبیات‌مان را ادعا می‌کنیم. در ادامه حاصل گفت‌وگویی کوتاه با همسر "نادر ابراهیمی" آمده است که این روزها باید هفتاد و یک سالگی‌اش را جشن بگیرد:

ابراهیمی را می‌شود با چند عنوان به اختصار تعریف کرد: نویسنده، ترانه‌سرا، روزنامه‌نگار، فیلم‌ساز، آهنگ‌ساز، فیلم‌نامه‌نویس، نمایش‌نامه‌نویس. اما اگر بنا به شناختن چنین آدمی باشد - که اگر نگوییم در همه‌ی عناوینی که ذکر شد خبره بوده است، دست‌کم عمر خود را در تجربه‌ی آن‌ها مصروف داشته - نه می‌توان به عنوان بسنده کرد و نه از کثرت کلمات کمک خواست. بی‌شک ابراهیمی دلیلی داشته است بر این ننشستن و نماندن:

- نادر ابراهیمی با این نظر که «استعداد» لازمی دست‌یابی به هدف است، هم‌عقیده نیست. نادر می‌گوید آدمی به شرط «خواستن» به هدفش می‌رسد. یکی از علل ساخت فیلم «سفرهای دور و دراز هامی و کامی در وطن» انتقال این مفهوم بود که اگر زمینه آماده باشد، هرکس به جایگاهی که می‌خواهد، دست می‌یابد. همان‌طور که هامی و کامی نه تنها در فیلم، که در زندگی واقعی‌شان هم، هنرها و فنونی مثل نوازندگی، نقاشی، رانندگی و... را یاد گرفتند. نادر ابراهیمی اراده‌ای قوی دارد، و آنچه را که درست می‌داند انجام می‌دهد یا در برنامه‌اش دارد. برخی از کارها در کوتاه مدت انجام می‌شد و بعضی را هم در برنامه‌ی بلند مدت دنبال می‌کرد. شما اگر الان اتاقش را ببینید، یادداشت‌هایی از سال ۷۵ به بعد و حتی پیش از آن پیدا می‌کنید که نادر در آن‌ها نوشته من باید امسال به فلان کار بپردازم و... در روزمره‌ی زندگی‌اش هم اگر دقت کنیم، برنامه می‌بینیم. نادر همیشه افسوس می‌خورد که چرا ۲۴ ساعت، ۲۴ ساعت است و بیش‌تر نیست. قدر فرصت را می‌داند و اعتقاد دارد که وقتش نه به خود، که متعلق به جامعه‌اش است.

- نادر هر کاری که فکر می‌کند درست است، مصمم به انجامش می‌شود. خب البته همیشه هم به نتیجه‌ای که دلخواهش بود نمی‌رسید، اما جا نمی‌زد. دوباره می‌رفت و باز برمی‌گشت. در کتاب «ابوالمشاغل» می‌نویسد: «هر کس در زندگی پای‌بند اصولی است که با تهدید و تطمیع و تمسخر از آن اصول منحرف نمی‌شود.» نادر همین‌طور بود و اگر با چنین مسائلی روبه‌رو می‌شد عقب نمی‌نشست. چندبار در رژیم گذشته ممنوع‌الشغل و تهدید و زندانی شد، اما زانوی غم بغل نمی‌گرفت و بهانه نمی‌آورد که این چه مملکتی است و چه می‌شود کرد و با زن و بچه چه کار کنم و... .

و از حس «همسر» بودن برای نادر ابراهیمی پرسیدم، کمی سکوت کرد، بعد نوبت من شد که سکوت کنم:

- در ذهنم همه‌چیز در حال زیر و رو شدن است. همسر نادر ابراهیمی بودن، در عین شیرینی‌های بسیار، تلخی‌هایی هم دارد. همسر و همراه آدمی پر شر و شور بودن، خب لذت‌بخش است؛ چون آدم حس می‌کند همسر کسی است که در حال مبارزه است و تو هم، در گوشه‌ای از این مبارزه سهیم هستی و به بهبود کارش کمک می‌کنی. اما سخت هم هست. باز این را می‌توانید در «ابوالمشاغل» و «ابن مشغله» بخوانید. وقتی همسر کسی که چند فرزند دارد، به خانه بیاید و بگوید: «اخراج شدم»، چه حالی به انسان دست می‌دهد؟

و ویراستار آثار «نادر ابراهیمی» چه برای گفتن دارد؟

- البته نادر بارها گفته که ویراستار کارهای من، همسر من است؛ اما این به آن معنا نبود که من بنشینم و آثارش را کلمه به کلمه و صفحه به صفحه ویراستاری کنم. گاهی اوقات که چیزی می‌نوشت، با من مشورت می‌کرد، درباره‌اش صحبت می‌کردیم. مثلاً

این‌که شاید من جایی می‌گفتم: «این را برای چه گفته‌ای؟» یا «اگر این‌طور بگویی فکر نمی‌کنی مخاطب بهتر درک کند؟» یا آن‌که درباره عنوان یک قصه یا رمان با من مشورت می‌کرد. به این ترتیب نادر من را ویراستار آثارش معرفی می‌کند.

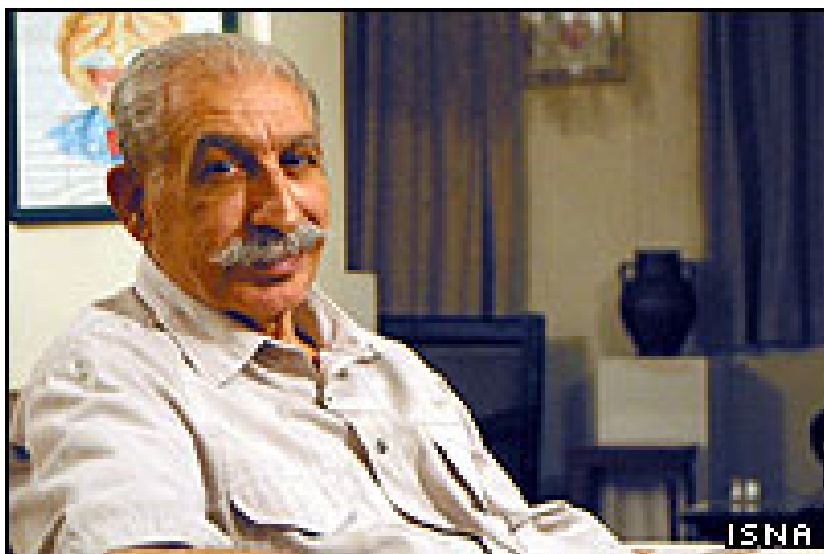
و از این روزهای نادر؟

- الآن هفتمین سال بیماری نادر را پشت سر می‌گذاریم. سال اول، نادر حتا بر اساس برنامه‌ریزی‌اش که می‌بایست هر شب سه صفحه نوشته‌ی پاک‌نویس داشته باشد، پیش می‌رفت. کارش را به هر ترتیبی انجام می‌داد، اما وقتی حافظه و ذهن مختل شد، نادر قلم را زمین گذاشت و مدت‌ها است که چیزی ننوشته. حالا، گه‌گاه مجلات یا کتاب‌های خودش را دست می‌گیرد، یا این‌که وقتش را پای تلویزیون می‌گذراند. لابه‌لای پاسخ‌ها، خانم منصوره از من می‌خواهد تا همه‌ی افعال گذشته را برگردانم به حال، و دلیل می‌آورد که هنوز به نوشتن ابراهیمی امیدوار است؛ نه تنها او که بسیاری



زندگینامه و فعالیت‌های فرهنگی نادر ابراهیمی

لادن پارسی



نادر ابراهیمی پیش از انقلاب نخستین موسسه غیر انتفاعی- غیر دولتی ایران شناسی را تاسیس کرد که بعد از انقلاب و با شروع جنگ به تعطیلی انجامید
نادر ابراهیمی ۱۴ فروردین ۱۳۱۵ در تهران متولد شده است. او از دانش‌آموختگان دارالفنون است و از شانزده سالگی نوشتن را آغاز کرده است. از سیزده سالگی به بعد به دفعات به عنوان معترض و مخالفت با سیستم حاکم به زندان افتاد و حتی به همین دلیل از دانشکده حقوق اخراج شد.

ابراهیمی پس از اخراج در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به تحصیل پرداخت. او از جمله نویسندگان پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است و به همین جهت در آثار اولیه اش از سویی نومی‌دی و از سویی دیگر امید به آینده به خوبی دیده می‌شود.

نخستین اثرش به نام **خانه ای برای شب** در ۱۳۴۲ به چاپ رسید. او مشاغل‌ی چون کمک کارگر تعمیرکار سیار در ترکمن صحرا، کارگری چاپخانه، حسابداری و تحویل‌داری بانک، صفحه بندی روزنامه، میرزایی حجره فرش فروشی، مترجمی، ویراستاری، نقاشی کتاب‌های کودکان، مدیریت کتابفروشی، تدریس در دانشگاه‌ها، ایران شناسی عملی و فیلمسازی مستند، تلویزیونی و سینمایی را تجربه کرده و کتاب‌های **ابن مشغله** و **ابوالمشاغل**، رمان هفت جلدی **آتش بدون دود** و سریال **آتش بدون دود** و... حاصل تجربه‌های او در این مشاغل است.



نادر ابراهیمی پیش از انقلاب نخستین موسسه غیر انتفاعی- غیر دولتی ایران شناسی را تاسیس کرد که بعد از انقلاب و با شروع جنگ به تعطیلی انجامید.

ابراهیمی سپس با همکاری همسرش فرزانه منصوری تهرانی که ویراستار کتاب های او نیز هست سازمان همگام با کودکان و نوجوانان تاسیس کرد.

کتاب های سازمان همگام جوایز ناشر برگزیده آسیا و جایزه ناشر برگزیده نخست جهان را نصیب این سازمان کرد.

ابراهیمی در زمینه ادبیات کودکان جایزه نخست سیب طلایی براتیسلاوا، جایزه نخست تعلیم و تربیت یونسکو، دو جایزه بزرگ از جشنواره کتاب کودک کنکور نوما ژاپن، جایزه کتاب برگزیده از سوی هیئت داوران بزرگسال کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و شورای کتاب کودک به دست آورده و برای رمان **آتش بدون دود** عنوان نویسنده برگزیده ادبیات داستانی ۲۰ سال بعد از انقلاب را کسب کرده است.

ابراهیمی کار فیلم را در ۱۳۴۶ با نوشتن فیلمنامه **آنکه خیال بافت، آنکه عمل کرد** ساخته مرتضی ممیز آغاز کرد. بعد مستندهایی در باره ایران برای تلویزیون ساخت و در دهه پنجاه با ساختن سریال **آتش بدون دود** که تمام ماجراهایش در ترکمن صحرا می گذشت، وجهه فرهنگی قوی تر یافت و سپس با ساخت سریال **سفرهای هامی و کامی** کودکان ایران را به پرسش و تفکر تشویق کرد. آخرین فیلمی که در مقام کارگردان در کارنامه او دیده می شود، **روزی که هوا ایستاد** است که در سال ۱۳۷۶ ساخته شد.

ابراهیمی یکی از ۹ بنیانگذار اولیه کانون نویسندگان ایران است. اما رابطه او با جریان های روشنفکری دهه چهل و پنجاه به دلیل روحیه معلمانه و اقتدارگرایانه او رابطه چندان پایداری نبود. به گفته کمال تبریزی، ابراهیمی معتقد است راه همان مقصد و هدف است و رفتن بهتر از رسیدن است. شاید چنین تفکری به همراه گرایشهای شدید ناسیونالیستی در فعالیت های پس از انقلاب بی تاثیر نبوده است.

ابراهیمی از پایه گذاران مدرسه سینمایی سپاه و تدریس در آن است. او مدت ها در سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، دانشکده صدا و سیما و دفتر فیلمسازی سپاه پاسداران فیلمنامه نویسی و اصول کارگردانی و مبانی زیبایی شناسی تدریس کرده است.

کمال تبریزی و ابراهیم حاتمی کیا از دانش آموختگان ابراهیمی اند.

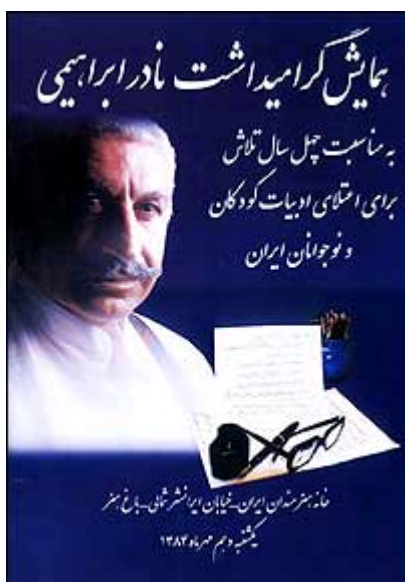
نادر ابراهیمی در سال ۱۳۷۹ به دلیل تومور مغزی حافظه خود را از دست داد و شیمی درمانی سبب شد تا حداقلی از حافظه و ذهن او فعال شود. اما هنوز قادر به نوشتن نیست.

از نادر ابراهیمی تا سال ۱۳۸۰ بیش از صد کتاب و مقاله پژوهشی منتشر شده است.



بزرگداشت نادر ابراهیمی در خانه هنرمندان

لادن پارسی

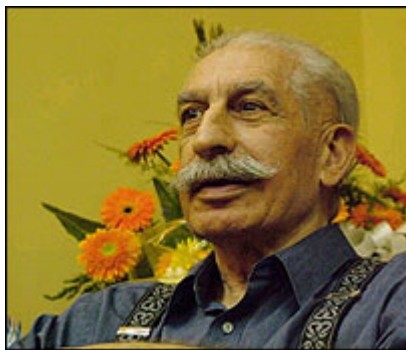


پوستر همایش گرامیداشت نادر ابراهیمی
همزمان با آغاز برنامه های بزرگداشت روز جهانی کودک نوجوانان همایش بزرگداشت و گرامیداشت نادر ابراهیمی نویسنده و کارگردان به پاس چهل سال تلاش برای اعتلای ادبیات کودکان و با حضور جمعی از نویسندگان، هنرمندان و دوستان او روز یکشنبه دهم مهرماه در خانه هنرمندان برگزار شد.

در این همایش یک روزه طی سه نشست و دو میزگرد فعالیت های فرهنگی و هنری نادر ابراهیمی از زوایای مختلف توسط فعالان فرهنگی و اساتید مورد بررسی قرار گرفت و قسمت هایی از دو مصاحبه با نادر ابراهیمی درباره چگونگی رویکرد او به ادبیات کودکان و نوجوانان و جایگاه و اهمیت وطن در آثار او، انیمیشن **آنکه خیال بافت، آنکه عمل کرد** ساخته مرتضی ممیز بر اساس داستانی از نادر ابراهیمی، انیمیشن **پود** ساخته نورالدین زرین کلک و تیتراژ آغازین مجموعه تلویزیونی **سفرهای هامی و کامی** (ساخته ابراهیمی) پخش شد.

[مختصری از زندگی و فعالیتهای فرهنگی - هنری نادر ابراهیمی](#)

در آغاز مراسم توران میر هادی بنیانگذار شورای کتاب کودک و عضو هیئت مدیره شورای کتاب کودک، نادر ابراهیمی را انسانی دارای ویژگی های هنرمندانه، نویسنده، تصویرگر، فیلمساز، پژوهشگر، ناشر و بنیانگذار ایرانی شناسی برای کودکان و نوجوانان نامید و از عشق بی پایان او به مردم و ایران سخن گفت و سپس به بررسی کتاب مراحل خلق و تولید ادبیات کودکان که حاصل سال ها تحقیق، خلق و تدریس ادبیات نادر ابراهیمی است، پرداخت. ابراهیمی در این کتاب روند خلق هر اثر از فکر اولیه تا رسیدن به دست مخاطب را در ۳۳ مرحله بررسی می کند.



عکس از سایت خانه هنرمندان ایران

در نخستین نشست محمد مهدی محمدی، پژوهشگر ادبیات کودکان در سخنانی با عنوان "عقلانیت انتقادی و نقش نادر ابراهیمی در تحول تاریخی ادبیات کودکان ایران" سیر تلاش های عقلانی برای گسترش ادبیات کودکان از مفهوم سنتی به مفهوم مدرن را از دوره مشروطیت به بعد بررسی کرد و ضمن اشاره به نقش محمد مهدی واصف رضا جویی (نخستین نویسنده کودکان در دوران مشروطیت)، مستشارالدوله، طالبوف، رشیدی، باغچه بان، محمد باقر هوشیار، توران میرهادی و صمد بهرنگی در رشد تفکر عقلانی در ادبیات کودکان با بررسی زندگی نادر ابراهیمی، نحوه زندگی و مبارزات سیاسی او را که از سیزده سالگی آغاز کرد، در شکل گیری ذهنیت عقلانی- انتقادی او موثر دانست.

او گفت: "نادر ابراهیمی در جامعه ما مثل یک جزیره است. اوجز کسانی است که نظرات و اندیشه‌هایی برای خودشان داشتند و تلاش کردند تا این اندیشه‌ها را در جامعه پیش ببرند. اگر سی سال از ارائه نظریات تربیتی نادر ابراهیمی می‌گذرد و جامعه هنوز به سویی انتقال محفوظات کهنه گرایش دارد، تقصیر اندیشه‌های او نیست. او از آدم‌هایی است که پیشتر از زمان خودشان حرکت می‌کنند و هر کاری که کردند روزی به ثمر خواهد نشست چون این منطق کار آنها است.

در پایان نشست نخست اکرم خاتم به بررسی مجموعه کتاب "ایران را عزیز بدانیم" پرداخت.



در نشست دوم منصوره انصاریان از انجمن نویسندگان کودک و نوجوان در گفتاری با عنوان **آنجا که اقتدار رنگ می‌بازد** ضمن تقسیم آثار ابراهیمی در زمینه ادبیات کودکان به دو بخش قبل و بعد از انقلاب، به نقد تطبیقی آنها پرداخت.

خانم انصاریان نادر ابراهیمی را در آثاری که در فاصله ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۲ خلق کرده، به ویژه قصه‌های **بزی که گم شد، کلاغ‌ها، سنجاب‌ها** به رغم داشتن مفاهیم سیاسی- اجتماعی از نظر زیبایی شناسی و تاثیر گذاری در اوج خلاقیت دانست.

خانم انصاریان آخرین کتاب ابراهیمی یعنی **همه گربه‌های من** را نقطه عطف کارنامه نویسنده او نامید و گفت: "نادر ابراهیمی در این اثر از جایگاه معلمی مقتدر و همه چیزدان عقب نشینی کرده و با فروتنی به دنیای ساده و تخیلی و بازیگوشانه زندگی گام نهاده است."

در نشست سوم نیز نوش آفرین انصاری از اعضای شورای کتاب کودک و شکور لطفی به بررسی دیگر آثار ابراهیمی پرداختند.

میزگردها

میزگرد نخست با عنوان "نگاهی بر آثار نظری نادر ابراهیمی در حوزه ادبیات کودکان و نوجوانان" با حضور توران میرهادی، شهناز خانلو، محمد رضا یوسفی و مسعود ناصری برگزار شد.

در میز گرد دوم به نادر ابراهیمی به عنوان فیلمنامه نویس و کارگردان پرداخته شد. در این میزگرد، دبیر جلسه محمدرضا اصلانی بود و عزیزالله حاجی مشهدی، مهناز مظاهری، کمال تبریزی و محمود اربابی حضور داشتند و درباره ابراهیمی، نحوه کار و شیوه های آموزشی او سخن گفتند.



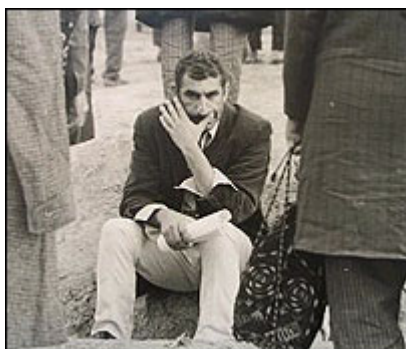
توران میرهادی رییس و بنیانگذار شورای کتاب کودک

به نظر محمدرضا اصلانی در کارهای اولیه نادر ابراهیمی وجه خلاقه و مدرن دیده می شود، اما کم کم وجه آموزشی بر اغلب آثارش غلبه می کند و به مرور و با فاصله گرفتن از جامعه هنری روشنفکری به نوعی تفکر دایره المعارفی قرن هجدهم نزدیک می شود.

در قسمتی از برنامه بهروز دولت آبادی (چای اوغلی) آهنگ ها و ترانه های سریال **آتش بدون دود** (نوشته و به کارگردانی ابراهیمی) را نواخت و بازخواند.

پرشورترین قسمت بزرگداشت حضور محمد نوری و ارکسترش در مراسم بود که با استقبال چشمگیر حاضران روبرو شد. نوری نخست نزد نادر ابراهیمی که روی صندلی چرخدار نشسته بود، شتافت و پس از ادای احترام به او ترانه های زیبایی خواند. از جمله ترانه ای را که نادر ابراهیمی شعر آن را سروده و در پایان سریال سفرهای هامی و کامی با صدای نوری پخش می شد را به نحوی به یاد ماندنی بازخوانی و به نادر ابراهیمی تقدیم کرد.

از نامداران فرهنگ و هنر و ادب معاصر ایران اکبر رادی، مریم زندی (عکاس سرشناس، خواهر نادر ابراهیمی و بازیگر سریال **آتش بدون دود**)، علی اکبر صادقی، نقاش و انیمیشن ساز، بیژن بیژنی خواننده و خطاط و عبدالرحیم جعفری بنیانگذار انتشارات امیرکبیر که پیش از انقلاب ناشر تعدادی از آثار نادر ابراهیمی بود در قسمت های مختلف همایش حضور داشتند.



پشت صحنه سریال آتش بدون دود

در حاشیه همایش در گالری لاله خانه هنرمندان نقاشی هایی که کودکان برای داستان های نادر ابراهیمی کشیده بودند و در گالری میرمیران خط نوشته ها، نامه های نادر ابراهیمی به همسرش، عکس هایی از پشت صحنه سریال **آتش بدون دود** و جوایز او به نمایش گذاشته بود و تعدادی از ناشرانی که کتاب های نادر ابراهیمی را منتشر کرده اند، در راهروی خانه هنرمندان آنها را برای فروش عرضه کرده بودند.

همایش نکوداشت نادر ابراهیمی با همکاری شورای کتاب کودک، انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، کانون توسعه فرهنگی کودکان، خانه فرهنگ مردم، شورای گسترش صلح، انجمن حمایت از حقوق کودکان، خانه فرهنگ نیمرخ، مرکز توسعه فرهنگی_ اجتماعی مادر، موسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودک و نوجوان، موسسه مادران امروز، مهدکودک فروغ، انتشارات روزبهان، نشر مرکز، انتشارات هزاره، ققنوس و ... برگزار شد.

<http://zabolturkmenler.blogfa.com>

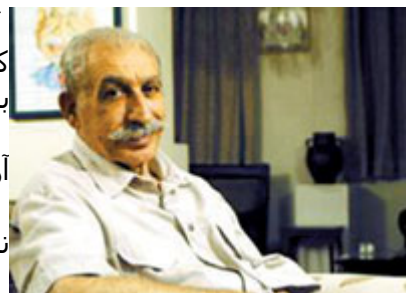
به نقل از: دانشجویان ترکمن دانشگاه زابل

نادر ابراهیمی و ترکمنها

آنچه که باعث شد نادر ابراهیمی در میان مردن شناخته شود و تا سالها رمانها او در بازار کتاب، پرفروش باقی بماند، رمان هفت جلدی و طولانی «آتش بدون دود» است. داستانی که با مبارزات ایلات ترکمن صحرا و عشقهای آتشین شروع می شود.

آری این سخنی است که هر کسی در مورد نادر ابراهیمی می گوید

نادر ابراهیمی کیست؟



نادر ابراهیمی متولد ۱۳۱۵ در تهران است. او نویسنده و سینماگری است که با داستانهای کودک و نوجوان، فعالیت‌های فرهنگی را شروع کرد. حالا باید اغلب بزرگانی که کودکی‌شان را پیش از انقلاب گذرانده‌اند کتاب‌های کودک او را به خاطر داشته باشند. کلاغ‌ها، سنجاب‌ها، دور از خانه، قصه‌های ریحانه خانم، قصه سار و سیب، نوسازی حکایت خوب قدیم برای کودکان و ... بعضی از کتاب‌های کودک و نوجوان او است نادر ابراهیمی نخستین کتابش را با اسم «خانه‌ای برای شب» در سال ۱۳۴۱ نوشت، او در همان سالها با همکاری همسرش موسسه‌ای به اسم «موسسه همگام با کودکان و نوجوانان» را تاسیس کرد. موسسه‌ای که توانست به سرعت عنوان ناشر برگزیده قاره آسیا و ناشر برگزیده نخست جهان را از جشنواره‌های آسیایی و جهانی تصویرگری کتاب کودک را از آن خود کند. پس از آن، نادر ابراهیمی کتاب‌های کودکش را منتشر کرد و جوایز ارزشمندی دریافت کرد. جایزه نخست براتیسلاوا، جایزه نخست تعلیم و تربیت یونسکو و جایزه کتاب سال برگزیده ایران بعضی از این جوایز بودند؛ اما او همزمان شروع به تالیف داستان کوتاه و رمان هم کرد. «بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم»، یکی از داستان‌های بلند عاشقانه اوست که خیلی زود توانست مخاطبان زیادی را به خود مجذوب کند. عاشقانه‌ای آرام که نام «هلیا» را برای نخستین بار بر سر زبان‌ها انداخت. همسر نادر ابراهیمی درباره چگونگی انتخاب این اسم از قول نادر ابراهیمی می‌گوید: «روزی نادر با اتوبوس در حال مسافرت از تهران به اصفهان بود. در آن زمان داشت داستان بلند «بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم» را می‌نوشت و به دنبال اسمی برای شخصیت زن این داستان بود. به طور ناخواسته شروع کرد به بازی کردن با واژه «الهی» و درهم ریختن حروف آن که ناگهان واژه «هلیا» ساخته شد. این اسم لطیف در آن روز ساخته شد و بعد از انتشار کتاب، معلوم شد که عده زیادی از خوانندگان این اسم را پسندیدند و بعدها روی فرزندان‌شان گذاشتند». مکان‌های عمومی؛ غزل داستان‌های سال بد؛ تکثیر تاسف‌انگیز پدربزرگ، مردی در تبعید ابدی؛ تضادهای درونی؛ آرش در قلمرو تردید؛ مصابا و رویای گاجرات؛ رونوشت‌های بدون اصل؛ وسعت معنای انتظار؛ افسانه باران؛ هزارپای سیاه و قصه‌های صحرا و انسان، جنابت، احتمال، برخی دیگر از مجموعه داستان‌ها و رمان‌های او هستند؛ اما آنچه که باعث شد نادر ابراهیمی در میان مردن شناخته شود و تا سالها رمانها او در بازار کتاب، پرفروش باقی بماند، رمان هفت جلدی و طولانی «آتش بدون دود» است. داستانی که با مبارزات ایلات ترکمن صحرا و عشق‌های آتشین شروع می‌شود. و با نوشتن جلد‌های بعدی آن پس از انقلاب با ماجراهای انقلاب ۵۷ و ... خاتمه می‌یابد. با وجود این که رمان «آتش بدون دود» توانست مخاطبان زیادی را به خود جلب کند؛ اما منتقدان همواره نادر ابراهیمی را نویسنده‌ای تشخیص دادند که نوشته‌هایش فاقد مسیر منطقی و استخوان‌بندی دقیق است. بعضی از این نقد و نظرها که در نشریات و کتاب‌های مختلف به چاپ رسیده اینگونه است: «ابراهیمی اساسا داستان کوتاه‌نویس هنرمندی نیست. داستان‌هایش از نظر ساختمان و آدم ویران است و او در پی تزئین نثر است»؛ «ابراهیمی اسیر کلمه‌های خوش آهنگ

می‌شود و داستان را از دست می‌دهد. از مسیر اصلی قصه دور می‌شود و بافتی تزئینی و تصنعی می‌آفریند». حسن میرعبدینی در کتاب «صد سال داستان نویسی» خود نیز می‌نویسد: «ابراهیمی نویسنده تجربه‌گری است که در زمینه‌های گوناگون طبع آزمایی می‌کند. فابل‌های تمثیلی می‌نویسد، فلسفه می‌یابد، فیلمنامه، قصه نمایشی، غزلهای داستان‌های رمانتیک، قصه‌های نقاشی‌واره و داستان‌های رئالیستی پدید می‌آورد. وجود داستان‌های تفننی در اولین و آخرین مجموعه‌های ابراهیمی، نشان‌دهنده این واقعیت است که وی نتوانسته شکل اصلی بیان خود را بیابد. به قول خودش در یکی از داستان‌های «تضادهای درونی» (۱۳۵۰)، کم‌کم فراموش کرده بود که چرا می‌نویسد و برای چه کسانی می‌نویسد. فقط فکرش این بود که کتاب‌های بیشتری داشته باشد و شهرت بیشتری به هم برزند و متأسفانه پول در بیاورد!» اما نادر ابراهیمی همواره ستایشگرانی نیز چه در نسل قبل و چه در نسل امروز داشته است. برخی از آنها نوشته‌اند: «بعضی از قصه‌های ابراهیمی، ضمن حفظ ارزش‌های هنری، دارای جنبه نیرومند آموزش و پرورش است، طوری که می‌توان آنها را تدریس کرد.» به هر حال نادر ابراهیمی نویسنده پرکاری بود که می‌توان از بیان تمامی آنها، داستان‌هایی با حجم متوسط را به عنوان آثار برتر او انتخاب کرد. نادر ابراهیمی، نخستین بار با قصه‌های حیوانات و تمثیل‌های فلسفی و کتاب‌های کودکان وارد عرصه داستان‌نویسان شد و سپس کارش را با داستان‌های کوتاه درباره زندگی خانوادگی کارمندان و افسردگی‌های روحی روشنفکران ادامه داد؛ اما پس از آن کارش را به سمت نوشتن درباره یاعی‌های ترکمن کشاند. پس از این دوره نیز او داستان‌هایی خیالی و وهم‌آلود راجع به مسائل کلی بشری نوشت و بالاخره پس از انقلاب از روی زندگی امام خمینی، زندگینامه او را با نام «سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما آمد» نوشت. و بالاخره در اثر بیماری، گوشه‌نشین و خانه‌نشین شد. نادر ابراهیمی در زمینه نمایشنامه‌نویسی نیز فعال بود. نمایشنامه‌های «یک قصه معمولی و قدیمی در باب جنایت» «وسعت معنای انتظار» و «اجازه هست آقای برشت» تالیف او است. نادر ابراهیمی به جز قصه کودکان، داستان و رمان و نمایشنامه به فیلمنامه‌نویسی و فعالیت‌های سینمایی نیز علاقه‌مند بود. صدای صحرا و آخرین عادل غرب دو فیلمنامه او هستند؛ اما او در زمینه ساخت فیلم و فعالیت‌های پشت صحنه پرونده قطورتی از فیلمنامه‌نویسی دارد. صدای صحرا، علم کوه و تخت سلیمان، گل‌های وحشی ایران، آتش بدون دود، اسناد کهنه، تاریخ نو، ارگ بم، گلاب قمصر، روزی که هوا ایستاد و ... بعضی از آثار سینمایی او هستند؛ اما به هر حال نادر ابراهیمی در هر شکل از نویسندگی که مهارت داشت یا نداشت و توجه منتقدان را به خود جلب کرد یا نکرد، به هر حال برشی از تاریخ ادبیات ایران را با آثار خود از آن خود کرد و نام خود را در کتاب‌های تاریخی ادبیات معاصر ایران به ثبت رساند. عاشقانه‌های آرام او مثل «بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم» و رمان مفصل او که سرشار از درس‌هایی درباره عشق و مبارزه و وطن خواهی است، هنوز در صدر آثار پر فروش است و هر سال خوانندگانی جوان از نسل این روزگار را به خود جذب می‌کند. زمانی نادر ابراهیمی دوستان روشنفکر زیادی داشت که همه آنها در صدر ژانر هنر خود بودند. احمد شاملو، سهراب سپهری، اخوان ثالث و دیگران؛ اما این دوستان پس از مدتی راه خود را از ابراهیمی جدا کردند و به قول نادر ابراهیمی «بدعنادی» کردند و اشک در چشمانش نشانند. حالا او در خانه‌اش عکس «عباس کیارستمی» را به دیوار زده است و از او یاد می‌کند. نادر ابراهیمی از سال ۱۳۷۸ خانه‌نشین شد و اندک اندک بیماری و کهولت سن با او کاری کرد که حتی این روزها به سختی حرف می‌زند یا نمی‌زند. هنوز همسر وفادارش «فرزانه منصوری» با او همراه و هم کلام است و نمی‌گذارد نوشته‌های ناتمام و کارهای نیمه رها شده، ناراحتش کند. ما فرزانه منصوری، همسر نادر ابراهیمی را پس از انتشار نامه‌های عاشقانه نادر ابراهیمی به او شناختیم. نامه‌هایی که مانند اغلب دیگر آثار ابراهیمی، دارای نثری روان و موزون و تاثیرگذار هستند و لحظه‌هایی احساسی و عمیق را در خاطره‌ها حک می‌کند. هم اکنون نادر ابراهیمی در سن ۶۸ سالگی در خانه‌اش در میان یادگاری‌ها و تابلوها و صندوقچه‌ها و کتاب‌ها و نوشته‌ها و نوشته‌ها، گاهی با همراهی همسرش راه می‌رود و مرور روزهای خوش و ناخوش گذشته را مزمزه می‌کند. این روزها، شاید تنها کاری که می‌توانیم برای او بکنیم این باشد: «یک دقیقه سکوت برای احترام به نویسنده، آتش بدون دود»



<http://www.hanouz.com>

درباره نادر ابراهیمی

درباره نادر ابراهیمی نوشتن برای من که مثلاً در حوزه ادبیات کودک و نوجوان کار می‌کنم نباید زیاد سخت باشد، اما سخت است. راستش من او را هرگز نفهمیده‌ام. حال و هوایم با حال و هوای آثارش خیلی فرق دارد و حتی دیدگاه‌هایم با دیدگاه‌های ادبی‌اش درباره ادبیات کودک از زمین تا آسمان متفاوت است. اغلب آثارش را خوانده‌ام، نه که چیزی دریافته باشم، بسیار چیزها آموخته‌ام و معتقدم که حد اقل در حوزه ادبیات کودک از برخی مدعیان دیگر بهتر نوشته است، با این همه آن چه



نادر ابراهیمی را بریم قابل احترام می کند ، نوشته های او نیست . آن چه نادر ابراهیمی را برایم قابل احترام می کند ، نخست جست و جوگری اوست و بعد این که به آن چه که رسیده است به کارش بسته است .

در همین حوزه ادبیات کودک که به کارنامه اش نگاه می کنم همه جور کتابی نوشته است ؛ از معرفی مردم ایران تا معرفی صنعت فولاد تا افسانه ها و تا قصه های خلاقه . و باز در همین حوزه کتاب تصویرگری کرده است . ناشری کرده است . مقاله نوشته است و وارد بحث های نظری هم شده است . طبیعی است که چنین پراکنده کاری هایی به کارش آسیب زده است ؛ اما در میان همین پراکنده ها موضوع های بکری می توان یافت که هنوز درباره اش کاری به جز کار او نشده است . پس حتی من هم که حال و هوایم با آثار او متفاوت است بهانه ای دارم که کلاهم را به احترامش از سر بردارم .

درباره او از زبان دیگران:

[بار دیگر مردی که دوست می‌داریم](#) - معصومه ناصری

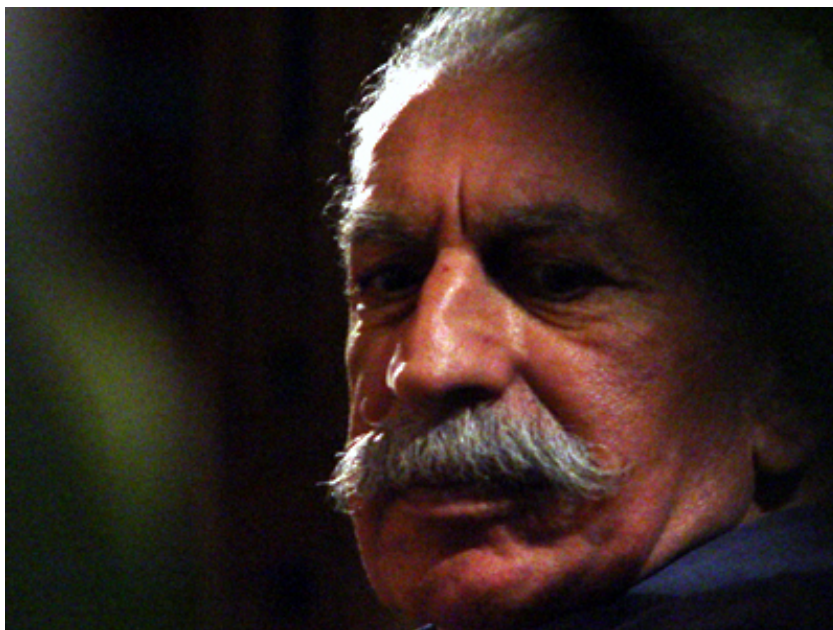
[نادر ابراهیمی در خانه هنرمندان ایران](#)

[سرنخ خیرها درباره نادر ابراهیمی](#)

بار دیگر مردی که دوست می‌داریم

<http://naseria.blogspot.com>

یادداشت های احتمالا روزانه معصومه ناصری



کتابش ما را کشاند تا ساحل چمخاله! می‌خواستیم ببینیم چه جادویی در این ساحل کوچک هست که او را این‌طور هیجان‌زده کرده. بعدها يك بار که با او گفتگو می‌کردم گفت عشقی که در این کتاب هست عشق به وطن است عشق به ایران و وقتی گفت ایران چشم‌هایش مثل حوض ماهیا لبریز شد! نادر ابراهیمی در هفتاد سالگی شاید خاطرات زیادی را به یاد نداشته باشد

اما کلمه‌هایش هنوز هم من را از نوشتن می‌ترساند. می‌گوید: اگر هیچ قدمی در هیچ راهی برداری، حق داری باور کنی که دنیا به آخر رسیده است و دیگر عطر هیچ شاعر عاشقانه پی در کوچه‌های زشت شهرهای زشت ما نمی‌پیچد... از این آقا یعنی نادر ابراهیمی به خاطر همه خاطرات خوبی که با خواندن کتاب‌هایش داشته‌ام متشکرم.

English Site

خانه هنرمندان ایران



<http://www.iranao.com>

:: نادر ابراهیمی در خانه هنرمندان ایران

۱۳:۰۲:۳۱

1384-07-10

برنامه بزرگداشت **نادر ابراهیمی** روز یکشنبه دهم مهرماه از ساعت ۹ صبح در خانه هنرمندان ایران آغاز شد. بخش صبح برنامه شامل آیین گشایش، نشست نخست، نشست دوم است.

به گزارش سایت خبری خانه هنرمندان ایران ساعت ۱۰/۳۰ صبح هنگامی که شرکت‌کنندگان در برنامه بزرگداشت در تالار بتهوون مشغول تماشای فیلم مصاحبه با وی بودند، نادر ابراهیمی وارد خانه‌ی هنرمندان ایران شد. در ادامه گزارش ورود استاد نادر ابراهیمی را به خانه‌ی هنرمندان ایران دنبال کنید.



نادر ابراهیمی قبل از ورود به تالار بتهوون در سایت خبری خانه هنرمندان لحظاتی خستگی در کرد. «عکس‌ها کیان‌امانی»



نادر ابراهیمی در حال بازدید از گالری میرمیران



بهرروز غریب‌پور مدیرعامل خانه هنرمندان ایران به نادر ابراهیمی خوش‌آمد می‌گوید/ نادر ابراهیمی در جواب می‌گوید من شما را می‌شناسم!

نادر ابراهیمی که به علت بیماری قادر به راه رفتن نیست با همراهی دوستان و اعضای خانواده خود وارد خانه‌ی هنرمندان ایران شد.

وی را ابتدا به بازدید از نمایشگاهی که در نگارخانه میرمیران برای وی برگزار شده بود، بردند. در این نمایشگاه تعدادی از نوشته‌ها، نامه‌ها، سیاه‌مشق‌ها، کتاب‌ها و همچنین عکس‌هایی از فعالیت‌ها مختلف وی به نمایش گذاشته شده است. از جمله این نامه‌ها نامه به لطفی عزیز و دلنوشته‌هایی برای فرین‌دخت عزیز، فرزانه و ... دیده می‌شود، همچنین در سیاه مشقی از استاد این جمله به چشم می‌خورد:

ما از زمانه عقب نخواهیم ماند، زمانه را به دنبال خود خواهیم کشید ...

نادر ابراهیمی را سپس به «کارگاه قصه‌گویی و تصویرگری آثار استاد توسط کودکان» که در اتاق «پاس» خانه هنرمندان ایران برگزار شده بود، بردند.

(گزارش دیدار نادر ابراهیمی با کودکان مهد کودک فروغ در این اتاق جداگانه ارسال می‌شود .)

نادر ابراهیمی قبل از ورود به تالار بتهوون (محل برگزاری بزرگداشت) برای لحظاتی در سایت خبری خانه‌ی هنرمندان ایران به استراحت پرداخت.

در این هنگام بهروز غریب‌پور، مدیر عامل خانه‌ی هنرمندان ایران، به نادر ابراهیمی خوش‌آمد گفت. نادر ابراهیمی در جواب به غریب‌پور گفت: «من شما را می‌شناسم! شما کارهای بزرگ کردید، فرهنگسرای بهمن یادم هست!»
نادر ابراهیمی به علت بیماری خود مشکلاتی در حافظه و بخصوص حافظه کوتاه مدت خود پیدا کرده است. بهروز غریب‌پور درباره‌ی خاطره‌ای که نادر ابراهیمی به آن اشاره کرده بود به سایت خبری خانه هنرمندان ایران چنین توضیح داد:
« برایم بسیار شگفت‌آور است که ایشان این خاطره را به یاد دارند. آن روز که مرا در فرهنگسرای بهمن دیدند برای هماهنگی برنامه‌ها تلفن بی‌سیم دستم بود، به من گفتند: حیف نیست سلطان نمایش عروسکی بی‌سیم دستش باشد! بی‌سیم مال پلیس‌هاست!»

:: سه نشست و دو میزگرد در بزرگداشت «نادر ابراهیمی»

جلسه با سخنرانی «توران میرهادی» در ساعت ۸:۳۰ آغاز می‌شود. اولین نشست این جلسه با موضوع «عقلانیت انتقادی و نقش نادر ابراهیمی در تحول تاریخی ادبیات کودکان ایران» در ساعت ۹:۱۵ با سخنرانی «محمد مهدی محمدی» شروع می‌شود.

سخنرانی دوم را «اکرم خاتم» درباره‌ی «بررسی مجموعه‌ی ایران را عزیز بداریم» و سخنرانی سوم را «محمد مصطفی زاده» درباره‌ی «خاطره و موسیقی» انجام می‌دهند.

نشست دوم در ساعت ۱۰:۵۰ با موضوع «آنجایی که اقتدار رنگ می‌بازد» و سخنرانی «معصومه انصاریان» شروع می‌شود. «محمد رضا یوسفی» درباره‌ی «آنکه عمل کرد، آنکه خیال بافت» سخنرانی می‌کند. نشست دوم با سخنرانی «هدیه شریفی» به پایان می‌رسد.

نشست سوم در ساعت ۱۴:۳۰ با سخنرانی «نوش‌آفرین انصاری» درباره‌ی نادر ابراهیمی شروع می‌شود. سخنران دوم «شکور لطفی» است، که درباره‌ی «بها بخشی به توانمندی‌های جسمانی و تلاش و پویایی در آثار نادر ابراهیمی» سخنرانی می‌کند. سخنران سوم «پدرام اکبری» است که درباره‌ی «نادر ابراهیمی، زندگی و آثار» سخنرانی می‌کند و این نشست با یک چکامه از «فرنود» به پایان می‌رسد.

در پایان نشست‌ها «فرزانه منصوری»، همسر ابراهیمی، یک اثر منتشر نشده از او را می‌خواند. پس از نشست‌ها «بهرروز دولت‌آبادی» قطعاتی از موسیقی سریال «آتش بدون دود» را می‌نوازد و «محمد نوری» و گروهش برای نادر ابراهیمی می‌خوانند و می‌نوازند.

به موازات این نشست‌ها دو میزگرد نیز تشکیل می‌شود که جزئیات آن در خبر دیگری اعلام می‌شود.

:: «محمد نوری» برای «نادر ابراهیمی» می‌خواند

۱۵:۱۲:۳۴

1384-07-09

برنامه تمرین **گروه ارکستر و کر اسناد محمد نوری** روز شنبه نهم مهرماه در خانه هنرمندان ایران برگزار شد. به گزارش سایت خبری خانه هنرمندان ایران، **محمد نوری** روز یکشنبه دهم مهرماه برای دوست و یار دیرینه‌اش قطعاتی را در برنامه بزرگداشت **نادر ابراهیمی** با همراهی گروه ارکستر و کر خود اجرا می‌کند.

رهبری گروه را در این برنامه علیرضا شفق‌نژاد برعهده دارد.

یکی از آهنگ‌هایی که حتما نوری برای دوست قدیمی خود می‌خواند، **سفرهای دور** است. این قطعه که شعر و آهنگ آن را نادر ابراهیمی برای فیلم **هامی و کامی** ساخته بود یکی از خاطره‌انگیزترین ترانه‌هایی است که در این برنامه اجرا می‌شود.

بنا بر اعلام روابط عمومی، برای این برنامه، ظرفیت تالار بتهوون خانه هنرمندان فقط مدعوین است ولی برنامه به طور همزمان بر پرده تالار ناصری و مونیتهورهای راهروهای خانه هنرمندان پخش خواهد شد.



محمد نوری در حال تمرین با گروه ارکستر و کر خود



محمد نوري و عليرضا شفقي نژاد در حال هماهنگي با مسولان نور و صداي تالار بتهوون



عليرضا شفقي نژاد رهبر گروه ارکستر و کر استاد محمد نوري

:: يك روز با نادر ابراهيمي

۱۶:۳۴:۱۴

1384-06-30

نادر ابراهیمی نویسنده‌ی پرکار و صاحب‌فکر معاصر چندسالی است که به‌خاطر ابتلا به بیماری فراموشی (آلزایمر) از نوشتن دورمانده‌است. به همین سبب تعدادی از دوستان او و تعدادی از نهادها و سازمان‌های غیردولتی هنری برآن شدند تا به پاس ۴۰ سال تلاش و خدمت بزرگداشتی در روز ۱۰ مهر در خانه‌ی هنرمندان ایران برای او برگزار کنند.

به گزارش سایت خبری خانه‌ی هنرمندان ایران، قرار است این بزرگداشت که شامل ۴ نشست ارائه‌ی مقالات، نمایشگاهی از کتاب و دست‌نوشته‌ها و عکس‌ها، نمایش آثار تصویری او، میزگرد درباره‌ی مصورسازی کتاب کودک و نوجوان و وجه فیلم‌سازی و فیلم‌نامه‌نویسی ابراهیمی است، از ۸:۳۰ صبح تا ۲۰:۳۰ بعد از ظهر در خانه‌ی هنرمندان ایران برگزار شود.



به گفته‌ی پدرام اکبری، یکی از برگزار کنندگان این بزرگداشت، «بعد از مطرح شدن فکر اولیه، ستادی برای این بزرگداشت تشکیل شد و مقالات متعددی به دفتر همایش رسید و انجمن‌هایی چون: شورای کتاب کودک، کانون توسعه‌ی فرهنگی کودکان، شورای گسترش فرهنگ صلح، موسسه‌ی توسعه‌ی فرهنگی-اجتماعی مادر، موسسه‌ی پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان، انجمن پژوهش‌های آموزشی پویا، موسسه‌ی مادران امروز، مهدکودک فروغ، اتحادیه‌ی ناشران و کتاب‌فروشان تهران، انتشارات روزبهان، انتشارات فرهنگان، انجمن کوهنوردان ایران، شرکت روناس، انجمن نویسندگان کودک و نوجوان هنرمندان و افرادی چون: نورالدین زرین کلک، علی اکبر صادقی، احمدرضا احمدی، هوشنگ مرادی‌کرمانی، کیومرث پوراحمد، بیژن بیژنی،

پویک صابری فومنی، ضیاءالدین شفیعی، صابر امامی، علی‌رضا زهادی، کمال تبریزی، ابراهیم حاتمی کیا، محمدرضا اصلانی، وحید نیکخواه آزاد، محمد مهدی دادلو، عزیزالله حاجی‌مشهدی، مصطفی رحماندوست، محمد نوری، محمود اربابی، با استقبال از همایش بزرگداشت نادر ابراهیمی اعلام آمادگی برای مشارکت در این برنامه کردند. قرار است در این برنامه «محمد نوری» که سابقه‌ی دوستی دیرینه با ابراهیمی دارد، به همراه ارکسترش به سرپرستی «علیرضا شفق نژاد» قطعاتی را اجرا کنند.

همچنین در این روز «بهر روز دولت‌آبادی»، نوازنده‌ی تار، موسیقی‌مجموعه‌ی «آتش بدون دود» را اجرا خواهد کرد. این برنامه‌ها در تالارهای بتهوون و ناصری و همین‌طور در فضاهای داخلی خانه‌ی هنرمندان ایران برگزار می‌شود.

<http://www.jour4peace.com>



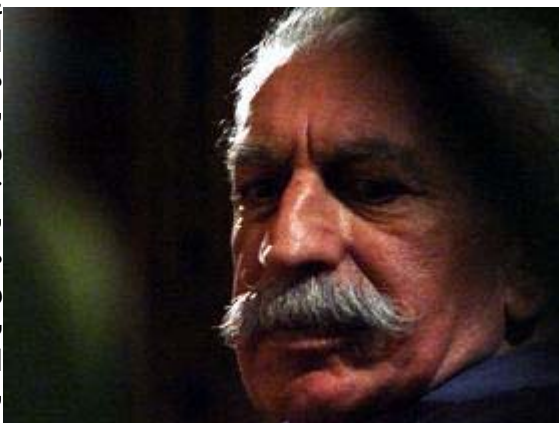
ملاقات با مردی که از فراسوی باور ما می‌آمد

دیدار اول

y_nikfam@yahoo.com

یوسف نیک فام- سال یک‌هزار و سیصد و هفتاد و هفت، مجموعه داستانی به نام «بانو» را که شامل ۱۰ داستان کوتاه کوتاه‌هاست؛ برای نظرخواهی سپردم به «نادر ابراهیمی» استاد داستان نویسی ایران و خالق رمان ارزشمند «آتش بدون دود»، کسی که «گلن اوجا» یکی از ماندگارترین شخصیت‌های داستانی را خلق کرده است و مدت‌ها عاشقانه به آموزش و تعلیم جوانان علاقه مند داستان نویسی پرداخته است.

عصر یکی از همان روزها به اتفاق همسر «لیلا» که همیشه همراه و همدلم بوده است؛ به خانه استاد در خیابان کردستان رفتیم. با روی خوش و با سینه‌ای که همیشه ستبر بود و قدی بلند و کشیده - حتما می‌دانید که استاد ورزشکار بود و به کوهنوردی عشق می‌ورزید و جای‌جای نوشته‌هایش از این ورزش یاد می‌کرد و کتابی به نام «یک صعود باور نکردنی» در این موضوع دارد- در را به روی ما باز کرد. «محمود طیار» داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس گیلکی و یکی- دو میهمان دیگر نیز در خانه او بودند. مجسمه‌های فلزی «ژازه طباطبایی» را اولین بار در آن جا دیدم؛ مجسمه‌هایی که از فلزهای دورریختنی ساخته شده‌اند و دو اسبی که در ورودی خانه هنرمندان ایران نصب شده‌اند، نمونه‌ای از آثار اویند و «خسرو سینایی» نیز فیلم مستندی درباره کارهای ژازه ساخته است.



استاد مجموعه را با یادداشت‌هایی که با مداد و با خطی خوش در جای‌جای آن نوشته بود، باز پس داد. حدود یک ساعت درباره داستان نویسی، مطالعه ادبیات قدیم و داستان‌های برتر ایران سخن گفت. از وسواس داشتن و عجله نکردن برای

چاپ داستان گفت. شور و امید و عشق به کار و تلاش با او عجین شده بود. می‌گفت برای یک سخنرانی تا به حال چهل کتاب را دوباره خوانی کرده است. من که باورم نشد، لیلا را نمی‌دانم. اما اگر کسی دو جلد کتاب او را به نام‌های «ابوالمشغله» و «ابوالمشاغل» را که درباره شرح حال اویند؛ خوانده باشد به یقین می‌رسد که از ابراهیمی هر کاری بعید و دور نیست.

توصیه‌ها و راهنمایی‌های مکتوب نادر ابراهیمی بر داستان‌های مجموعه بانو که همچنان در بایگانی قرار گرفته‌اند: «فقط می‌توانم بگویم که شما «احساس» قوی برای نوشتن دارید. همین، این احساس باید پرورده شود، به عاطفه عمیق تبدیل شود و در عین حال شما باید زبان فارسی تان درست بشود و موضوع‌های تازه و کاملاً تازه‌ای پیدا کنید که قبل از شما روی آن‌ها کار

نکرده باشند. شما قطعاً باید يك دوره بلند، به شدت مطالعه بفرمایید؛ ادبیات قدیم را، و ادبیات امروز را، با حوصله و ضمن فراگیری این کار را بکنید...

...اگر واقعا شوق و شور نوشتن دارید، باید بدانید که کار بسیار مشکل است و مساله هوس نیست، بدون مقدمات هم نویسنده شدن ممکن نیست. چیزهایی می شود نوشت؛ اما جدی؟ نه...

...شما بدون تردید نوشتن می دانید، این را که چه چیز بنویسید که فایده ای، معنویتی، هدفی، پیامی در آن باشد، نمی دانید. به اعتقاد من هنوز به «موضوع» دست نیافته اید، اما زبان گفتاری تان قوی شده است...



دیدار دوم

y_nikfam@yahoo.com

یوسف نیک فام- و دیداری دیگر با «نادر ابراهیمی». شش سال از دیدار اولم با او گذشته بود. مهرماه سال یکهزار و سیصد و هشتاد و چهار در خانه هنرمندان ایران، روزی به بزرگداشت نادر ابراهیمی اختصاص یافته بود. حالا من به توصیه های او (در ملاقات اول) تا حدی گوش داده بودم. مطالعه آثار را جدی تر گرفته بودم و همین رویکرد مرا در نوشتن سخت گیرتر کرده بود. هر چیزی را که می نوشتم، عجله ای در انتشار آن در مطبوعات نداشتم. خوانندگان چه گناهی داشتند که هر خزعبلاتی از من را بخوانند؟! کاری که متاسفانه خیلی ها مرتکب می شوند و حتی از آن با افتخار هم یاد می کنند.

این بار هم با همراهی همسر «لیلا خوانساری» به خانه هنرمندان رفتیم. لیلا وظیفه دیگری هم داشت. شب قبل «پرویز کیمیاوی» از فرانسه تماس گرفت و از او خواست تا نامه ای را که به خاطر بزرگداشت برای ابراهیمی نوشته، تلفنی یادداشت کند و فردا از طرف او در مراسم بخواند. دوستی لیلا با این استاد مسلم سینمای ایران پیش از این سر فیلم مستندی از استاد شکل گرفته بود. خوب یادم است که لیلا با چه وسواسی و دقتی چندین بار متن نامه را برای خودش روخوانی کرد تا بدون تپق و اشتباه نامه را در مراسم بخواند.

برنامه صبح به ارائه مقالاتی درباره نادر ابراهیمی و آثار او اختصاص داشت. برنامه عصر با حضور نادر ابراهیمی آغاز شد. حالا آن قامت بلند و ستبر روی ویلچر نشسته بود و همسر فداکارش «فرزانه منصوری» - کسی که بارها ابراهیمی از زحمات و محبت های او یاد کرده و کتاب زیبایی نیز با نام «چهل نامه کوتاه به همسر» را به خاطرش منتشر کرده است- او را همراهی می کرد. نتوانستم جلو بروم و ارادتی نمایم. نمی خواستم او را چنین ببینم. او را جور دیگری می خواستم. همان گونه که او را در دیدار اول دیده بودم.

خاطره آن روز عصر تا زنده هستم با من خواهد بود. لیلا نامه را خواند، آن طور که شایسته نام هر دو استاد بود. «بهر روز دولت آبادی» معروف به «چای اوغلو» آهنگساز سریال تلویزیونی «آتش بدون دود»، با تارش به افتخار ابراهیمی قطعه ای از موسیقی سریال ساخته او را نواخت. ساز او سال هاست که عاشقانه نواخته می شود. بازیگر نقش «کامی» در سریال «سفرهای دور و دراز هامی و کامی در وطن» ساخته دیگر ابراهیمی، نیز خاطراتش را از این سریال تعریف کرد و به افتخار او تار نواخت. آخرین و باشکوه ترین قسمت برنامه اختصاص به صدای نازنین و مخملین «محمد نوری» داشت. لحظه در آغوش کشیدن و ابراز احساسات نوری و ابراهیمی خیلی دیدنی بود. خوشا به این همه خلوص، ارادت و دوستی! نوری ترانه ای با نام «سفر به خاطر وطن» را - که ابراهیمی شعرش را سروده- خواند. پایان بخش برنامه، حضور فرزانه منصوری و سپاسگزاری او از برگزارکنندگان و همه کسانی بود که روزی خاطره انگیز را به یادگار گذاشتند.

خداکند دیدار سوم من با استاد، با سلامتی و سینه فراخی او همراه باشد. ایدون باد!

و اما نامه پرویز کیمیاوی به نادر ابراهیمی:

«نادر عزیز!

چقدر متأسف و غمگینم که نمی توانم در مراسم بزرگداشت تو حضور یابم. من در فرانسه به سر می برم؛ چون در شهر لیون کلیه فیلم هایم را نمایش می دهند که البته در بین آن ها فیلم های «تپه های قیطریه» و «پ مثل پلیکان» وجود دارد.

نادر عزیز!

بزرگان همیشه در انتظارند و تو هم بارها می گفتی؛ نوری خواهد آمد و در انتظار آن هستی. دیالوگ های زیبای تو شاهد این گواهند. آن گاه که در فیلم پ مثل پلیکان، پیرمرد روی نیمکتی تنها نشسته است و منتظر: «اگه اون سفیده، اگه اون نرمه، اگه خیلی خنکه، مثل خوابه؛ پس چرا نمی آد؟ مگه من در انتظارش این قدر پیر نشدم؛ پس باید بیاد دیگه!»

تو عاشق این سرزمینی! عاشق این مرز و بوم. نوشته های، رمان های از عشق به خاک و فرهنگ اصیل ایران حکایت دارند. تو همیشه از بزرگان علم و ادب، از شعرا و فلاسفه ایران یاد می کردی! تو همیشه با آن ها در ارتباط فکری و ذهنی بودی! در شروع فیلم تپه های قیطریه، تو فقط با يك بار فیلم را دیدن، حس خودت را مستقیم، این طور بیان کردی: «این جا قیطریه. این جا قیطریه. ما با گمشدگان تاریخ در تماس هستیم. ما مودت تاریخی مان را تجدید می کنیم.»

نادر عزیز!

یادت هست پس از دیدن فیلم آلن رنه «مجسمه ها هم می میرند» که متن آن را «مارگریت دوراس» نوشته بود؛ چه حالی داشتی؟! جمله ای در این فیلم را به یاد می آوردی که: «یک مجسمه همیشه زنده است. او وقتی می میرد که نگاه های زنده و متفکر دیگر وجود نداشته باشند.» تو هیچ گاه دوست نداشتی اشیا از دل خاک بیرون آورده شوند. می گفتی: «فضا مناسب نیست و آن ها آلوده خواهند شد و اصالت خود را از دست خواهند داد.» می گفتی: «نگاه ها زنده نیستند.» اولین کلنگ باستانشناس که به زمین خورد، با صدای خود گفتار را این طور آغاز کردی: «حال دوران آزادی در قلب پرمحبت خاک پایان می یابد و آغاز اسارت است.» یا در سکانس دیگری، جایی که کوزه ها و اشیا با یکدیگر درددل می کردند:

- نه... نه... فرار می کنیم.

- حتما... حتما...

- به کجا، خیال می کنید راهی وجود دارد؟

- سردار نظر شما چیه؟

- به آفتاب قسم که ما خواهیم گریخت...

نادر عزیز!

از دور می بوسمت و از خدای بزرگ برایت سلامت و تندرستی آرزو می کنم.»

پرویز کیمیاوی- مهر ماه ۸۴، فرانسه

از زبان داستان نویسان ایرانی

بار دیگر نویسنده ای که دوستش می داریم

y_nikfam@yahoo.com

یوسف نیک فام- در ادامه سلسله مطالب آموزشی «درس های داستان نویسی از زبان داستان نویسان ایرانی»، به سراغ نویسنده نامدار دیگری می رویم؛ «نادر ابراهیمی»، هنرمندی دوست داشتنی که چند سالیست سخت مریض و خانه نشین شده... او در زمینه داستان نویسی صاحب نظریات جالب و کتاب های متعددی است. برای شروع، نگاهی داریم به یکی از همین رسالات.



درس های نادر ابراهیمی (۱)

استعداد: «همه می توانند نویسنده باشند، همانگونه که موسیقیدان یا فیلسوف یا نقاش. چیزی به نام استعداد و با تعریف «شایستگی های مادرزادی برای نویسنده شدن یا فیلسوف یا نقاش یا...» وجود ندارد. تنوع زندگی نویسندگان بزرگ و راهی که برای فراهم آوردن لوازم نویسندگی پیموده اند به ما نشان می دهد که با اتکالی به اراده و ایمان، افسانه موزیانه و ضد انسانی «توانایی های خاص فرهنگی» را می توان چون اوراق سحر و جادو به آتش سپرد، آستین ها را بالا زد، به ضرورت تردیدناپذیر انتخاب نوشتن به عنوان کار و هنر ایمان آورد و آرام آرام اما پیوسته و مقاوم به فراهم آوردن لوازم نویسندگی مشغول شد...»

مطالعه در زندگی نویسندگان بزرگ جهان، هیچ گونه وجه مشترک آغازینی را نشان نمی دهد و هیچ گونه علائم استعدادها یا مادرزادی را و هیچ گونه مشخصات به هنگام تولد را، هیچ گونه پیشرسی هوشی خاص را و توانی غیر عادی در فراگیری زبان را و قدرت حافظه استثنایی را و تمایل به نوشتن از زمان شیرخوارگی را و میل به بیان مکنونات خویش از طریق حکایت را. آنچه به تقریب در جملگی نویسندگان بزرگ قابل مشاهده است، «اراده به نوشتن» است و «تلاش سرسختانه و لجوجانه در جهت فراهم آوردن جمیع لوازم نویسندگی.»

انگیزه: «هر آنچه که بتواند حرکتی در وضعیت موجود ایجاد کند تا این وضعیت به وضعیتی دیگر تبدیل شود، انگیزه است. یکی از بنیادی ترین و پایدارترین انگیزه های داستان نویسان، نوشتن با قصد ظریف و غیرمستقیم ایجاد سعادت است، یا هموار کردن مسیر انسان به سوی سعادت و یا برداشتن قدمی هر چند بسیار بسیار کوتاه به خاطر وصول انسان به سعادت...»

«چرایی نوشتن» و «درک ضرورت نوشتن»؛ این مساله بی ست که هر نویسنده در تمام طول حیات نویسندگی خود، از آغاز تا انجام، پیوسته در حال پاسخ گفتن بی صدا به آن است: چرا می نویسم؟ چرا به جای نوشتن وظیفه دیگری را برعهده نمی گیرم؟ چرا این مطلب را می نویسم؟ چرا چیز دیگری نمی نویسم؟ آیا این واقعا خوب ترین و موثرترین چیزی ست که می توانم بنویسم؟...

انگیزه های نوشتن يك داستان، به هنگام تحریر آن داستان، با تغییراتی به «هدف» تبدیل می شوند؛ یعنی غالبا از طریق دریافت هدف ها می توان انگیزه ها را شناخت و بالعکس. با توجه به اینکه هدف، در هیچ اثر داستانی خوب، به صورت پیام کتبی، شعار، جمع بندی و نتیجه گیری ملموس عینی صریح ظهور نمی کند بلکه به صورت يك حس به بیرون داستان و فراسوی اثر منتقل می شود؛ می توان گفت که انگیزه ها از يك سو، هدف و از سوی دیگر، اثر داستانی را در میان می گیرند؛ بدون اینکه خود مستقیما حضور داشته باشند.

انگیزه های شخصی و خصوصی را به مدد کف نفس و ترکیه نفس، باید سرکوب کرد. انگیزه های متعالی را باید به روییدن و بالیدن فرصت داد، انگیزه های روینده و بالنده را باید هدایت کرد، به مسیر صحیح و سازنده انداخت؛ از آن ها در راه منافع

شخصی خویش بهره نگرفت، از آن ها برای انتقام جویی ها و کین ستایی های خصوصی، سو استفاده نکرد. آن ها را در خدمت آرمان های شریف و دردمندی های جسم و روح انسان ستمدیده درآورد...
انگیزه ها، هرگز طالب نویسنده را - پس از نویسنده شدن او - ترك نمی کنند و به صورت عادت در نمی آیند...»

هدفمند بودن: «نویسنده کسی است که ضمن داشتن جمیع لوازم نویسندگی، از همان آغاز حرکت اهدافی متعالی داشته باشد؛ مقصودی، منظوری، آرمانی، تعهدی، التزامی و انباشتی از ارزش های والای انسانی برای او مطرح باشد و در خلوت خویش ایمان واثق و اطمینان خاطر داشته باشد که آنچه او را پیش می راند و به نوشتن و رنج کشیدن و جنگیدن به یاری قلم وادار می کند، همان اهداف، همان ارزش ها و همان التزامات انسانی است...»

ادامه دارد...

منبع: «لوازم نویسندگی» نوشته نادر ابراهیمی، انتشارات فرهنگان، چاپ اول، زمستان ۶۹



<http://www.forough.net>

قصه مردی که با بهار آمد

الناز ن.

elnaz29m [@] yahoo.com



نگارنده وبلاگ «[عروسک کوچکی](#)»

نوشتن از نادر ابراهیمی کار ساده ای نیست. مردی که با گذشت پنج دهه از آغاز فعالیت های ادبی، فرهنگی، هنری و حتا ورزشی اش چنان کارنامه ای پر باری از خود به جا گذاشته است که تنها کار ساده ای که می توان برای اش انجام داد، سر تعظیم فرو آوردن در برابر اوست. پیرمرد این روزها بیمار است و در خانه بستری، با انبوه فیلم نامه ها، تحقیقات و داستان های ناتمامی که فراموشی مجال کامل کردن شان را به وی نداد.



هلیا! فراموشی را بستاییم، چرا که ما را پس از مرگ نزدیک ترین دوست زنده نگه می دارد، و فراموشی را با دردناک ترین نفرت ها بیامیزیم، زیرا انسان دوستان اش را فراموش می کند و رنگ مهربان یک ره گذر را ... آن را هم فراموش می کند.

نادر ابراهیمی در دو کتاب «این مشغله» (جلد اول) و «ابوالمشاغل» (جلد دوم)، طرحی از زنده گی پرکارش را ترسیم می کند. او که زاده ی یک روز بهاری تهران در سال ۱۳۱۵ است، مشاغل زیادی را تجربه کرده است که در فهرست بلند آن از کارگری چاپخانه، میرزایی حجره ی فرش و طراحی روی روسری تا مترجمی، فیلم سازی و تدریس در دانش گاه ها به چشم می خورد. گرچه ابراهیمی از سن ۱۶ ساله گی نوشتن را آغاز کرد و در سن ۲۷ ساله گی کتاب «خانه ای برای شب» را به عنوان نخستین اثر خود منتشر ساخت، اما فعالیت سیاسی اش را بسیار پیش از آن و در سن ۱۳ ساله گی شروع کرده بود، به طوری که برخی از آثار وی در زندان رقم خورد. او که از دارالفنون دیپلم ادبی گرفته بود، به دلیل مبارزات سیاسی از دانش کده ی حقوق اخراج شد، اما سرانجام تحصیلات خود را در رشته ی زبان و ادبیات انگلیسی در مقطع لیسانس به پایان برد. تا کنون تعداد بی شماری کتاب شامل داستان های کوتاه و بلند، قصه ی کودک و نوجوان، فیلم نامه، نمایش نامه، ترجمه و پژوهش در زمینه های گوناگونی چون ادبیات کودکان و نوجوانان از او به چاپ رسیده است.

نه ... از آن زمان که پروانه ها را خشک می کردیم ده سال گذشته بود. او نمی توانست این حرف را بزند، اما کتاب هایش را دور نریزد. آن کتابی را که خیلی دوست داشت اسم اش چه بود؟

– کدام را می گویی؟

– همان ... همان که جلد قرمز داشت.

– آه ... بله ... یادم افتاد. اسم اش ... اسم اش ...

دادن فهرستی از آثار نادر ابراهیمی همچون دادن فهرستی از مشاغل او بسیار طولانی خواهد بود، اما از مهمترین آثار وی در زمینه ادبیات کودک و نوجوان که موفقیت‌های بین‌المللی نیز برای او در پی داشت، می‌توان به این‌ها اشاره نمود: «کلاغ‌ها» (برنده جایزه اول تعلیم و تربیت از یونسکو، برنده جایزه اول فستیوال کتاب‌های کودکان توکیو - ژاپن و برنده جایزه اول «سیب طلایی» براتیسلاوا)، «دور از خانه» (قصه برگزیده آسیا از سوی یونسکو و کتاب برگزیده شورای کتاب کودک در سال ۱۳۴۷) و «قلب کوچک‌ام را به چه کسی هدیه بدهم؟» (برنده دیپلم افتخار از نخستین نمایش‌گاه بین‌المللی تصویرگران کتاب کودک). همچنین مجموعه قصه‌های وی در این حوزه، چون «ایران را عزیز بداریم» (با داستان‌هایی نظیر: گل‌آباد دی‌روز؛ گل‌آباد امروز؛ گل‌آباد فردا و فرهنگ فرآورده‌های فلزی ایران) و «قصه‌های انقلاب برای کودکان» (با داستان‌هایی چون: برادر من مجاهد؛ برادر من فدایی؛ برادرت را صدا کن و هم‌افرها سحرگاهان اعدام می‌شوند)، نشان داد ابراهیمی نه تنها نگاه ویژه‌ای به وطن، انقلاب و جنگ دارد و از آن‌ها به زبان کودکان و برای کودکان سخن می‌گوید، بلکه این نوع نگاه و تأکیدی که بر انتقال صحیح مفاهیم این واژه‌ها به کودکان دارد، او را از سایر نویسندگان هم‌عصرش جدا می‌سازد. تا جایی که احمدرضا احمدی، شاعر معاصر، چاپ کتاب‌هایش در زمینه ادبیات کودکان را مدیون ابراهیمی می‌داند.

فعالیت نادر ابراهیمی در حوزه ادبیات کودک و نوجوان به نوشتن قصه و تصویرسازی کتاب کودک محدود نشد و تا آنجا پیشرفت که با تأسیس «سازمان هم‌گام با کودکان و نوجوانان» تحقیقات خود در باره خلق و خو، رفتار و زبان کودک و همچنین بررسی شیوه‌های یادگیری آنان را به کمک همسرش، فرزانه منصوری، آغاز کرد. تلاش مستمر ابراهیمی در این زمینه برای اش عنوان ناشر برگزیده نخست جهان را از جشن‌واره جهانی تصویرگری کتاب کودک به همراه آورد. او همچنین چندین کتاب آموزشی در حوزه ادبیات کودک و نوجوان تألیف کرده است که از آن‌ها می‌توان به «مقدمه‌ای بر فارسی‌نویسی برای کودکان»، «مقدمه‌ای بر مصورسازی کتاب‌های کودکان»، «مقدمه‌ای بر مراحل خلق و تولید ادبیات کودکان» و «مقدمه‌ای بر آرایش و پیرایش کتاب‌های کودکان» اشاره کرد.

بچه‌ها فریاد می‌زنند: آقا پیرمرد! آن توپ را ببنداز این‌جا!

و چون پای فرسوده‌ام توپ را می‌غلطاند، آن‌ها خوش‌حال می‌شوند و دست می‌زنند. آن‌ها دوام محدود شادی‌هایشان را باور نمی‌کنند. آن‌ها به لحظه‌های سنگین ندامت نمی‌اندیشند. برای کودکان مرگ سوغاتی‌ست که تنها به پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها می‌رسد.

فعالیت‌های ادبی - هنری نادر ابراهیمی با نوشتن نمایش‌نامه‌هایی چون «اجازه هست آقای برشت؟» و «یک قصه معمولی در باب جنایت» شکل تازه‌ای به خود گرفت. چنان‌که با ساختن فیلم‌های مستند سینمایی و مجموعه داستان‌های تلویزیونی توانایی خود را در فیلم‌نامه‌نویسی و فیلم‌سازی نشان داد و حتا به تدریس اصول کارگردانی و تحلیل فیلم در دانشگاه‌ها پرداخت. به طوری که امروز نام کارگردانی چون ابراهیم حاتمی‌کیا، کمال تبریزی، انسیه شاه‌حسینی و ... را در فهرست شاگردان ابراهیمی می‌بینیم. شاید از مهمترین آثار او که تا آذر ما سال ۵۷ از تلویزیون ملی ایران پخش می‌شد، بتوان به «سفرهای دور و دراز هامی و کامی در وطن» که تنها پنجاه ساعت از آن تهیه شد و ادامه‌ی کار به دلیل انقلاب ۵۷ ایران متوقف ماند و «آتش بدون دود»، اشاره کرد.

او همچنین گفتار متن مستندهای ارگ بم، گلاب قمصر، پ مثل پلیکان و تپه‌های قیطریه را نیز نگاشته است.

من که از درون دیوارهای مشبک، شب را دیده‌ام
و من که روح را چون بلور بر سنگ‌ترین سنگ‌های ستم کوبیده‌ام
من که به فرسایش واژه‌ها خو کرده‌ام
و من - باز آفریننده‌ی اندوه
هرگز ستایش‌گر فروتن یک تقدیر نخواهم بود
و هرگز تسلیم‌شده‌گی را تعلیم نخواهم داد
زیرا نه من ماندنی هستم نه تو، هلیا!
آنچه ماندنی‌ست و رای من و توست.

توجه ویژه‌ی ابراهیمی به مقوله‌ی وطن سبب شد که وی علاوه بر سرودن ترانه‌های ماندگاری برای ایران که محمد نوری همیشه اجرای موفق‌ی از آن‌ها داشته است، اولین مؤسسه‌ی غیردولتی ایران‌شناسی را تأسیس کند و تا پیش از انقلاب با سفرهای زیاد به گوشه و کنار ایران توانست از صدها فیلم، عکس و اسلایدی که در این زمینه تهیه کرده بود، مجموعه‌ای در خور توجه فراهم آورد، اما این طرح نیز مانند اغلب طرح‌های دیگر پس از جنگ به دست فراموشی سپرده شد. نادر ابراهیمی با بنیان نهادن گروه ابرمرد، که از قدیمی‌ترین گروه‌های کوه‌نوردی‌ست، نشان داد مردی‌ست آهنین که اگر بخواهد، حتا از پس تمام کوه‌های سخت و سر به فلک کشیده نیز بر می‌آید. وی با این گروه نه تنها قله‌های بلند و مرتفعی را زیر پا نهاد، بلکه سعی کرد با استفاده از چنین شیوه‌ی کوه‌نوردی را به عنوان ورزشی که استقامت مهم‌ترین پیام آن است، توسعه دهد.

هلیا! یک سنگ بر پیشانیِ سنگیِ کوه خورد. کوه خندید و سنگ شکست. یک روز، کوه می‌شکند. خواهی دید.

این درست که ما با قصه‌هایی که نادر ابراهیمی برای بچه‌ها می‌نوشت، بزرگ شدیم اما قصه‌های این مرد در کودکی ما پایان نیافت. او برای تمام دوران زنده‌گی ما نوشت، برای جوانی‌مان، میان‌سالی و کهنه‌سالی‌مان. دست‌های ابراهیمی هیچ‌گاه برای ما خالی نماند. او همیشه حرف تازه‌ای برای گفتن داشت.



«آرش در قلمرو تردید» از مردی می‌گوید که ما خوب می‌شناسیمش. همان کسی که جان خود را برای ایران در کمان نهاد. اما ابراهیمی این بار قصه‌ی او را از نگاه دیگری تصویر می‌کند. از آرش می‌گوید که بدون کشیدن زه، تیر و کمان را زمین گذاشت و هیچ‌گاه از کوه پایین نیامد. فقط بالا رفت، اما این‌که تا کجا رفت را هیچ‌کس نمی‌داند. او رمان بلند «آتش بدون دود» را در هفت جلد نگاشت. همان‌که پیش از انقلاب، از آن مجموعه‌ی تلویزیونی ساخت و جایزه‌ی نویسندگی برگزیده‌ی ۲۰ سال پس از انقلاب را برای‌اش به ارمغان آورد.

ابراهیمی بر اساس زنده‌گی ملاصدرا «مردی در تبعید ابدی» را نوشت و رمان ده جلدی «بر جاده‌های آبی سرخ را» بر اساس زنده‌گی میرمهنا دوغابی. ابراهیمی همچنین بخشی از تاریخ تحلیلی پنج هزار سال ادبیات داستانی ایران را در کتاب «صوفیانه‌ها و عارفانه‌ها» آورد و گزارش خود را از دومین نمایش‌گاه ایران‌گردی در ۱۳۷۱ در کتابی با عنوان «دور ایران در شش ساعت» به رشته‌ی تحریر درآورد.

یک عاشقانه‌ی آرام، افسانه‌ی باران، تضادهای درونی، رونوشت بدون اصل، در حد توانستن، غزل داستان‌های بد و ... از دیگر آثار نام‌آشنای ابراهیمی هستند، اما در این میان کتابی که خیل چشم‌ها را به سوی خود برگرداند، قصه‌ی شهری‌ست که اغلب خواننده‌گان آن را وادار کرد برای پیدا کردن ردپایی از هلیا و آن کلبه‌ی چوبین که نه، حداقل برای دیدن آن غروب‌های نارنجی تا ساحل چمخاله بروند.

لیکن چه‌گونه از یاد خواهی برد - سگ‌ها پارس می‌کردند - آن غروب‌های نارنجی را که خورشید آن غروب‌ها بر نگاه من می‌نشست و نگاه من به روی قصر و تمام شیشه‌های قصر سایه می‌انداخت.

شاید در روزگاری که بهای عشق آنقدر سخیف شده است که اغلب نویسنده‌ها برای جلب نظر خواننده‌گان خود، چه در شعر چه در داستان، سعی دارند به هر نحوی که شده آن را در اثرشان بگنجانند، دست‌یابی به «بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم» ابراهیمی غنیمت بزرگی باشد. کتابی که ارزش ده‌ها بار خواندن را نیز دارد. چرا که او به خوبی عشق را شناخته است و جای‌گاهی مناسب برای آن در کتاب در نظر گرفته است. او از عشقی سخن می‌گوید که هر چند حاضر است همه‌ی آنچه را که فدا کردنی‌ست، در این راه فدا و همه چیز را تحمل کند، اما حقارت را نمی‌پذیرد و برای هیچ کس زانوان خود را خم نمی‌کند.

به یاد داشته باش که یک مرد، عشق را پاس می‌دارد، یک مرد هر چه را که می‌تواند به قربان‌گاه عشق می‌آورد، آنچه فدا کردنی‌ست فدا می‌کند، آن چه شکستنی‌ست می‌شکند و آنچه را تحمل‌سوز است تحمل می‌کند، اما هرگز به منزل‌گاه دوست داشتن به گدایی نمی‌رود.

گرچه ابراهیمی «چهل نامه‌ی کوتاه به هم‌سرم» را که مجموعه‌ای از سخنان درد دل گونه‌ای‌ست که او به شکل نامه برای هم‌سر خود نگاشته و در آن به موضوعات مختلفی پرداخته است، به نوعی ادامه‌ی «بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم» می‌داند، اما شاید حقیقتاً نتوان هیچ بدیلی برای نثری که ابراهیمی در «بار دیگر شهری که دوست می‌داشتم» به کار برده است، یافت. دانستن این موضوع که این کتاب به چاپ هجدهم رسیده است، کافی‌ست تا به قدرت قلم ابراهیمی در پرداختن به یک شعرگونه‌ی عاشقانه پی ببریم و صد البته آن را بسناییم، زیرا کمتر نویسنده‌ای را می‌توان یافت که اثرش به چنین موفقیتی دست یافته باشد.

آنچه هنوز تلخ‌ترین پوزخند مرا برمی‌انگیزد «چیزی شدن» از دیدگاه آنهاست - آنها که می‌خواهند ما را در قالب‌های فلزی خود جای بدهند. آنها با اعداد کوچک به ما حمله می‌کنند. آنها با صفر مطلق‌شان به جنگ با عمیق‌ترین و جذاب‌ترین رؤیایا می‌آیند - و ما خردکننده‌گان جعبه‌های کوچک کفش هستیم.

ابراهیمی در این کتاب چنان نگاه زیبایی به موضوعات مختلفی که هر انسان در زندگی روزمره‌اش با آنها مواجهه است، دارد که گاهی هوس می‌کنی ساعت‌ها جمله‌ای را در دهانات مزه مزه کنی و بعد آنرا آرام آرام طوری که تا سال‌های متمادی لذت‌اش را در پس ذهن‌ات داشته باشی، فرو دهی. آنجا که با هوش‌مندی هرچه تمام‌تر صورت نفرین را این‌طور رسم می‌کند: «نفرین، پیام‌آور درمانده‌گی‌ست و دش‌نام برای او برادری‌ست حقیر ...» و یا آنجا که از التماس‌های درهم شکننده می‌گوید: «تمنا بودن را بی‌رنگ می‌کند. و آنچه از هر استغاثه به جای می‌ماند ندامت است»، همه برگ‌هایی‌ست که انسان را دگرگون می‌کند.

نادر ابراهیمی معتقد است هلیای این شهر یک زن نیست، بلکه نمادی از وطن است. به عنوان نمونه آنجا که پسرک سرای‌دار هلیا را چنین مخاطب قرار می‌دهد: «هلیا تو مرا از من جدا کردی! تو مرا از رویدن باز داشتی. تو هرگز نخواهی دانست یک مرد در امتداد یازده سال رانده‌گی چه‌گونه باطل خواهد شد. حالیا تو با درخت ریشه سوخته‌پی که به باغ خویش باز می‌گردد چه می‌توانی گفت؟» از منظر خود نویسنده، هلیا نشان‌دهنده‌ی همان وطن است که مرد از آن طرد شده است و غربتی که او دور از هلیا با آن دست و پنجه نرم می‌کند، دور ماندن از یک زن نیست، بلکه تبعید از شهری‌ست که زادگاه او. آنرا دوست می‌دارد، اما به نظر می‌رسد هلیای این شهر حتا مرزهای میهن را هم در می‌نوردد و شکلی که به خود می‌گیرد نه شکل یک زن که خود زنده‌گی‌ست. هلیا ظرفی‌ست که طرحی از زنده‌گی همه‌ی آدم‌ها دارد. از شیطنت‌های کودکانه، پروانه گرفتن در باغ آلوچه، مشق‌های مدرسه‌ای که دیگران برای‌ات می‌نوشتند و طعم تلخ محرومیت گرفته تا دل باختن‌های گاه و بی‌گاه دوره‌ی نوجوانی، دست در گردن انداختن‌های پنهانی و شعله‌ی عشقی که ناگهان در جوانی سر بر می‌آرد، میان‌سال‌ی که به دیدن مرگ مادر می‌گذرد و پیر شدن پدر و آنجا که سرانجام اتاق‌ها سیاه مرگ می‌پوشند و بوی تند مرگ است که جای بوی بهار نارنج‌ها در فضا می‌پیچد.

مرگ، سخن دیگریست.
مرگ، سخن ساده‌پیست.
و من دیگر برای تو از نهایت، سخن نخواهم گفت.
که چه سوک‌ورانه است تمام پایان‌ها.

به راستی، هلیا زن نیست، همان زنده‌گیست که نادر ابراهیمی در «بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم» لباس عاشقانه‌ای از جنس شعر بر تن‌اش کرده است، در شهری که نزدیک است و آشنا و شاید که راز جاودانه‌گی‌اش همین است.

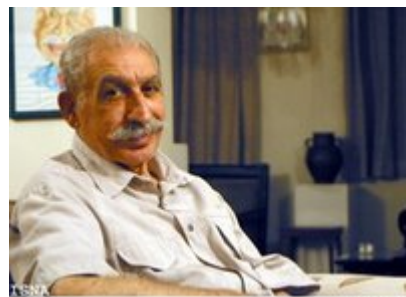
بخواب هلیا! بس است! راهیست که رفته‌بیم. آیا کدامین باران تمام غبارها را فرو خواهد شست؟ بیست سال از آن روزی گذشته است که من شهرم را از دیدگاه تازه‌پی به یاد سپردم.

نادر ابراهیمی مردیست که هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد. نه برای آن‌که می‌گوید: «مرا تصدیق کنی یا انکار، مرا سرآغازی بپنداری یا پایان، من در پایان پایان‌ها فرو نمی‌روم،» از این‌رو که او روان دائم این سرزمین است پیش از آن‌که روان دائم یک دوست داشتن باشد. سرزمینی که کودکان‌اش با قصه‌های آموزنده‌ی او خوابیده‌اند، با تصویرسازی استادانه‌اش روییده‌اند و با ترانه‌های وطن‌دوستانه‌اش به ایران بالیده‌اند. ابراهیمی مردیست که هرگز نخواهد مرد تا زمانی که بچه‌ها باز می‌خواهند قصه‌ی او را بشنوند و تکرار آن‌ها را خسته نخواهد کرد. تا زمانی که هلیای شهرش زنده است و نفس می‌کشد و هنوز خوابیده است. نادر ابراهیمی روح جاری این خاک است. او با بهار آمد، بهار جاودان نشد، اما او چرا.

– خسته شده‌یید آقا؟
– من؟ آه ... بله ... شاید ...
– با من یک استکان مشروب می‌خورید؟
– متشکرم ... نمی‌دانم ... بله.
– باز هم حرف می‌زنید آقا؟
– من؟ من حرف می‌زنم؟ اشتباه نمی‌کنید؟

به نقل از: **مازیار**

<http://www.maziarhsr.blogspot.com>



نادر، نادر ابراهیمی

با نوشتن از **نادر ابراهیمی** شروع می‌کنم که دست بر قضا امروز روز تولدش هم هست. حال نادر ابراهیمی این روزها خوش نیست و من هر بار که جایی در اینترنت به نامش برمی‌خورم اول دلم هری پائین می‌ریزد تا خبر را بخوانم و بدانم که نه نادر ابراهیمی هست، ناخوش است اما هست. سنم آنقدر قد نمی‌دهد که **صدای صحرا** یا **سریال آتش بدون دود** را بیاد بیاورم اما **سفرهای دور و دراز هامی و کامی** را یادم هست. البته خبط و ربط داستان که نه، فقط یادم هست که در همان عالم کودکی مجذوب این دو پسر بچه بودم که جیب می‌راندند و از شما چه پنهان گاهی خودم را جای آنها تصور می‌کردم. اینها بود و بود تا سالهای دانشکده. اولین بار فکر کنم ماجرا از کتاب **بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم** شروع شد. سال‌هایی بود که مدام پلاس بودم در کتابخانه مرکزی دانشگاه و نگاه‌های سنگین کتابدارها را تحمل می‌کردم تا بتوانم همچنان کتاب‌های محبوبم را ببیلم. تشنه‌ی بودم که یکبار به سرچشمه رسیده باشد. قبل این هم کلی گردن کج کرده بودم در کتابخانه مجلس که ورق پاره‌های مسجد محل را برسمیت بشناسند و اجازه دهند ساعتی آنجا باشم و کتاب‌ها را همان جا ورق بزنم. چقدر با آن استاد حائری، پیرمرد فسیل مسئول، چک و چانه زدم تا حالم را فقط محصولات راعتمادی نیست و یک شق ادبی محسوب می‌شود. نشد اما من در همان قرائت خانه چند جلد کلیدر را تمام کردم که پولم نمی‌رسید بخرمش. پرت

افتادم. از بار دیگر شهری که دوست می داشتم می گفتم. با این کتاب و آن فضای غریبش من حسابی درگیر آدمی شدم به نام نادر ابراهیمی. بعد مجموعه داستان های دیگر بود، **مصاها و رویای کجرات** بود به گمانم و **مکان های عمومی**. تا رسیدم به **ابن مشغله و ابوالمشاغل** که دیدم این آدم عجب اعجوبه ایست و چه زندگی پر فراز و نشیبی هم داشته. با همه این حرف ها هنوز خیز برنداشته بودم برای **آتش بدون دود**. بارها در قفسه کتاب فروشی ها دیده بودمش اما یادم نمیآید حتی ورق زده باشمش که ما بیشتر کتاب ها را با حسرت، نگاه می کردیم آن سال ها. **آتش بدون دود** را آخرسر فکر می کنم از کتابخانه حوزه هنری به امانت گرفتم. حالا باید اواسط دهه ۷۰ باشد. جلد اول که تمام شد دیگر نمی دانم چطور تخت گاز رفتم تا آخر جلد ۷ و شدم عاشق این کتاب. نمی دانم، هنوز هم ندارمش که دوباره بخوانم بینم هنوز هم همان افسون را دارد یا نه. این که نوشتم احساس آن سالهایم بود.

همان سالها مشغول ساختن فیلم هم بود نادر ابراهیمی بنام **روزی که هوا ایستاد** و مشتاق بودم بینم در سینما چه می کند که این فیلم هرگز روی پرده به خود ندید. چرایش را هم هرگز نفهمیدم. بعدتر **تکتیر تاسف برانگیز پدربزرگ** بود که حسابی متعجبم کرد. اصلاً با سبک و سیاق نویسندگی نادر ابراهیمی نمی خواند. بعد نمی دانم **مردی در تبعید ابدی** بود که درآمد یا چه و داشتم از نادر ابراهیمی نا امید می شدم که رسیدم به **چهل نامه کوتاه به همسر** و **یک عاشقانه آرام** و باز افسون نادر ابراهیمی مرا گرفت و زمینگیر شدم. وعده داده بود که **یک عاشقانه بسیار آرام** هم در راه است که کلی منتظرش بودم و ماندم. بعد فکر می کنم دو جلد از **بر جاده های آبی سرخ** را خواندم اما نمی دانم من عوض شده بودم یا نثر نادر ابراهیمی که هیچ از نثرش خوشم نیامد. نثرش کهنه شده بود و مدام توضیح و ابهامات می داد و خواننده خرفهم می کرد. جلدی بعد این کتاب اگر درآمده من نخوانده ام اما شنیده ام جلد های تازه در راهند که در نمایشگاه کتاب عرضه خواهند شد. علاوه بر همه اینها نادر ابراهیمی دوتا ترانه درجه یک هم دارد که با صدای محمد نوری جاودانه شده اند. کاش می توانستم قسمتی از آنها را اینجا بگذارم تا شما هم بشنوید اما خوشبختانه در سایتش هست و حتماً سر بزنید و بشنوید. بهرحال الان همین ها یادم می آید اما همین ها بس نیست که من عاشق این مرد یگانه باشم و دلم از خبر بیماریش بلرزد؟ همسرشان قول داده اند که آثار منتشر نشده را منتشر می کنند و دارند با گروهی روی این آثار کار می کنند. اما من این روزها اصلاً فکر این ها نیستم حتی اگر یک عاشقانه بسیار آرام اصلاً نوشته نشده باشد یا اصلاً منتشر نشود. بعد این سال بدی که گذشت، در این سالروز تولدش آرزو می کنم که باشد و بهتر شود و بماند. گفتم، **نادر ابراهیمی** را خیلی دوست دارم.



<http://pazhuhesh-nameh.com>

نمای نزدیک (مروری بر کارنامه نادر ابراهیمی)

نادر ابراهیمی، در فروردین سال ۱۳۱۲ شمسی، در تهران چشم به جهان گشود. او در مدرسه دارالفنون درس خواند و پس از گرفتن دیپلم، در دانشکده حقوق دانشگاه تهران نام نوشت، ولی درس حقوق را نیمه کاره رها کرد و در رشته زبان و ادبیات انگلیسی لیسانس گرفت

نادر ابراهیمی در نوجوانی، یعنی در ۱۶ سالگی، به نوشتن روی آورد و در سال ۱۳۴۲، نخستین کتابش را که «خانه‌ای برای شب» نام داشت، به چاپ رساند. وی سپس به روزنامه‌نگاری و سینما روی آورد.

ابراهیمی در سال ۱۳۵۰، با یاری همسر خود، مؤسسه «همگام با کودکان و نوجوانان» را بنا گذاشت. هدف این مؤسسه، مطالعه و پژوهش درباره استعدادها و کودکان و نوجوانان در زمینه‌های نوشتن شعر و داستان، نقاشی، تحقیق در رفتار و زبان کودکان و بررسی شیوه‌های یادگیری بود.

نادر ابراهیمی در زمینه‌های گوناگون کتاب نوشته است؛ از شعر و داستان گرفته تا نمایش‌نامه، فیلم‌نامه، سفرنامه و مقالات برای کودکان و نوجوانان و بزرگسالان. برای همین، نادر ابراهیمی را می‌توان هنرمندی چندگانه‌نویس دانست. او حتی برای کودکان و نوجوانان و کتاب‌های‌شان، تصویرگری هم کرده است

کارنامه

در این‌جا با آثار نادر ابراهیمی، در حوزه سنی کودک و نوجوان آشنا می‌شویم. برای آشنایی بیشتر و بررسی دقیق‌تر، آثار و کتاب‌های نادر ابراهیمی را برحسب موضوع و زمینه کاری، بخش‌بندی کرده‌ایم.

الف) داستان:

- 1- دور از خانه ، انتشارات همگام با کودکان و نوجوانان . 1347 این کتاب در همان سال چاپ، از سوی شورای کتاب کودک، برگزیده شد. همچنین، این کتاب از جانب سازمان یونسکو، به عنوان کتاب برگزیده انتخاب شد.
- 2- کلاغ‌ها ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۱۳۴۸. این کتاب، سه جایزه بین‌المللی دریافت کرد:
 - جایزه اول جشنواره کتاب‌های کودکان در توکیو
 - جایزه اول سیب طلایی براتیسلاوا (برای تصویرهایش)
 - جایزه اول تعلیم و تربیت از یونسکو
- 3- سنجاب‌ها ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۱۳۴۹
- 4- قصه گل‌های قالی ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۱۳۵۲
- 5- پهلوان پهلوانان ، پوریای ولی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۱۳۵۲. این کتاب برنده جایزه بزرگ تصویرگری جشنواره کتاب کودک کنکور نوماي ژاپن در سال ۱۹۷۸ شد.
- 6- باران، آفتاب و قصه کاشی ، امیرکبیر ۱۳۵۳
- 7- بُزی که گم شد ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۱۳۵۳
- 8- من راه خانه‌ام را بلد نیستم ، انتشارات رادیو تلویزیون ملی ایران ۱۳۵۳
- 9- سفرهای دور و دراز هامی و کامی در وطن (۱۶ جلد)، سروش ۱۳۵۶
- 10- پدر چرا توی‌خانه‌مانده‌است؟ فرزین ۱۳۵۷
- 11- جای او خالی ، فرزین ۱۳۵۷
- 12- نیروی هوایی (قصه‌های انقلاب)، فرزین ۱۳۵۷
- 13- سحرگاهان همافرها اعدام می‌شوند ، فرزین 1358
- 14- برادرت را صدا بزن ، فرزین ۱۳۵۸
- 15- روزی که فریادم را همسایه‌ها شنیدند (قصه‌های ریحانه خانم)، همگام ۱۳۶۸
- 16- آدم وقتی حرف می‌زند چه شکلی می‌شود؟ همگام ۱۳۶۹
- 17- درخت قصه، قمری‌های قصه ، همگام . 1369 این کتاب از سوی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برنده جایزه شد.
- 18- عبدالرزاق پهلوان ، همگام ۱۳۶۹
- 19- آن‌که خیال بافت و آن‌که عمل کرد ، همگام ۱۳۶۹
- 20- حکایت کاسه آب خنک ، همگام ۱۳۷۰
- 21- حکایت دو درخت خرما ، همگام ۱۳۷۰
- 22- آن شب که تا سحر ، همگام ۱۳۷۱

23. قلب کوچکم را به چه کسی هدیه بدهم؟ همگام ۱۳۷۱
24. قصه سار و سیب ، همگام 1373
25. قصه موش خودنما و شتر باصفا ، همگام ۱۳۷۳
26. با من بخوان تا یاد بگیری ، همگام ۱۳۷۳
27. نرگس و قالیچه اسرارآمیز ، همگام ۱۳۷۵
28. قصه‌های قالیچه شیری ، همگام ۱۳۷۷

ب) ترجمه به فارسی برای مخاطبان کودک و نوجوان:

1. از پنجره نگاه کن ، جان والش آنگلوند، همگام
2. دوست کسی است که آدم را دوست دارد ، جان والش آنگلوند، همگام
3. آدم آهنی ، تد هیوز، امیرکبیر

ج) درباره مسائل ادبیات کودک و نوجوانان:

1. مقدمه‌ای بر فارسی‌نویسی برای کودکان ، همگام ۱۳۵۳
2. مقدمه‌ای بر مصورسازی کتاب کودکان ، آگاه ۱۳۶۷
3. مقدمه‌ای بر مراحل خلق و تولید ادبیات کودک ، آگاه ۱۳۶۳
4. مقدمه‌ای بر آرایش و پیرایش کتاب‌های کودکان ، آگاه ۱۳۶۸

د) تصویرگری برای کتاب‌های کودکان:

1. قصه پیرزنی که دلش می‌خواست تمیزترین خانه‌ی دنیا را داشته باشد ، نوشته شکور لطفی
2. ما بوته گل سرخ را از خواب بیدار می‌کنیم ، نوشته شکور لطفی
3. سومین هدیه ، جان کرو، ترجمه فرزانه منصوری
4. گل هفت رنگ ، کاتالیو والتین، ترجمه المیرا دادور
5. راه دور ، مریم زندی

ه) شناخت معادن و فلزات به زبان ساده:

1. مثل پولاد باش پسر، مثل پولاد ، شرکت ملی فولاد ایران و همگام ۱۳۷۱
2. داستان سنگ و فلز و آهن ، شرکت ملی فولاد ایران و همگام ۱۳۷۱
3. هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم (با مایعات معدنی)، شرکت ملی فولاد و همگام ۱۳۷۴
4. کمیاب و قیمتی اما همان‌قدر خوب و لازم ، شرکت ملی فولاد و همگام ۱۳۷۴
5. مدرسه بزرگ‌تر هم وجود دارد ، شرکت فولاد و همگام ۱۳۷۵
6. گل‌آباد دیروز، گل‌آباد امروز (یک قصه فلزی)، شرکت فولاد و همگام ۱۳۷۵
7. گل‌آباد امروز گل‌آباد فردا) یک قصه فلزی)، شرکت فولاد و همگام ۱۳۷۵



<http://natoor.khabgard.com>

۲۲ فروردین ۱۳۸۳

کلمه ، نان نمی شود ! (نگاهی کوتاه به جهان داستانی نادر ابراهیمی)

ابتدا قرار بود این یادداشت گزارشی باشد از حال و روز امروز نادر ابراهیمی ؛ اما بعد از گفتگو با فرزانه منصوری - همسر نادر ابراهیمی - که در حال حاضر بر انتشار آثار ابراهیمی نیز نظارت دارد ، به این نتیجه می‌رسیم که محوریت یادداشت ام را بر جهان داستانی نادر ابراهیمی قرار دهم. ضعف شدید ، بیماری و عدم حضور ذهن آقای نویسنده دلایلی است که فرزانه منصوری برای عدم تمایلش به انجام گفتگو با همسرش عنوان می‌کند . او معتقد است یادداشت‌هایی از این دست منجر به تخریب تصویری می‌گردد که از نادر ابراهیمی به عنوان نویسنده‌ای پرکار ، فعال و خوش صحبت در ذهن خوانندگانش نقش بسته است . هرچند که شرح گفتگو مفصل من و فرزانه منصوری و دیدارم با نادر ابراهیمی نیز به درخواست فرزانه منصوری که تصور می‌کرد این گفتگو نیز به مانند آنچه این روزها و از سوی دیگران انجام شده بود ، تنها به وضعیت جسمانی نادر ابراهیمی و شرایط حاکم بر چاپ و نشر آثارش محدود خواهد شد ، منتشر نمی‌گردد .

نادر ابراهیمی در چهاردهم فروردین ۱۳۱۵ در تهران متولد شده است . تحصیلات ابتدایی را در دارالفنون می‌گذراند و سپس وارد دانشکده حقوق می‌گردد ، اما پس از دو سال این دانشکده را رها کرده و سرانجام در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به درجه لیسانس می‌رسد . « خانه‌ای برای شب » اولین مجموعه داستان او است که در سال ۱۳۴۱ منتشر می‌گردد . او در ادامه به تالیف نزدیک به یکصد اثر می‌پردازد که بیش از هرچیز پراکندگی را در آثارش نمایان می‌سازند . ابراهیمی در دو کتاب « ابن مشغله » و « ابوالمشاغل » به شرح کامل حوادث و رویدادهای زندگی اش پرداخته است تا خوانندگان کتابهایش را تا حدی از جستجو در زندگی گذشته خود بی‌نیاز سازد . اما آنچه در این میان ممکن است مورد توجه قرار گیرد ، پیوستن او به یک سازمان سیاسی در سیزده سالگی است که تجربه زندان و بازجویی را برای او به ارمغان می‌آورد . مساله‌ای که شاید در شکل‌گیری باورهای سیاسی این نویسنده ، که غالب آثار او را نیز متأثر از خود ساخته‌اند ، نقشی اساسی بر عهده داشته باشد :

« دلم می‌خواست سیاستمدار بشوم ، یک سیاستمدار واقعی ؛ سیاستمداری که به مردم راست بگوید و به خاطر آزادی همانقدر بجنگد که به خاطر رفاه ، به خاطر وطن همانقدر که به خاطر اعتقاد . افسوس اما که دیگر گذشته است و تابوتم را بر سر دست می‌برند . » (۱)

ابراهیمی داستان نویسی را با خلق فابل‌ها و قصه‌هایی از زبان حیوانات آغاز می‌کند و می‌کوشد با انسانی کردن اشیاء و حیوانات به توصیف کژیها و پلیدیهای اجتماعی بپردازد . یاس و ناامیدی به شکلی فراگیر در فابلهای ابراهیمی حضور دارند و قهرمانهای داستانهای او عموماً با شکست ، مرگ و یا سرخوردگی مواجه می‌شوند . گرایش به ادبیات تمثیلی و آمیخته با استعارات فراوان را می‌توان یکی از راههای انتقاد از شرایط غالب بر جامعه دانست و در حقیقت نویسنده‌ای که اجازه ندارد واقعیت‌های موجود را به نگارش درآورد ، با روی آوردن به مفاهیم انتزاعی به اثر خویش کلیت می‌بخشد . ابراهیمی پس از تجربه فابل نویسی به پیروی از نویسندگان روشنفکر زمان خویش به خلق داستانهای تمثیلی روی می‌آورد . این دسته از آثار او معمولاً به دلیل به کارگیری نثری ملال‌آور از سوی نویسنده و عدم وجود حادثه‌ای مشخص برای پیشبرد داستان ، در برقراری ارتباط با خواننده موفق نیستند و به تکرار مضامینی چون مرگ و ناامیدی می‌پردازند . جملات قصار در داستانهای این دوره ابراهیمی حضور پررنگ‌تر می‌یابند و از این زمان کاربرد خود را به دیگر ارکان داستان تحمیل می‌کنند .

ابراهیمی برای پایبندی به تعهدات اجتماعی و اخلاقی و نمایش آن، ساده ترین راه را بر می‌گزیند و حتی در دوره ای که به دلیل تغییر شرایط اجتماعی نویسنده دیگر قادر نیست با قطعیت در خصوص بحران‌ها و مسایل اجتماعی - سیاسی راه درمان نشان دهد، همچنان به استفاده از جملات حکیمانه پایبند می‌ماند؛ گرچه نمی‌توان از کنار تبحر او در خلق این جملات بی تفاوت گذشت. داستانهای ابراهیمی، جز معدودی، به جای پیروی از محور اصلی داستان و بهره‌گیری از ایجاز برای روایت مضمونی اجتماعی عموماً یادداشتهایی بلند از یک راوی پرگو به شمار می‌روند که بیشتر تلاش دارند فلسفه بافیهای نویسنده را شرح دهند. ابراهیمی با تعریف دیگرگونه ای که از مفهوم تعهد یک نویسنده ارایه می‌دهد، آثارش را از چهارچوبهای رایج ادبیات داستانی خارج نموده است.

در اوایل دهه پنجاه و با اوج‌گیری فشار رژیم بر نویسندگان و روشنفکران که همراه با تعطیلی کتابخانه‌ها و توقیف کتابها، مجلات ادبی و روزنامه‌ها است، ابراهیمی نیز همچون برخی دیگر از نویسندگان هم‌دوره خویش - مانند میرصادقی و گلشیری - به خلق آثاری در باب نقد عملکرد روشنفکران می‌پردازد. داستانهایی که یا به گوشه نشینی و سکوت روشنفکران طعنه می‌زند و یا به ملامت آن دسته از روشنفکرانی می‌پردازد که خواسته یا ناخواسته به رژیم وابستگی پیدا کرده‌اند. توجه به آن دسته از آثار خلاقه ابراهیمی که پیش از انقلاب منتشر گردیده‌اند نشان می‌دهد برخلاف آنچه که برخی از منتقدین آثار او ادعا می‌کنند، ابراهیمی هرگز در باورهای سیاسی خویش تغییر بنیادینی ایجاد نمی‌کند و پس از انقلاب نیز از همان جهان بینی سیاسی سابق پیروی می‌نماید. تنها می‌توان گفت که به دلیل تغییر فضای اجتماعی و سیاسی و فراهم آمدن شرایطی مناسب و همسو با باورهای سیاسی این نویسنده، او به شکلی علنی و صریح به بیان دیدگاههای خود که پیش از انقلاب آنها را از زبان حیوانات و یا در لفافه مطرح می‌ساخت، می‌پردازد؛ مساله ای که البته چندان با سلیقه برخی از روشنفکران سازگاری ندارد. کتابهایی همچون «سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما می‌آمد» (بر اساس زندگی رهبر فقید انقلاب اسلامی) و «مردی در تبعید ابدی» (بر اساس زندگی ملاصدرا) - که پس از انقلاب منتشر گردیده‌اند - به بهترین شکل بیانگر دلبستگی نادر ابراهیمی به فرهنگ اسلامی و انقلابی می‌باشند. البته در مجموعه‌هایی که در سالهای اخیر منتشر گردیده‌اند، و به خصوص در مجموعه «حکایت آن اژدها»، با داستانهایی از او مواجه می‌شویم که نشان دهنده ناامیدی اش در رسیدن به یک مدینه فاضله و بیانگر انتقاداتی است که او در عین پایبندی به اصول انقلابی و ملی‌گرایانه اش نسبت به شرایط موجود دارد.

ابراهیمی در خلق داستانهایی که موقعیتشان در صحرا می‌گذرد (مجموعه هزارپای سیاه و قصه‌های صحرا و رمان آتش بدون دود) نوع خاصی از واقع‌گرایی را که با اسطوره‌ها همراه گشته است در داستان خویش به نمایش می‌گذارد. افسانه‌ها، آیین‌های کهن قوم ترکمن و طبیعت صحرا در این رمان به شکلی شاعرانه توسط نویسنده روایت و توصیف می‌گردند. مجموعه «آتش بدون دود» - که جایزه برگزیده ۲۰ سال پس از انقلاب را برای ابراهیمی به ارمغان می‌آورد - برجسته‌ترین و شاید قابل‌تأمل‌ترین اثر او به شمار می‌آید. ابراهیمی سه جلد نخست این مجموعه هفت جلدی را پیش از انقلاب منتشر می‌سازد که در مقایسه با چهار جلدی که پس از انقلاب فرصت چاپ می‌یابند از اقبال بیشتری برخوردار می‌گردد. آنچه به این مجموعه - که بنا بر ادعا نویسنده قرار است «تاریخ خلق قوم ترکمن» باشد - ضربه می‌زند، تحلیل‌های سیاسی نا بجای نویسنده، به خصوص در چهار جلد آخر، می‌باشد. علاقه وافر ابراهیمی به ارایه تحلیل‌های سیاسی، که گاه رنگ و بوی شعار به خود می‌گیرند، به شکلی علنی در آثار او نمود دارد و گاه داستانهایش را تا سطح مقالاتی اجتماعی - سیاسی تنزل داده است.

مساله دیگری که در آثار پراکنده ابراهیمی به چشم می‌خورد نثر پرداخته شده داستانهایش است. ابراهیمی چه در داستانهای واقع‌گرایانه و غزل‌داستانهایش و چه در فیلمنامه‌ها و داستانهای استعاری اش از توجه به زبان اثر غافل نمی‌ماند. او شاید از معدود نویسندگانی باشد که در تمامی داستانهایش بر ارایه زبانی سالم و آهنگین تاکید دارد. گرچه این مساله نیز از انتقاد در امان نمانده است و منتقدان گاه زبان و نثر را در داستانهای او سرپوشی برای پنهان کردن ضعفهای بنیادین داستان نویسی او دانسته‌اند؛ چنانکه شمیم بهار در خصوص داستانهای او می‌گوید: «ابراهیمی اساساً داستان کوتاه نویس هنرمندی نیست. داستان‌هایش از نظر ساختمان و آدم‌ویران است و او در پی تزیین نثر است.» (۲) ابراهیمی خود در

مقدمه ای که بر مجموعه « خانه ای برای شب » می نویسد ، علی رغم پذیرش برخی ضعفها در ساختار داستانهایش به شکلی متفاوت با این موضوع برخورد می کند : « من نثر را چون جامه ای بر تن موضوع نمی بینم که آرایش این جامه ، تن را در غربت نگه دارد و در ناشناختگی . اگر موضوع یا محتوا ، گهگاه در قصه های من غریب و دور از دست می ماند ضعف من است ، نه گناه آراستگی نثر... » .

نادر ابراهیمی تجربه های گوناگونی را پشت سر گذارده است و پراکندگی موجود در آثارش نیز شاید ناشی از همین تغییر شرایط و تمایل او برای یافتن شیوه های گوناگون و نوین برای آرایه حرفه‌ایش باشد . آثار قابل تامل او در حوزه ادبیات کودک ، فیلمسازی و تصویرگری کتاب کودک نیز دلیلی بر این ادعا هستند . داستانهای ابراهیمی اما از جایگاهی در میانه ادبیات عامه پسند و متعالی برخوردارند . نوعی از ادبیات که در پرورش و تربیت خوانندگان آثار پاورقی و متمایل ساختن آنان به مطالعه آثار قابل تامل ادبیات نقش اساسی بر عهده دارد اما متأسفانه تاکنون کمتر به آن پرداخته شده است . هرچند که هیچ کدام از ما نیز نمی تواند تاثیر کتابهای او را در بدست آوردن آرامشی که در روزهای پر التهاب جوانی به آن نیاز داشته ایم انکار کند . همه ما ، لافل اگر با خود صادق باشیم و گذشته مان را انکار نکنیم ، ساعاتی را به یاد داریم که از خواندن داستانهای ابراهیمی - بی توجه به ساختار آنها - لذت برده ایم . چه جهان داستانی اش را دوست داشته باشیم و چه او را يك سیاستمدار و مصلح اجتماعی بدانیم تا داستان نویس ، داستانهای نادر ابراهیمی در پرکردن خلاء میان آثار عامه پسند و متعالی ادبیات موفق بوده اند .

(۱) نادر ابراهیمی ، مجموعه « حکایت آن اژدها »

(۲) اندیشه و هنر - اردیبهشت ۱۳۴۴

«روزنامه‌ی شرق- ویژه‌نامه نوروز ۱۳۸۳»

<http://varesh.blogfa.com>

روز نویس آسیه امینی

به نقل از : **وارش**

[ما برای فروریختن آنچه کهنه است آفریده شدیم](#)

هلیای من!

زندگی طغیانی ست بر تمام درهای بسته و پاسداران بستگی. هر لحظه ای که در تسلیم بگذرد لحظه ای ست که بیهودگی و مرگ را تعلیم می دهد.

لحظه ای است متعلق به گذشتگان که در حال رخنه کردن است.

اینک گسستن لحظه های دیگران را چون پوسیده ترین زنجیره های کاغذی پیاموز.

باری گریختن، تنها از احساسات کودکانه خبر می دهد؛ اما تکرار در گریز ، ثبات در عشق را اثبات می کند.

من - ایمان دارم که عشق، تنها تعلق است. عشق، وابستگی ست.

عشق مجموع تخیلات یک بیمار نیست.

آنچه هر جدایی را امکان پذیر می کند اندیشه پایات آن جدایی ست.



بیاور که محبت را از میان دیوارهای سنگی و نگاه های کینه توز، از میان لحظه های سلطه دیگران بگذرانی. امروز، برای من، روز خوبی نیست؛ روز بد تنهایی است. اینجا را غباری گرفته است.

پنجره ها نمی خندند و آب نمی جوشد و بوی مستی آفرین تن تو در این کلبه نپیچیده است. یاد تو هر لحظه با من است؛ اما یاد، انسان را بیمار می کند.

اینجا هیچ کس نیست که غروبها به من خوشامد بگوید و موهایی نرمش را میان دستهای من بگذارد و بخندد. ...
به من باز گرد هلیای من!

مگذار که خالی روزها و سنگینی شبها در اعماق من جایی از یاد رفتنی باز کند.

ما برای فروریختن آنچه کهنه است آفریده شدیم.

در ما دمیدند که طغیان گر و شورش آفرین باشیم.

و به یاد بیاور آنچه را که من در این راه از دست داده ام.

...

برگرفته از کتاب "بار دیگر شهری که دوست می داشتم" نوشته نادر ابراهیمی

گریانده مرا، با خودش بده تا همه کوچه های خیس، با او در تمام پسکوچه های بلوغ گشته ام. بارها و بارها و بارها تنهایی ام را با خواندن "بار دیگر شهری..." پر کرده ام. در مشهد خیابان دانشگاه، ایستگاه سراب، پانسیون سعیدی، اتاقی داشتم در طبقه ششم، فکر کنم ۶۰۸، شبی سیل بدي آمد در مشهد. از پنجره آب آمد و همه اتاقم پر از آب شد. اولین چیزی رو که روی وارمر خشک کردم کتاب بار دیگر... بود. هنوز اون کتاب رو همون جور باد کرده دارم.

اون روزای خیلی دورتر که راهنمایی رو تازه تموم کرده بودم و ماهی به بار عاشق می شدم، فقط خود اون چیزی که می خوندم مهم بود. مهم تاثیر واژه ها و حس بود. مهم این بود که انگار هذیانهای عاشقانه تو رو یک نفر آرام آرام زیر گوشت زمزمه می کنه.

بعد رفتم سراغ نوشته های دیگه ابراهیمی؛ فردا شکل امروز نیست، آتش بدون دود، ابن مشغله، ابوالمشاغل، نامه ها و به عالمه دیگه که اسمشون الان یادم نیما د.

وقتی وارد دانشگاه شدم اولین برخورد من با یکی از دوستانم - که بعدها و هنوز از نزدیکترین دوستان منه- سر صحبت درباره ابراهیمی و "بار دیگر شهری که دوست می داشتم" بود. یادته نوشا؟!

اما اما! امروز برای اینکه در مورد او بنویسم پر از تردید بودم. دوست ندارم از علت های تردیدم بنویسم چون به هر حال نادر ابراهیمی لحظه های تنهایی بسیاری از ما رو پر کرده. خداییش برای بسیاری از دوستان و نزدیکان من که اینجوری بوده. برای همین به این فکر نمی کنم که نادر ابراهیمی که هست و چه کرده! به این فکر نمی کنم که او رو باید در دوره های مختلف سیاسی کشور زیر ذره بین ببرم و در هر دوره ای بازتاب شرایط حاکم رو درش بازیابی کنم.

امروز که این مطلب رو می نویسم دوستتر دارم به مردی فکر کنم. که مرا گریانده و با من در کتابش گریه کرده. با عشقهای من زمزه کرده و با تنهایی من پر شده. دوستتر دارم در مراسم بزرگداشتش شرکت کنم و به او که حالا بیمار است و دچار نسیان، و برای او که هذیانهاش را دیگر نمی خوانیم، ادای احترام کنم. فقط همین.

ضمن اینکه شنیدم قراره بهروز دولت آبادی تو مراسمش تار بزنه! فرزین جان جات خالی! یادته اون روز رو که رفتیم خونه آقای دولت آبادی و اون یک ساعت برامون تار زد و ما کیغور شدیم از مستی سازش؟

البته بعدشم جنابعالی نوار ضبط شده بنده رو برداشتی و رفتی اون سر دنیا؟ جات رو روز ده مهر در خانه هنرمندان حسابی خالی می کنم.

خب دیگه اگه شما هم اهل حالین به سري بزنین [اینجا](#) ده روز دیگه.

واژه نویسی

حاشیه ای بر دغدغه های ریز و درشت زندگی!!!!

<http://www.fadafan.blogfa.com>

85/09/14

ادای احترام به پیرمردی از قبیله کتاب

خبر کوتاه است و گویا : «نادر ابراهیمی» نویسنده پر آوازه ایرانی که مدت‌هاست در بستر بیماری به سر می‌برد، توانایی راه رفتن را از دست داده است. به گزارش ایرنا، «فرزانه منصوری» همسر نادر ابراهیمی با اعلام این مطلب افزود: روند کند بهبودی ابراهیمی متوقف شده است و در پی از دست دادن توانایی تکلم، او دیگر قادر به راه رفتن هم نیست. وی ادامه داد: هم اکنون برای جابه‌جایی همسر، از صندلی چرخدار استفاده می‌کنیم.

نادر ابراهیمی چندسالی است که به علت ضایعه مغزی در بستر بیماری افتاده است اما با وجود از دست دادن قدرت تکلم و راه رفتن، حواس پنجگانه او فعال است و قدرت ادراک دارد.»

نادر ابراهیمی را باید از کدام زاویه بنگرم؟ یکی نویسنده خبره در عرصه ادبیات کودک؟ یک نویسنده عاشق؟ یک فیلمنامه نویس؟ یک ترانه سرا؟ یک...؟!.. نسل من خواندن و نوشتن را در دورانی فرا گرفتند که غول‌های دوست داشتنی چون ابراهیمی بر بلندای ادبیات این مرز و بوم در افشانی می‌کردند. در مقاطع مختلف عمر شاهد معجزه‌ای به نام ابراهیمی در این جا و آن جا بودم. شاید در برخی از آثارش با نثری مطول و کسل‌کننده مواجه شویم. شاید برخی از کارهایش را نپسندیم. شاید فقط یک ابراهیمی را دوست داشته باشیم. در هر حال رد پای ابراهیمی در مقاطع مختلف عمر هر یک از ما خود نمایی می‌کند. خبر صدر مطلب بهانه‌ای شد برای این چند خاطره. امید که بماند و بنویسد و ناتمام‌هایش را تمام کند.

خاطره اول: عوالم کودکی بود و عشق تلویزیون در نیمه اول دهه پنجاه / پایم را کرده در یک کفش و هوی گیر داده ام به مادر بیچاره ام که : مامان می‌خواهم آتش بدون دود را ببینم. آخر موافقت که بریم خونه همسایه به بهانه گرفتن پیاز و از این حرفها. رفتیم. مامان شروع کرد با زن همسایه دل و قلوه دادن و من شدم همراه گلن اوچا ! فرداش با بچه‌ها تو دشت سوار بر اسبانی چوبی پورتمه می‌رفتیم و عشق را در صحرا شکار می‌کردیم. بادش بخیر.

خاطره دوم: کتابخانه کودک (کانون) شده بود پاتوق ما. زمستون‌ها با بچه‌ها می‌شدیم تو اون گرمای سالن اصلی کتابخونه. چه کیفی داشت. خانمی موقر کتابدار بود و عزیز دل ما بچه‌های تخس. او با مهربانی تخسی ما رو با دادن یک کتاب جواب می‌داد. یک روز پنج جلد کتاب «پهلوان پهلوانان، پوریای ولی» به جمع ما هدیه کرد و خواست برایش خلاصه کنیم که کردیم و باز جایزه داد

و خلاصه خواست. تا سه هفته این وضعیت ادامه داشت. حالا از تخس بازی‌های ما خاطره‌ای باقی مانده بود. او هر هفته با کتابی از نادر ابراهیمی ما را به بازی گرفته بود. کتاب درمانی مان کرده بود.

خاطره سوم: دوره دانشجویی شاهد عاشقی یکی از دوستان بودیم. بد مصب شیدایی به سرش می‌زد و نیمه شب زیر بارش برف‌ها می‌زد بیرون و دو بیتی می‌خوند توی اون سرمای بی‌پیر زنجان. مدتی گذشت. ازدواج کرد. حالا دنبال بهانه‌ای برای مکاتبه با همسرش می‌گشت. خدا رحمت کند توج را (یکی از دانشجویان خون‌گرم ایلامی) به او کتابی از نادر ابراهیمی "چهل نامه برای همسر" هدیه کرد. یک ماه گذشت. آن دوست عاشق در حضور جمع پیشانی توج را بوسید و گفت: تو و ابراهیمی زندگی ام را زیر و رو کردید ممنونم.

خاطره چهارم: سعید عاشق شده بود و مونده بود حیرون که قضیه رو چه چوری به طرف بگه!! با دوستان به سراغش رفتیم. بی دریغ گفتیم که آماده ایم که کمکش کنیم. بعد کلی ارایه طریق گفت: بگین برایش چی بخرم؟ یکی گفت: کتاب بخر. از اون نگاه‌های عاقل اندر سفیه بهش کرد و گفت: چی بخرم؟ گفت: بیا این کتاب رو بهش بده. کولاک می‌کنه. اینو گفت و از کیفش کتاب "یک عاشقانه آرام" رو در آورد. هفته بعد سعید همه رو به صرف سالاد اولویه‌ای که نامزدش درست کرده بود دعوت کرد. می‌گفت جای ابراهیمی عزیز خالی!

خاطره پنجم: گفتند می‌تونید برین کرمانشاه به گشتی بزید. سال ۶۶ بود. رفتیم. بارون می‌اومد. زمستون بود. برف تبدیل شده بود به باران. شده بودیم موش آب کشیده. رفتیم طرفای بیستون. جوانکی سیگار به لب با حالی نزار زیر یک درخت در حال لرزیدن بود. چند کتاب به دست داشت. به طرفمان آمد. سرباز بود و باید بر می‌گشت شهرستان. به گمانم همدان. گفت: پول ندارم. اگر



اهل دلید بیابید و این چند کتاب رو از من بخرید. خریدم. دیوار فروغ ، صحرائی محشر جمال زاده و سه جلد اول آتش بدون دود. تا وسطای تابستون ۶۷ باردیگر خاطرات گلن اوجا را مزه مزه می کردم. البته این سری از اسب های چوبی خبری نبود.

به نقل از: **مرد خاکستر** <http://mardekhakestar.persianblog.com>

نادر ابراهیمی
یادمان باشد امروز مردی را که به اعترافِ خودش نوشتن نمی داند و هنوز مردمِ ترکمن را با **آتش بدون دود** او می شناسند. یادمان باشد امروز مردی را که فیلمنامه نویسن نیست و فیلمنامه هایی نوشت از حریفان برانگیخت به دزدیدن. یادمان باشد امروز مردی را اولین گروه کوهنوردی را در تاریخ ایران شکل داد. یادمان باشد امروز مردی را در تمامی ی چهارراه ها نعره زد این خاک را عاشقانه دوست می دارد. یادمان باشد امروز مردی را همان است در نثر که شاملوی بزرگ بود در شعر؛ سترگ، عاشق، بی که تن دهد به هیچ بند و بستگی. و یادمان باشد امروز مردی را که رمانی از میرمهنا دم زد که حضرات از دم یا راهزنش می دانستند و یا از بیخ و بن وجودش را انکار می کردند، همان حضراتی که امروز داعیه ی میرمهنا شناسی شان گوش ابلیس را کر کرده است. و یادمان باشد امروز مردی را که نامش را هم شاید نمی داند. و یادمان باشد امروز مردی را اگر به ناگهان کتابی در دست راهش را بگیری که لطفاً امضا کنید مصیبتی را رقم زده ای برای خانواده اش که امضایی را که شروع کرد تمام می کند آیا یا فراموش. و یادمان باشد امروز مردی را که سالهاست درگیر بیماری ای توان فرساست بدانگونه که خودش را به یاد نداشته باشد اغلب اوقات. و یادمان باشد امروز زنی را که خودِ خودِ خودِ مهربانی ست. و یادمان باشد امروز زنی را که سالهاست شاید فراموش کرده روزگاری فرزانه منصوری بوده است نه فرزانه ابراهیمی. و یادمان باشد امروز که هنوز در خانه سرشار است از مهرورزی که همیشه؛ که نادر و فرزانه هنوز و همیشه یکدیگر را عاشقانه نیایش می کنند. و یاد تو باشد امروز ابراهیمکِ دزدِ پستِ مزورِ متقلبِ حاتمی کیا که فریادِ این نوزادِ زنازاده ی عصرِ مصلوبت خواهد کرد و لگدکوبت خواهد کرد تا قی کنی تمامِ نوشته ها و فیلمنامه یی که با پوزه ی ظاهرالصلاحِ کثیفت ریوده ای از نادر ابراهیمی. باش تا باشیم.

طلوعِ نادر ابراهیمی بر همه ی اهالی ی هستی خوش.

ضعف جسمانی نادر ابراهیمی تداوم دارد

خبرگزاری مهر - گروه فرهنگ و ادب : نادر ابراهیمی این روزها فقط باید استراحت کند. همسرش می گوید نمی تواند بنویسد اما گاه می تواند چیزهایی را بخواند. با این شرایط گفتگو با او میسر نبود و آنچه می آید شرحی از وضعیت جسمی او از زبان همسرش است.

به گزارش خبرنگار مهر، همسر نادر ابراهیمی گفته است که او دو ماه پیش در اثر سرماخوردگی دچار تب شدیدی شده و از آن تاریخ صحبت کردن هم برای او مشکل شده است.

او می گوید: در اوایل بیماری نویسنده " آتش بدون دود" یعنی سال ۱۳۷۹ ایمنو تراپی بر روی سیستم دفاعی بدن وی انجام شد که باعث افزایش ایمنی بدن ابراهیمی شد .

این امر و پرستاری مطلوب همسرش باعث شده بود تا در طول هفت سال بیماری، وی در اثر ابتلا به بیماری های کوچک و عادی واکنش های شدید نشان ندهد. اما این روند امروز قطع شده است. همسر ابراهیمی می گوید: به نظر می آید روند بهبودی ای که در چند سال گذشته وجود داشت متوقف شده است.

نادر ابراهیمی در ۱۶ فروردین ماه سال ۱۳۱۵ در تهران به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در این شهر گذراند و پس از گرفتن دیپلم ادبی از دبیرستان دارالفنون، به دانشکده حقوق وارد شد. او این دانشکده را پس از دو سال رها کرد و در رشته زبان و ادبیات انگلیسی لیسانس گرفت.

در سال ۱۳۴۲ نخستین کتاب خود را با عنوان "خانه ای برای شب" به چاپ رساند. وی علاوه بر صدها مقاله تحقیقی و نقد، بیش از صد کتاب چاپ و منتشر کرده که دربرگیرنده رمان و داستان کوتاه، کتاب کودک و نوجوان، نمایشنامه، فیلمنامه و پژوهش در زمینه های گوناگون است. از جمله این آثار می توان از هزار پای سیاه و قصه های صحرا، افسانه باران، بار دیگر شهری که دوست می داشتیم، عاشقانه آرام، مصایا و رویای گاجرات، آرش در قلمرو تردید و خانه ای برای شب نام برد. همچنین چند اثر این نویسنده به زبان های مختلف دنیا برگردانده شده است.

نادر ابراهیمی چندین فیلم مستند و سینمایی و همچنین دو مجموعه تلویزیونی را نوشته و کارگردانی کرده و آهنگ ها و ترانه هایی برای آنها ساخته است.

ابراهیمی در زمینه ادبیات کودکان، جایزه نخست براتیسلواوا، جایزه نخست تعلیم و تربیت یونسکو، جایزه کتاب برگزیده سال ایران و چندین جایزه دیگر را دریافت کرده است. او همچنین عنوان "نویسنده برگزیده ادبیات داستانی ۲۰ سال بعد از انقلاب" را بخاطر داستان بلند و هفت جلدی "آتش بدون دود" به دست آورده است.

به امید روزی که بتوانیم آثار تازه اش را بخوانیم و با او به گفتگو بنشینیم.

<http://www.irandaily.ir>
IRAN DAILY

Luminaries Nader Ebrahimi



Noted veteran author, Nader Ebrahimi, was born on April 3, 1936, in Tehran. He obtained his diploma in literature from Darolfonoun High School. Leaving his law studies unfinished, Ebrahimi received a bachelor's degree in English language and literature. He was detained, interrogated and put behind bars several times since the age of 13 due to his inclinations toward a political organization.

It is hard to list the jobs he has been engaged in throughout his life, as he acknowledges in books "Ibn al-Mashghaleh," and "Abolmashaghel" (a person who has tried various jobs). Ebrahimi worked as the assistant of a mobile auto mechanic in Turkman Sahra, a printing house worker, an accountant, a bank cashier, newspaper and

magazine layout designers, translator, editor, Iranologist, documentarian and filmmaker, illustrator of children's books, calligrapher, painter, textile painter and university lecturer.

He began writing at the age of 16. His first book named "A House for the Night" was published in 1963. Ebrahimi has authored over 100 books throughout his artistic life. His works include novels, short stories, books for children and young adults, playscripts and screenplays. A host of his books have been translated into other languages. He has also conducted research on various topics. Ebrahimi has made a number of documentaries and feature films, as well as two TV series. He has also composed songs and lyrics.

Ebrahimi managed to establish the first non-governmental institute on Iranology. He expended a huge sum of money on travels across the country to provide photos, films and slides about Iran for the institute's archives. But receiving a cold shoulder from the officials, the institute's projects were halted in the wake of the 1979 Islamic Revolution.

With the help of his wife, Frazaneh Mansouri, Ebrahimi established the institute "Along With Children and Young Adults" to study issues pertaining to the age group. Ebrahimi followed his activities in writing, illustrating, photography, research on child behavior and training in the institute. The institute was titled Asia's top publishing house. It also received prizes from the international festival on illustrations of children's books as well as different Asian cultural events.

Ebrahimi was awarded the Grand Prix of the Biennial of Illustration Bratislava, Slovakia. A UNESCO education/training award was also given to Ebrahimi. He was honored as exemplary author of the post-revolution literature for his seven-volume novel, "Fire Without Smoke."

A number of books authored by Ebrahimi are "Arash in Territory of Doubt," "Once Again, the City I Loved," "Black Caterpillar and Desert Tales," and "Rain's Fable."

"Crows," "Squirrels," "Away From Home," and "Call Your Brother" are among the 48 books he has authored for children.

Ebrahimi, who is suffering from post-brain surgery complications, was commemorated in a ceremony held at Iran Artists Organization on Oct. 2 for his 40 years of artistic endeavors.